

نبرد خلق

کارگران همی کشورها
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

یادداشت سیاسی

سرمقاله

— مهدی سامع
این روزها صحت‌های زیادی از طرف بعضی فعالان جبهه دوم خرداد و یا هواداران خارج از کشور آنان و بعضی از مفسران رسانه‌های بین‌المللی مبنی بر این که پروژه «اصلاحات شکست خورد» به گوش می‌رسد. اظهارات ناامیدانه بعضی افراد که پس از انتخابات ۲۹ بهمن از گشایش «مجلس اصلاحات» با شور و شغف حرف می‌زدند، جای تأمل بسیار دارد. به راستی آیا خاتمی و جبهه دوم خرداد درصد «اصلاحات» بودند که اکنون حکم «شکست» آنان صادر می‌شود؟ طی ۵ سال گذشته نه خاتمی و نه هیچ یک از فعالان و سرکردگان جبهه دوم خرداد تعریف مشخصی از «اصلاحات» و برنامه سیاسی که مشخص‌کننده این اصلاحات است ارائه ندادند. در عوض تا آن جا که توانسته‌اند با انبوهی حرف‌های کلی و شعارهای توخالی گوش مردم را آزار داده و صفحه‌های روزنامه‌ها را یسر کرده‌اند. خاتمی و دوم خردادها البته هیچگاه فراموش نکرده‌اند و فراموش نخواهند کرد که ولایت خامنه‌ای را «اراده برتر» و «محور نظام» که دارای اختیارات مافوق قانون است، اعلام کنند و بدون تردید این گونه خطاب کردن ولی فقیه نظام گرچه از جانب همه انسانهای ترقیخواه چیزی جز تملق گویی مشمنزکننده نیست، اما بیان آن از جانب خاتمی و دیگر سران جبهه دوم خرداد مسلماً از روی اعتقاد آنان بوده است. صحت‌های کلی و بی محتوا در مورد «اصلاحات» و صحت‌های مشخص و دقیق در مورد جایگاه «ولایت» در نظام «اسلامی» به اضافه اعمال و رفتار سرکردگان جبهه دوم خرداد تردیدی باقی نمی‌گذارد که برنامه سیاسی آنان نه یک اصلاحات واقعی و در جهت منافع مردم ایران، بلکه «مشارکت قانونمند» در قدرت سیاسی و حل مسأله رابطه رژیم با آمریکا بوده و این دو هدف را با نام مستعار «جامعه مدنی اسلامی» و «گفتگوی تمدن‌ها» بیان می‌کنند.

بقیه در صفحه ۲

«نظم نوین»، رنسانس امپریال

— منصور امان

با سرنگونی رژیم طالبان و برگماری یک دولت ائتلافی، به نظر می‌رسد ایالات متحده به بخش مهمی از اهداف خود در افغانستان دست یافته باشد. تأثیرات انفجارات نیویورک و واشنگتن، هدف‌گیریهای کاخ سفید در فلات پامیر را حداقل نزد بسیاری از متحدین اروپائی و عرب آن توجیه می‌کرد. اما اکنون با به پایان رسیدن تدریجی عملیات نظامی، آمریکا ناگزیر به توضیح انگاشت سیاسی خویش و صراحت بخشیدن به پایه‌های استراتژیک سیاست خارجی خود می‌باشد. دگرگونی در روابط بین‌المللی، آن گونه که پس از ۱۱ سپتامبر ترم مشترک و همزمان «ائتلاف گسترده» را تشکیل می‌داد، اینک می‌بایست بدون بن لادن و ملا عمر، هویت یافته و از سطح دراماتولوژی برجهای دوقلو و برید نیک و شر فراتر رود، و در این رابطه تنها متحدین ایالات متحده در نیمکره غربی نیستند که برای روشن شدن سهم و جایگاه آئی اتحادیه اروپا در توازن سیاسی - اقتصادی با این کشور، بسی صبرانه و در انتظاری نه چندان پذیرا، بسر می‌برند. برای رهبری سیاسی آمریکا نیز استقرار و به اهتزاز درآوردن پرچمهای جهت نما بر فراز سنگرهای

آیا آفتاب بر نیمه تاریکتر افغانستان تابیده خواهد شد؟

صفحه ۹

دیدگاه

نامه آقای هزارخانی به سخنگوی سازمان

پاسخ رفیق مهدی سامع

صفحه ۱۲

سیاست خارجی بر چه بنیادهایی شکل می‌گیرد

صفحه ۱۳

فرا رسیدن سال جدید
میلاادی و آغاز سال ۲۰۰۲ را
شادباش می‌گوئیم

درگیری کارگران بارش

اصفهان با نیروهای

ضد شورش

صفحه ۲۰

اخبار کارگری

صفحه ۶

محیط زیست»»»»» اندیشه‌ها و

چشم‌اندازها

صفحه ۷

یادداشت و گزارش

صفحه ۸

ادبیات ایران در هزاره دوم

صفحه ۱۱

مصاحبه با نوام چامسکی

صفحه ۱۶

فقر، بیکاری، محصول

سیاستهای دولت خاتمی

صفحه ۱۴

به قتل رساندن یک روحانی

اهل حق در سوئد

صفحه ۱۴

با تحریف حقایق نمی‌توان

آثار تحریف‌آمیز در مورد چپ

ایران را نقد کرد

صفحه ۱۵

یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه ۱

تمامی تاکتیکها و مانورهای خاتمی ملی پنج سال گذشته در جهت این هدفها که البته در پیوند تنگاتنگ با هم هستند بوده است. ما از همان ابتدای روی کار آمدن خاتمی گفتیم که «اصلاحات» در درون نظام استبدادی - مذهبی ولایت فقیه امکان پذیر نبوده و آن چه خاتمی و جبهه دوم خرداد برایش خیز برداشته اند چیزی جز «مشارکت قانونمند» در قدرت سیاسی و حل مسأله رابطه رژیم با آمریکا نیست. براساس چنین اهدافی است که باید سؤال را بدین صورت مطرح کرد که آیا خاتمی و جبهه دوم خرداد با اهدافی که در مقابل خود قرار داده بودند، اکنون و پس از یورشهای اخیر جناح خامنه ای، شکست خورده اند یا نه؟

قبل از آن که به این بحث برای پاسخ به سؤال ادامه دهیم باید بگوییم که مخالفت دستگاه ولایت با خاتمی و دوم خردادها به خاطر این است که نظام ولایت استبدادی - مذهبی ولایت فقیه بنا بر ماهیت آن نمی تواند «مشارکت پذیر» و «قانونمند» باشد. شراکت و قانون دو اصل اساسی است که در تناقض آشکار با استبداد مذهبی ولایت فقیه است. اگر ولایت فقیه مشارکت پذیر بود هرگز خدمتگزاران راستینی چون آقایان بنی صدر و منتظری را حذف نمی کرد. اگر دستگاه ولایت مشارکت پذیر بود با رفسنجانی و کارگزاران او به گونه ای دیگر کنار می آمد. چالش اصلی دستگاه ولایت در شرایط کنونی آن است که از یک طرف مشارکت پذیر نیست و از طرف دیگر بنا به شرایط خاص کنونی نمی تواند به شکل گذشته خاتمی و جبهه دوم خرداد را حذف کند.

اما برای پاسخ به سؤال طرح شده باید تاکتیکهای دوم خردادها و نحوه مقابله ولی فقیه با آن را مورد بررسی قرار دهیم.

در ابتدای روی کار آمدن خاتمی، تاکتیک دوم خردادها مبتنی بر «فتار از پایین و چانه زنی» در بالا بود.

براساس این تاکتیک آنها توانستند بر سر مسأله قتلهای سیاسی زنجیره ای دستگاه ولایت فقیه را به یک عقب نشینی وادار کنند. اعلام این که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در قتلهای سیاسی زنجیره ای دست داشته مهمترین پیروزی دوم خردادها بود. آنها در ادامه این تاکتیک و برای پیشروی از تمامی

ابزارهای واقعی که در دست داشتند استفاده کردند، (امروز بعضی از فعالان دوم خردادها از آن دوران به عنوان تندروی یاد می کنند) تا شکی که حمزه به کوی دانشگاه پیش آمد و سپس از آن کنترل «پایین» از دست دوم خردادها خارج شد. در این موقع خاتمی بنا بر ماهیت خود و حفظ کل نظام با خامنه ای در یک جبهه کامل قرار گرفت و قیام دانشجویان و جوانان را سرکوب نمود. مدتی پس از این سرکوب دستگاه ولایت با استفاده از ابزارهایی که در دست داشت به سرکوب سیستماتیک و کنترل هر چه بیشتر فعالان جبهه دوم خرداد منادرت ورزید که نقطه اوج این مقابله ترور سعید حجاریان بود. دوم خردادها مدتی پس از این یورشها تاکتیک «ارامش فعال» را انتخاب کردند. هدف دوم خردادها از انتخاب تاکتیک «ارامش فعال» تدارک برای پیروزی در انتخاب ششمین دوره مجلس ارتجاع بود. در مقابل دستگاه ولایت نیز در همین دوران با تصویب قانون جدیدی برای مطبوعات قصد خود را برای بستن مطبوعات طرفدار دوم خردادها به تنگن قانونمند اعلام کرد. در همین زمان بی دادگاههای جمهوری اسلامی با سر هم بندی کردن یک بی دادگاه سر بسته به ماسکمانی کردن پرونده قتلهای زنجیره ای منادرت ورزیدند و همچنین با یک محاکمه فرمایشی عاملان حمله به کوی دانشگاه را تبرئه کردند. اما این تاکتیکها توانست مانع پیشروی دوم خردادها برای قبضه مجلس ارتجاع و مفتضح شدن رفسنجانی در آن روزها بسیاری را بر آن داشت که از پیشروی بهمین وار «اصلاحات» صحبت کنند. اما این مجلس «اصلاحات» که ما از همان اول آن را مجلسی «سترون» نامیدیم در اوئیس کام برای تعبیر قانون مطبوعات با «حکم حکومتی» ولی فقیه مواجه شد و دست به یک عقب نشینی مفتضحانه زد. کروی از سر ناچاری برای مجلس نشینان به درستی توضیح داد که این اقدام ولی فقیه، از جوهر و ذات نظام ناسی می نبود و نباید در مقابل آن مقاومت کرد. عقب نشینی مجلس دستگاه ولایت را به پیشروی هر چه بیشتر واداشت و دوم خردادها تمام رفتار ملتسمانه خود را برای تدارک انتخابات ریاست جمهوری توجیه می کردند. سرانجام خاتمی برای باز دوم انتخاب شد. اما خیلی زود معلوم شد که قبضه بخشی از قوه اجرایی (چرا که بخش قابل توجهی از دستگاههای اجرایی کشور در دست ولی فقیه است) و قبضه بخشی از

قوه مقننه (چرا که مجمع تشخیص مصحت نظام هم در نظام ولایت فقیه قانونگذاری می کند) برای مشارکت قانونمند کافی نیست. اکنون بنا به دستگیریهای گسترده که دامنه آن به نمایندگان مجلس ارتجاع گسترش پیدا کرده و به قول یکی از روزنامه ها پیش از ۲۰ خنفر از نمایندگان سه دادگاهها احضار شده اند، در مقابل دوم خردادها انتخاب تاکتیک جدید بری رسیدن به همان هدفها، به یک مسأله مهم تبدیل شده است. در میان دوم خردادها سه نظر مطرح شده است: «رفراندوم»، «خروج از حاکمیت» و «بازدارندگی فعال» و از میان این سه تاکتیک، دوم خردادها تاکتیک سوم را به مثابه تاکتیک اصلی خود انتخاب کرده اند. در مقابل آنان ولی فقیه همچنان به تاکتیک فشار برای خنثی کردن دوم خردادها ادامه می دهد. انتخاب تاکتیک بازدارندگی فعال که البته پیرامون چگونگی اجرای آن طرحی شده با واکنشهای گوناگون مواجه شده است. بعضی از طرفداران دوم خردادها که دچار توهم «اصلاحات» بودند آن را تاکتیکی از سر ناچاری و ناامیدی می دانند و بر آن مهر شکست می زنند.

ولی فقیه که از عمق بحران دستگاه ولایتش بیش از هر کس با خبر است نمی خواهد با هزینه بالا به مقابله با این تاکتیک برخیزد. به خصوص که می داند پس از حل و فصل مسأله طالبان و پس از کنفرانس بن فشارهای جدیدی بر رژیم وارد خواهد شد و سرانجام آن که مردم ایران به خصوص کارگران، دانشجویان، زنان و جوانان گسترش جنس علیه رژیم استبدادی - مذهبی ولایت فقیه را برگیرند. در چنین توازن قوایی مسلماً نمی توان پیروزی «مشارکت قانونمند» خاتمی و دوم خردادها را شکست خورده اعلام کرد. هر چند که نمی توان برای آن پیروزیهایی هم ردیف کرد. در حقیقت بن بست دستگاه ولایت فقیه و بن بست دوم خردادها از هم جدایی ناپذیر بوده و برآیند آن هر چه ضعیف تر شدن کل رژیم ولایت فقیه است. کسانی که زوری یا شور و سعت از پیروزی در مجلس «اصلاحات» حرف می زدند و اکنون از «شکست اصلاحات»، در حقیقت در هر دو زمان حرفشان یک معنی می داد و آن هم این که کل رژیم در حال «تقویت» است فقط رویدادهای چند ماه گذشته و عمق و وسعت جنبش مردمی علیه رژیم استبدادی - مذهبی و استیصال رژیم در خاموش کردن مردم کافست تا هر کسی که جسمی برای دیدن و کوشی برای نشین دارد را به این نتیجه برساند که

گسترش جنبشهای اجتماعی به ویژه جنبشهای گسترده کارگری و تشدید روزافزون تضاد در حکومت و این که رژیم دیگر نمی تواند به شکل گذشته مردم را خاموش کند. به معنی آن است که ما در یک «شرایط انقلابی» و «دوران سرنگونی» قرار داریم.

پاسخ ...

بقیه از صفحه ۱۲

متحد برای وادار کردن تمام دولتها به رعایت حقوق پایه ای شهروندان خود بر اساس منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد و ضمانت آن به ویژه در مورد زنان و کودکان هستیم» البته در این زمینه من شخصا دیدگاهی دارم که می تواند این ماده را تکمیل کند. در اجلاس شورایی سازمان هم پیرامون آن مفضلاً صحبت کردم رفقای شرکت کننده در اجلاس معتقد بودند که باید در این رابطه بیشتر مطالعه و بحث شود. اکنون به صورت سؤالی برای شما مطرح می کنم و امیدوارم از نظرات شما مثل همیشه بهره مند شوم. سؤال این است که آیا ما در شرایط جدید جهانی حاکمیت دولتها و یا حاکمیت ملی را محدود می دانیم و یا نامحدود و مطلق برای هر کدام چه شرایطی قائلیم؟ فقط در دو کلمه بگوییم که من معتقدم که عدالت حکم می کند که جهان ما به سمت «محدود» کردن حاکمیت دولتها پیش رود. البته به شرطها و شروطها.

در پایان یک بار دیگر از شما به خاطر طرح سؤالاها و ابهامها تشکر می کنم و در حسن نیست شما هیچ تردیدی ندارم. اگر این پاسخ اندکی هم از آن «اندکی» تعجب شما کاسته باشد برای من سعادت است. با اجازه تان نامه شما و یک کپی از نامه من را در اختیار رفیق زینت قرار می دهم که در صورت امکان در نبرد خلق شماره آینده درج کند. به گمانم مفید خواهد بود.

سلامت و پیروز باشید

مهدی سامع

یکشنبه ۲۵ آذر ۱۳۸۰

سرمقاله

بقیه از صفحه ۱
واقعا موجود در نظم کنونی جهان، نمی تواند به آنچه که عقاید سیاسی امریکا پیرامون آن تصور می کنند، فرجام یابد. باوجود واژگان تند و وحشی الهوده ای که اینان در باره "حامیان تروریسم" برمی گزینند اما تناقض کلان سیاسی که به گلوبالیزه شدن گرایش یافته یا افغانیزه کردن همین سیاست، مشهودتر از آن است که حتی از چشم و نظر یک سونگرائه کابینه جنگی بوش پنهان مانده باشد. طاسهای ریخته شده از گردش باز استاده اند و اینک هنگام شمارش فراریده است.

سیاست دفاعی و خارجی امریکا، هنوز متأثر از "عارضه ویتنام"، از خطوط روشنی برخوردار نبودند. از این رو تعریف مجدد از مقوله های یاد شده در نظر به فرصت تاریخی بیدید آمده، نمی توانست به مشغله ای اصلی قشر ممتاز سیاسی و استستیوها و موسسات تحقیقاتی وابسته به آنها، بدل نشود. سه نظریه ی "انزوا گرایی"، "مداخله گری" و "واستکی متقابل"، خط مشی های پیشنهادی اصلی اردوگاههای سیاسی، پیرامون آنچه که به کمان آنها می بایست "استراتژی کلان" ادر برگزیده سیاست دفاعی، خارجی و امنیت ملی را هدایت نماید، را تشکیل می دادند.

نظریه نخستین معتقد است که دقیقا تلاشی بلوک شرق باید امریکا را در تمرکز روی منطقه ی نفوذ غرب یاری رساند. تمایل راست سنتی - که حتی به پیمان ناتو به عنوان یک اتحاد دائمی، به دیده تردید می نگرد - به این گرایش یا مدافعانی از سوی لیبرالهای دموکرات که از یک اقتصاد پویای متکی بر بازار داخلی سخن می گویند، همراه می شود.

نظریه نخستین معتقد است که دقیقاً تلاشی بلوک شرق باید امریکا را در تمرکز روی منطقه ی نفوذ غرب یاری رساند. تمایل راست سنتی - که حتی به پیمان ناتو به عنوان یک اتحاد دائمی، به دیده تردید می نگرد - به این گرایش یا مدافعانی از سوی لیبرالهای دموکرات که از یک اقتصاد پویای متکی بر بازار داخلی سخن می گویند، همراه می شود.

مداخله گری - از یک سیاست قاطع و اگر چه دشوار و نیز بدون شرم نابجا برای تمسق قواعد روابط بین الملل دفاع می کردند. آنان پس روی اقتصادی را معلول کاستی در سیاست امریکا دانسته و تداوم سنت ریکانسیسم برای تأمین هژمونی ایالات متحده، همچون پیس از ۱۹۴۵ را ضروری معرفی می کردند. چارلز کورتهامر، یکی از نظریه پردازان اصلی طرح مداخله گری در این رابطه اذعان می کند: "اگر به خلیج فارس به مثابه منطقه ی نفوذ حیاتی نگریسته نشود، آن گاه هیچ چاره ای جز دفاع از سواحل فلوریدا در برابر یک تهاجم وحود نخواهد داشت".

تدوین کنندگان خط مشی "واستکی متقابل" خواهان آن هستند که واشنگتن نقش رهبری خود را تعریف و به واقعت تبدیل کند. طبق نظر آنها، دولت باید بپذیرد که وضعیت تکنولوژیک، آموزش و زیرساختها در کشورهای دیگر، با علائق امریکا به طور بی واسطه ای شانه می ساید و ایالات متحده نمی تواند در درازمدت هزینه ی یک غیبت ژئوپولیتیک را بپردازد. علائق ملی در نقاط مختلف جهان می بایست متمسک و تحت چارچوب پروسه های چند جانبه، تأمین گردند.

تسایجی که طرحهای مرسور از تجزیه و تحلیل خود استخراج می کنند، در حوزه ی برخورد به تحول ایجاد شده پس از دوران دوقطبی، از یکدیگر بازشناسانده می شوند. در حالیکه دو

تقلیل وزن سیاسی و نفوذ اقتصادی طبقه ی متوسط راه برد. اهمیت این قشر بویژه از آن جهت از سوی طبقه ی سیاسی امریکا تخمین زده می شود که همواره رل حائل میان طبقات مرفه و ضعیف در جامعه را ایفا نموده و حضور آن به تخفیف تضادهای برآمده از این شکاف، راه می برد. به همین دلیل طبقه متوسط همواره یکی از حامیان اصلی نظم سیاسی و دموکراسی بورژوازی ایالات متحده محسوب شده است. پروتلیزیزه شدن قشرهای گسترده ای از اجتماع و افزایش نابرابری اقتصادی که در عدم تناسب فاحش میان تحول در دارائی و درآمد خود را آشکار می ساخت، نمود های غیرقابل نادیده گرفتنی بودند که سایه شان بر کاست قدرت، بسندت سنگینی می کرد. به عنوان مثال نهاد در عرصه ی یک ماه (اوت تا ژوئن) شرح بیکاری در امریکا چهار دهم درصد افزایش یافت و این درحالی بود که دولت بوش نه تنها مازاد بودجه ی گذشته را دود کرده بلکه به ناگزیر وعده ی انتخاباتی خویش مبنی بر عدم رجوع و استفاده از ذخائر مالی سیستم تأمین اجتماعی را نیز پس گرفته بود. اگر در نظر گرفته شود که که هنگام بحران فزاینده اقتصادی، حقوق مدنی متعارف چگونه با ترهائی همچون امکان شغلی، درآمد، شرایط کاری، تأمین اجتماعی و نابرابری اقتصادی در هم تنیده می شوند، آن گاه می توان به خوبی دریافت که علاقه ی استراتژی های سیاست داخلی امریکا برای خروج از این وضعیت تا چه اندازه حمیمانه بوده است!

کابینه جورج دبلیو بوش که ترکیبی متشکل از اعضای جناح فاتیستی جمهوریخواهان، راستهای مسیحی، لایبهای نفت و اسلحه و نژادپرستان کهنه کار را دربر می گرفت، به خوبی مشخصات ساعتی که زنگها برای اعلام آن به صدا درآمد بودند را به گوش می رساند. به فعل تبدیل کردن استراتژی "حضور روش"، هدفی بود که رئیس جمهور تازه از ابتدای آغاز به کار خود، از دریچه ی آن به سیاست بین المللی می نگریست و طبعاً جستجو برای تمرکز روی یک سوزه معین نیز می توانست شامل آن باشد. آقای بوش و حزب او که در سالهای یابانی ریاست جمهوری کلبتون و نیز طی انتخابات یا تحریک نهادهای سیاسی، شاخه ای که اینک خود بر آن قرار داشتند را با حدیثی تحسین برانگیز ازه کرده بودند، همسر می بایست جمع آوری کرده سبزه های نظم کهنه را بر به عهده می گرفتند.

با مخالفت روسیه، چین و فرانسه، بندهای تحریم علیه عراق به تدریج از هم گسسته و امریکا در شورای امنیت قادر به گذراندن طرح های خود نبود. و

از سوی دیگر، جبهه گیری اروپا در مقابل ایالات متحده بر سر موضوعاتی همچون قرارداد منع گسترش موشک های بین قاره ای، پیمان کیوتو، تریونال بین المللی و زیر سوال بردن اهمیت چتر امنیتی آمریکا پس از پایان جنگ سرد و رایزنی جدی پیرامون تشکیل یک ارتش اروپایی خارج از کادر ناتو، به طور خزنده نقش رهبری کننده آن در ارتباط با اصلی ترین متحدانش را در ابهام قرار می داد. رابطه روشن میان تقلیل هژمونی جهانی ایالات متحده و بحران سیستم سیاسی آن به طور بدیهی دستور کار تازه ای را رقم می زد که بیان صریح آن در کشاکش پنج هفته ای بر سر نتیجه ی انتخابات ریاست جمهوری، به خوبی به گوش رسید. فترت ممتاز اقتصادی - سیاسی آمریکا، با گرایش یک راه حل سوال برانگیز و جانبدارانه، ارائه خود مبنی بر تغییر سیاست و رهبری آنرا بدون سوء تفاهم ابراز نمود.

حادثه ۱۱ سپتامبر - صرف نظر از آنکه منشاء و عوامل آن کجا جستجو شوند - به عمد یا تصادف می تواند به خوبی ادامه ی منطقی رویداد های به ظاهر پراکنده ای که اقتصاد و سیاست ایالات متحده متأثر از شرایط خارجی و داخلی، طی دوده به تولید آنها پرداخته بود، قرار گرفته و تناسب یابد. درهم فرو ریزی برجهای "مرکز تجارت جهانی"، همزمان پروسه ی شکل گیری یک انگاشت مشخص به چارچوب های محیط ذکر کون شده و رویش آن به واقعیتی حضور یافته را فرجام بخشید. تغییرات کمی انباشته شده در "گهنه"، روزنه ی خروج و تحول به "نو" کیفی متفاوت را یافته بود و امپریالیسم نوع جدید، با انفجار صدها تن کلروژن، پانتهان خود به قرن بیست و یکم را اعلام می کرد. هیروشیما و تاکازاکی به ازای پرل هاربر و دوقلوهای افغانی - سعودی به ازای دوقلوهای نیویورک! کاتالیزاتورهای تغییر سیاست بین المللی، حتی به لحاظ فرم هم قادرند به یکدیگر شبیه باشند.

آنچه که افغانستان را برای نمابش فرارونی مسهود نظم یس از دوران دوقطبی ایده ال می کرد یعنی ذخائر و معادن غنی آسیای مرکزی، در نظر نخست مستقیماً به این کشور ارتباط نمی یافت. اما هرگاه به موقعیت جغرافیایی دریای خزر و کشورهای پیرامون آن که این منطقه را از ابراه های بین المللی کستیرانی دور نگاه داشته است، توجه گردد انگاه اهمیت افغانستان به عنوان مناسبترین - از نظر اقتصادی - گذرگاه مواصلاتی برای تأمین صدور منابع بدست آمده روشن تر

می گردد. ذخائر مزبور که مواد اولیه ای مانند مس، سرب، نقره، طلا، منگنز، اورانیوم و فسیلهای انرژی را همچون نفت و گاز را در بر می گیرند، از مدتها پیش در محاسبات کشورهای صنعتی پیرامون منابع تأمین انرژی خود، از جایگاه مهمی برخوردار بودند. بنا به تحقیقات کارشناسان نفتی، میزان نفت ذخیره شده در منطقه ی مزبور با نفت موجود در دریای شمال برابری کرده و حداکثر ۲۰ درصد از ذخائر نفتی جهان را داراست! به عنوان مقایسه، عربستان سعودی ۲۵ درصد این منبع را در اختیار دارد. اندوخته های گازی که تاکنون بیشتر در ترکمنستان کشف شده، از این درصد هم بیشتر تخمین زده می شود. با توجه به همین فاکتورها بود که دولت وقت آمریکا در سال ۱۹۹۵ یک گروه کاری، برای تحقیق پیرامون علائق نفتی - گازی در منطقه ی دریای خزر تشکیل داد که شورای امنیت ملی، وزارت امور خارجه و سیا، منجمله جزو اعضای آن به شمار می رفتند. تنها دو سال پس از آغاز به کار گروه کاری یاد شده، دبیر دولتی کلیتون، "ایزن استادت" طی گزارشی در برابر کنگره ی آمریکا چشم انداز منطقه را این گونه ترسیم کرد: "با وجود این که دریای خزر هرگز به جایگاهی مانند خلیج فارس دست نخواهد یافت، اما تولیدات پیرامون این دریاچه می توانند تأثیر مهمی بر چگونگی عرضه جهانی انرژی داشته باشند". اینکه پیش بینی کاهش اهمیت بخش انرژی، یک افسانه ی محسوس شدگان "اقتصاد جدید" است را فقط دولتمرد آمریکائی مزبور فاش نمی کند. نقش مهمی که تأمین انرژی قابل محاسبه و تخمین، در کلیه ی طرحهای نظامی و سیاسی - استراتژیک کشورهای صنعتی یا ارگانهای دولتی آنها، ایفا می کند، خود گواه کوفه سنی فرضیه ای است که ظاهراً حتی ارزیابی منابع رسمی غرب مبنی بر افزایش پنجاه درصدی مصرف انرژی تا سال ۲۰۲۰ هم نتوانسته به آن کمک یکنند!

سؤال اصلی که در برابر کلیه تاملات استنها برانگیز آمریکا و اروپا در نظر به اندوخته های معدنی و زمینگی آسیای مرکزی قرار داشت، چگونگی انتقال مطمئن و کم هزینه ی مواد استخراج شده بود. امری که کلیه طرحهای بهره گیری از سرمایه گذاری انجام یا پیش بینی شده را به خود مشروط می ساخت. اما ارتقاء آسیای مرکزی به یک منطقه کلیدی در سیاست جهانی، تنها مدیون موقعیت تعیین کننده کنسرسیومهای نفتی در محل نبود. دولت کلیتون علائق آنها را با هدف کلی کاهش نفوذ روسیه و جمهوری اسلامی پیوند داده بود. این

سیاست از جمله توسط کسانی مانند برژنفسکی، مشاور پیشین امنیتی کارتر و لابی کنونی شرکتهای گوناگون نفتی، طراحی گردید. او با تحلیل موقعیت منطقه مورد بحث و نامیدن آن به عنوان "بالکان اروپا - آسیا"، در حقیقت امر دخالت نظامی در آسیای مرکزی را تا مرز یک وظیفه برای سیاست خارجی ایالات متحده، اوج می داد. در همین راستا طرح شرکت نفتی "بونوکال" مبنی بر کشیدن خط لوله نفتی از طریق افغانستان به سواحل پاکستان، فعالانه از پشتیبانی دولت آمریکا برخوردار گردید. زیرا کاخ سفید همزمان شکستن انحصار روسیه در نقل و انتقال نفت و گاز و باز نگه داشتن آن و متحد نزدیکش، حکومت ملاحا از ترسیم نقشه ژئوپولیتیک منطقه را هدف قرار داده بود. این قصد همزمان با تلاش برای خاتمه دادن به جنگ داخلی افغانستان یا حداقل انجام آن با همکاری پاکستان و سازمان امنیت آن همراه گردید. چیرگی برق اسای طالبان بر رقبای خود، در سایه همین سیاست و حمایت گسترده نیروئی و لجستیکی برآمده از آن میسر شد.

طرح مزبور زمانی متوقف گردید که عوامل بین لادین در افریقای شرقی، انفجارهایی را علیه سفارت آمریکا ترتیب دادند. به جای آن، نقشه ی ایجاد خط لوله جانشین از آذربایجان و گرجستان به بندر "جیحان" در ترکیه در دستور کار قرار گرفت. چیزی که به دلیل پیچیدگی عملیات اجرایی و هزینه ی بالا نمی توانست با استقبال شرکتهای نفتی روبرو شود. زرمه ناراضی کنسرسیومهای مزبور از سیاست آسیای مرکزی کلیتون، از این پس آغاز گردید. آنان به صراحت از حاشیه ای شدن تاملات اقتصادی - تجاری در طرح ژئواستراتژیک دولت و انتقال هزینه ی آن بدون خود، به انتقاد پرداختند. صرف نظر از این، آنچه که سیاستگذاران امور خارجی آمریکا و شرکتهای نفتی را همزمان به ضرورت بازبینی و تغییر نگرش کلی ایالات متحده به منطقه و راههای تحقق آن وادار می ساخت، شکل گیری مشخص جبهه های نفوذ رقبای بین المللی بود. از یک سو روسیه و چین و از سمت دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا، به تدریج به تلاشهای شان برای افزایش نقش و گسترش منافع خود در آسیای مرکزی ابعاد نمایان تری می دادند. از جمله در کنفرانس شانگهای، روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان، هند و جمهوری اسلامی اشکارا طرحهای تنظیم کننده ساختار سیاسی افغانستان را در دستور کار قرار دادند و رژیم طالبان را به عنوان

تهدیدی برای ثبات منطقه قلمداد نمودند.

کشورهای اروپایی نیز که در نظر به قدرت اقتصادی روبه رشد چین، تجدید فعالیت راههای مواصلاتی بازرگانی منطقه را به سوی آن در دست اقدام داشتند و بدین منظور تنها در خلال سالهای ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ برای ایجاد ساختارهای زیربنایی حمل و نقل، بیش از ۸۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرده بودند، به رل تعیین کننده آمریکا در منطقه به دیده تردید و احتیاط می نگریستند. به ویژه در زمینه چگونگی برخورد به روسیه، کشوری که بیشترین وامهای خود را از اتحادیه اروپا دریافت کرده بود، نقاط تمایز سیاست اروپا با آمریکا به گونه روشن تری به سطح می آمد. در مجموع، سؤال کلیدی که اروپا خود را ملزم به پاسخ دادن می دید این بود که آیا باید همچنان به داشتن یک سهم اقتصادی در آسیای مرکزی اکتفا کرده و به تاراج رفتن نفوذ و قدرت به دست آمده از این طریق توسط نقش آفرینان اصلی صحنه ی سیاسی را به گردن بگیرد؟ از همین رو محورهای اختلاف با سیاست منطقه ای ایالات متحده، یعنی قائل شدن نقش بیشتر برای روسیه در شبکه ی حمل و نقل پیرامون دریای خزر و اجازه حضور موثرتر به شرکتهای نفتی این کشور، عدم به رسمیت شناسی ترکیه به عنوان لنگرگاه اصلی در آسیای مرکزی و قفقاز، ناراضی از بیکه تازی آمریکا بر سر تأسیس لوله نفتی و سراج عدم موافقت با منزوی نمودن جمهوری اسلامی، به ناگزیر ماهیتی فزاینده از بیک انگاشت اقتصادی صرف یافته و به یک خط مشی ژئوپولیتیک ارتقاء می یافت.

با توجه به آنچه گفته شد می توان به خوبی دریافت که در آستانه حمله نظامی آمریکا به افغانستان، آسیای مرکزی به کانون توجه و رقابت توسعه جویانه ی قدرتهای بین المللی و منطقه ای تبدیل شده بود. کوشش برای ایجاد آن روابط معین در نظم سیاسی و جغرافیایی در این حوزه که به حفظ و تأمین علائق سیاسی آنان راه سرد، از جمله به دلیل جوهر مساله، یعنی تلاقی منافع چندگانه کشورهای مختلف با یکدیگر، شتاب می یافت. آمریکا تنها زمانی می توانست موقعیت ویژه خود در آسیای مرکزی را حفظ کند. که نقش برپا کننده ساختار جدید را خود به عهده می گرفت و این امر می باسست پیش از اینکه وضعیت دوقلوتو، در درازمدت به عامل بی ثباتی سیاست منطقه ای آن منجر گردد، اتفاق می افتاد. بهره گیری از منافع و دستاوردهای ناشی از تلاقی بلوک شرق و قرار دادن آن به مثابه پایه مادی تغییر در سیستم بین المللی،

آمریکا را در آسیای مرکزی در برابر نخستین چالش و آزمایش "نظم نوین" برای روی میز گذاشتن فاکتورهای تازه و معادلات نوین قرار داده بود.

در یک سطح کلی تر، جنگ افغانستان بیانگر تحولی است که بر بنیاد دو شاخص سیاسی و اقتصادی در دوران کنونی، نمود یافته است. نخست از نظر سیاسی، نظمی که در خلال سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ جهان را میان دو قطب تقسیم کرده بود، به طور برگشت ناپذیری به گذشته تعلق گرفته و رقابت تسلیحاتی و سیاسی ایالات متحده و اتحاد شوروی به مثابه کاراکتر اصلی عصر پیشین، با فروپاشی شوروی و انحلال پیمان ورشو، به رقابت بین قطب های سرمایه داری گذر کرده است.

نتایج این تغییر توازن به لحاظ اقتصادی عبارتند از: (الف) تشدید رقابت اقتصادی میان کشورهای سرمایه داری غرب؛ (ب) تضاد میان ساختارهای کلاسیک دولتی سرمایه داری (دموکراسی بورژوازی) با سرمایه داری جهانی ناب.

دو شاخص مزبور، در پهنه ی سیاست جاری به شکل گیری فاکتورهای می انجامد که به ویژه با نگاه به نمونه افغانستان، در برگزیده نکات مهمی هستند:

(الف) مطرح شدن - به لحاظ تاریخی - دوباره امکان بکارگیری قدرت نظامی در شکل دهی به نظم بین المللی و علائق اقتصادی، بدون وجود تهدید مستقیم یک جنگ جهانی اتمی.

(ب) افزایش نقش حمایت نظامی دولتهای ملی در حفظ و تثبیت منافع سرمایه ی جهانی شده ای که دقیقاً بدلیل حوزه بین المللی تولید و تجارت خود، بطور فزاینده ای در اصطحاک منافع با کشورهای رقیب قرار می گیرد.

نابراین جوهر مدل امپریالیستی توسعه براساس قلمروهای نفوذ جغرافیائی که تصور می شد با بحران سیستم اقتصاد کالائی اعتبار خود را از دست داده باشد، اکنون و در آغاز قرن بیست و یکم با طراوت الگوی قرن نوزدهمی قدرت امپریال، به صحنه ی جهانی بار می گردد. و چه کسی بهتر از یک نماینده سیاسی اثر قدرت پیشین در این پهنه، یعنی آقای تونی بلر، نخست وزیر سوسیال دموکرات بریتانیای - دیگر نه چندان - کبیر می تواند این سیاست را فرمولبیزه کند. وی طی سخنرانی خود در کنگره حزب کارگر در برایتون از "مستعمره سازی دفاعی" که "نه برای استثمار کشورها بلکه برای ممانعت از تروریسم و ... صورت می گیرد" یاد کرده و اضافه می کند: "این یک معامله است. ما برای رسید اقتصادی آنها کمک مالی می کنیم، قرضهایشان را ملغی می سازیم، برای

ایجاد یک سیستم اداری به آنها یاری می رسانیم، برای غلبه بر بحرانهای داخلی سربازانشان را آموزش می دهیم و ورود آنان به بازارهایمان را تشویق می کنیم. در مقابل آنها از فرصتهای ناشنناخته حکومتی و تجاوز به حقوق بشر خداحافظی می کنند". اماچهای جهانی کنونی نیز قرن نوزدهمی، یعنی تصرف، اشغال و الحاق همچنان کانون اصلی نظم نوینی که بلر آنرا تئوین می کند باقی مانده است، تنها پوشش تئوینهای جنگی امپراتوری ست که متناسب با دوران، رنگ و نمای دیگری به خود گرفته است.

بهانه مبارزه با دزدان دریائی، دستاویز نیاکان بوروکرات تونی بلر، برای گشودن بازارهای جدید و جنگ اندازی به مواد اولیه کشورهای تصرف شده بود. استعمار در قرن نوزدهم، همانند اکنون، "مسئولیت" خویش در برابر ارزشهای عموم بشری و "تعهد" به حاکم نمودن آنها در چهار گوشه دنیا را یادآوری می کرد. و این درحالی بود که باوجود در دست داشتن یک چهارم کره خاکی، در هیچیک از کشورهای تصرف شده ی بریتانیا، نشانی از "آبادسازی" اقتصادی یا بهبود وضعیت ارزشهای سوگند خورده نده، مشاهده نمی شد. هنگامی که انگلستان در اواخر قرن نوزدهم، جنگ علیه سودان را آغاز کرد، توجیه آن انتقال ارزشهای متمدنانه بود. به قتل رسیدن ژنرال "کوردون" در ژانویه ۱۸۸۵، در آن زمان همان نقشی را ایفا کرد که اکنون ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای آمریکا، یا در یک نمونه تاریخی دیگر، ناوگان سلطنتی تحت یک عنوان ارزشی - اخلاقی یعنی "نبرد علیه برده داری"، در سال ۱۸۴۰ سواحل غربی آفریقا را اشغال و برزبل را به حمله نظامی تهدید نمود. پدرو معوی آقای بلر، نرد گلدسون، نیز با پوششهای "بشر دوستانه" در سال ۱۸۸۱ مصر را اشغال کرد. حتی اشارات امریکائی و انگلیسی به موقعیت زنان تحت رژیم طالبان، بشدت یادآور تبلیغات دستگاه کارپردازی دولت فخیخه در هندوستان است که آتش زدن زنان بیوه و زنده نگور کردن دختران را به باد انتقاد می گرفت.

اکنون میر ادبیات قدرت امپریال، منبهم از دود و آتشی نیویورک و واشنگتن، سرشار از عسارت و واژگانی است که در تنزه اخلاقی شان به مجسمه های اخلاق یونانی می ساینند: "انترناسیونالیسم انسانی"، "صدور ثبات و آزادی"، "آباد سازی دفاعی"، "حقوق بشر"، "پرنسپ تمدن" و میدان ایراد این خطابه های پرشکوه، گستره ای است نه فقط به وسعت افغانستان یا آسیای مرکزی. تقسیم بندی جرج دینویو بوش بسیار ساده و روس است: "یا ما هستیم یا با تروریست ها". نامه ی

۱۸ اکتبر سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، مبنی بر قائل بودن و استفاده آمریکا از این حق که علیه هر کشوری که منافع آنرا تهدید کرده یا به آنها آسیب برساند دست به اقدام نظامی بزند، به خوبی همین پیام را منتقل می کند. در این میان دشمنان ارزشهای بوش و بلر نیز شناخته شده اند: "دولت های شکست خورده"، "مناطق هرج و مرج زده"، "تروریسم، امراض، مهاجرت، تهکاری، تجارت مواد مخدر و ...". و تعیین این که این القاب چه زمانی، کجا و به چه کسی اطلاق خواهند شد، به طور انحصاری در اختیار پدروخوانده های جدید حقوق جهانشمول است.

سیاحتارهای سیاسی و اقتصادی "نظم نوین"، کم و بیش در درون روابط پیشین شکل گرفته اند و از این نظر ایالات متحده می بایست توسط سازگار نمودن و طایف و حوزه عمل آنها با دستور کار جدید، بر این پایه سازواره نوین مناسبات بین المللی را سمت و سو بدهد. بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی هم اینک از جایگاه مهمی در دیکته کردن سیاستهای مالی - اقتصادی به کشورهای به ویژه جهان سوم و ازو این رهگذر ایجاد و استمرار وابستگی سیاسی آنها برخوردارند. شمار کشورهای که رقم بازپرداخت قسط و بهره و وامهای دریافتی شان از این موسسات مالی به ظاهر مستقل، با میزان بودجه عمومی سالانه آنها برابری می کند، اندک نیست. امری که اتخاذ راه کارهای منطبق با منافع ملی را عملاً غیرممکن ساخته است.

در سمت دیگر سازمان ملل متحد، یک ارگان بازمانده از نظم دو قطبی قرار دارد که چه بدلیل ساختار غیردموکراتیک در هیئت ریزی آن و چه از نظر توانائی عملی ناچیز که آنرا به خوبی به یک نهاد سمبولیک و پوششی تسنل می دهد، بیشتر به یک شرکت سهامی شایهت یافته است. با این تفاوت که پیشه ی اصلی سهامداران عمده در جای دیگری دنبال می شود و تنها تابلوی ننون آن است که ریاست و حضور آنان را مدل می سازد. تجارت تابکنون سازمان ملل در زمینه ی دخالت در کشمکش های بین المللی یک نمونه با ابعاد کوچکتر از معادله ای است که ایالات متحده برای "نظم نوین" آرزو می کند. مفهوم عملی و چشم انداز این سیاست کلوبالیزه شده را امروز می توان در منطقه ی بالکان دید. تنها شش سال پیش، عرب برای خاتمه دادن به جنگ بوسنی به دخالت نظامی اقدام ورزید. و مجدداً دو سال قبل برای مقابله با "تصفیه نژادی" در کوزوو وارد عمل شد. امروز بوسی و کوزوو همانند مستعمرات و توسط سازمانهای بین المللی که تحت

حمایت نظامی نیروهای امریکائی و اروپائی قرار دارند، اداره می شوند. تنها در کوزوو ۵۰ هزار سرباز ناتو مستقر هستند. و این دو بخش از موزائیک بالکان، تنها مستعمرات سهاماناران سازمان ملل محسوب نمی شوند. در تیمور شرقی، یک دستگاه "حافظ" متعلق به آنان، گردش امور را به دست دارد. امنیت داخلی سیرالئون همچون گذشته توسط نیروهای ویژه انگلستان تأمین می شود. جنوب صحرا، کامبوج و کردستان عراق و اینک افغانستان حلقه های دیگر زنجیری هستند که اکنون آمریکا فعلاً نه برای افزودن بدان وارد عمل شده است. رفرمهای پیشنهادی آقای کوفی عنان، دبیر کل سازمان یادشده که خواسته های مانند سرباز پیشتر، پول بیشتر، تجهیزات و چارت فرماندهی بهتر را در برمی گیرد، بی گمان در سازگاری این نهاد با ضروریات جدید سیاست بین المللی، کمک شایانی خواهد نمود. و این حرف نظر از آن است که رفرمهای عنان در برابر کدام قدرت سرمایه داری، آمده خودمختاری دستگاه بوروکراتیک سازمان ملل را قرار دهد.

سازمونهائی که در مورد نفس اتی سازمان ملل در شرایط متحول شده جهانی می توان تصور کرد، در یک رابطه ی بی واسطه با وجود مشخصه ی کنونی آن قرار خواهند داشت. یک نهاد بین دولتی و فراملیتی، چه در گذشته و چه اکنون، بدون تعهد واقعی و عملاً موجود کشورهای که برای به اجرا درآوردن و تحقق اهداف آن ابزارهای لازم را در اختیار دارند، همواره طرفی حالی برای انباشته و تهی شدن محتویات دیگر خواهد بود. به همین ترتیب، اضافه شدن نوع جدیدی از نمایندگی بر چارت این سازمان و برای اداره کشورهای "شکست خورده"، یا ترکیب سازمان های اقتصادی نظم جهانی و دولت های ذی نفع، تغییری در جوهره ی وابسته و دلال آن نخواهند داد. افزایش یا کم رنگ تر شدن نقش نهاد نیویورکی، در هر صورت تأکید دوباره ای بر درونمایه "کهنه" ای است که فقط الزامات پرستیژی، بقای آن را می توانند توضیح بدهند.

گذار از نظم دو قطبی به تک یا چند، قطبی آغاز گردیده است و آینده نشان خواهد داد که انگاشتهای ایالات متحده تا چه حد در چگونگی شکل دادن به توازن قدرت بین دول امپریالیستی تعیین کننده خواهند بود. آمریکا توسط میلیتاریزه کردن سیاست بین المللی، شانه سانی تسلیحاتی، صراحت بخشیدن به رقابت اقتصادی و ترسیم نقشه جغرافیائی مناطق نفوذ خود، حسبت حرکت به سوی "نظم نوین" را نشان داده است. اکنون دیگران هستند که باید بی بگیرند.

اخبار کارگری

اعتراض کارگران ماشین سازی

روزنامه کیهان ۴ آذر: کارگران کارخانه ماشین سازی تبریز در جریان یک اعتصاب اعتراض آمیز خواستار بازگشت و ابقای مدیرعامل سابق این کارخانه شدند. به دنبال اعتصاب کارگران این واحد صنعتی بزرگ علیه مدیرعامل اسبق کارخانه (بادامچی) در اوایل سال جاری، محمد جعفر دانش، به عنوان مدیرعامل جدید انتخاب شد که به دلیل رسیدگی جدی به مسائل کارگران و مخالفت با برخی اقدامات مدیران در طول این مدت در بین اکثر کارگران محبوب شد. با این حال و ظاهراً به علت مخالفت شورای اسلامی کارخانه و هیئت مدیره با دانش، وی از سمت خود، کنار گذاشته شده و به جای وی فردی به نام "ناطق" به عنوان مدیرعامل جدید، امور کارخانه را در دست گرفت که این تغییر و تحول در مدیریت، با اعتراض کارگران مواجه شده است.

تجمع ۱۴۰۰ کارگر کارکنان شرکت ساختمان نصب صنایع پتروشیمی

کیهان ۳ آذر: تجمع ۱۴۰۰ نفر از کارکنان شرکت ساختمان نصب صنایع پتروشیمی در بندر امام خمینی در مقابل در ورودی این شرکت همچنان ادامه دارد. کارگران مذکور مدت ۴ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند و اکثراً دارای عائله هستند. این کارگران در گفت و گو با ما گفتند هرچه داشتیم فروختیم و خرج مخارج خود کردیم. اما هنوز از حقوق خوری نیست.

۴۷ واحد نساجی در استان یزد تعطیل شده است

جمهوری اسلامی ۶ آذر: رئیس سازمان صنایع و معادن یزد گفت: ۴۷ واحد نساجی این استان تعطیل شده که نزدیک به ۱۱ درصد از کل واحدهای این صنعت را شامل می شود. عباسعلی اقدالی زارع در گفت و گو با ایرنا علت تعطیلی این واحدها را فرسودگی و قدیمی بودن دستگاههای بافنده و عدم توان رقابت در بازارهای جهانی عنوان کرد. وی افزود: در ۴۳ واحد نساجی استان حدود ۲۳ هزار نفر مشغول به کار هستند که این تعداد ۴۹/۵ درصد شاغلین استان را تشکیل می دهند. وی با اشاره به ساقه دیرینه این صنعت در منطقه گفت: قدیمیترین کارخانه نساجی یزد در سال ۱۳۱۳ تأسیس شده و هم‌اکنون نیز به فعالیت خود ادامه می دهد. وی در مورد خروج این صنعت از حالت رکود گفت: رقابت در سطح بازار

جهانی بسیار فشرده است و واحدهای نساجی باید به فن آوری جدید و اطلاعات روز مجهز شوند تا توان رقابت با محصولات خارجی را داشته باشند. وی اظهار داشت: صنعت نساجی یک صنعت ورشکسته نیست بلکه دارای قابلیت انعطاف و رشد در بازار داخلی و خارجی است.

سرگردانی ۷۰۰ کارگر الکتریک ایران - رشت

روزنامه کاروکارگر ۸ آذر: بیش از ۷۰۰ نفر از کارگران شرکت الکتریک ایران - رشت با تجمع در خانه کارگر رست و دندار با دبیر اجرایی خانه کارگر کیلان خواستار کمک در جهت حل مشکلات خود شدند. کارگران همچنین با اعتراض به عملکرد اداره کل تأمین اجتماعی استان کیلان می گویند: رفتار پرسنل، این اداره کل با کارگران این شرکت بسیار بد است.

تجمع اعتراض آمیز کارکنان شرکت جهاد نصر در اهواز

روزنامه آفرینش ۱۳ آذر: کارکنان شرکت نصر میثاق اهواز (جهاد نصر) دست به تجمع اعتراض آمیز زدند. در این تجمع حدود ۳۰۰ نفر از کارکنان این شرکت نسبت به عدم اجرای تبصره ۲۸ مجلس مراتب اعتراض خود را اعلام کردند. یکی از کارکنان این شرکت در این رابطه گفت: این تبصره شامل کارکنان رسمی و قراردادی است اما متأسفانه فقط شامل کارکنان رسمی پیشین است.

کارگران دادلی لاستیکها را آتش زدند

روزنامه توسعه ۱۱ آذر: حدود ۳۰۰ نفر از کارکنان و کارگران کارخانه ارد دادلی شهرستان مرودشت فارس روز شنبه در اعتراض به دریافت نکردن حقوق خود، مقابل این کارخانه، تجمع کردند. این افراد با به آتش کشیدن لاستیکهای خودرو و انداختن آن در مسیر حاده اصلی شیراز اصفهان که از روبروی این کارخانه می گذرد، برای مدتی تردد در این حاده را محتل ساختند. عبور و مرور در جاده یاد شده اکنون با تدابیر مأموران انتظامی و آتش نشانی انجام می شود اما تجمع اعتراض آمیز کارکنان و کارگران همچنان ادامه دارد. تجمع کنندگان که تعداد اندکی از بانوان کارگر نیز در میان آنان هستند، خواستار پرداخت حقوق معوقه خود شدند.

کارگران جاده بین المللی بندرعباس - کرمان را مسدود کردند

کیهان ۱۲ آذر: صبح دیروز کارگران شرکت معادن فاریاب، جاده بین المللی بندرعباس - کرمان را در کیلومتر ۱۲ کهوچ رودان مسدود کردند. کارگران معترض این شرکت با تجمع در جاده مذکور با استفاده از یک دستگاه لوادر در اعتراض به عدم پرداخت ۸ ماه حقوق خود اقدام به ایجاد خاکریز کرده و از عبور و مرور وسائط نقلیه جلوگیری کردند.

کارگران فاریاب

کیهان ۲۷ آذر: تعداد ۶۰۰ نفر از کارگران معادن فاریاب و پالایشگاه فرو یلیاژ در مقابل فرمانداری بندرعباس دست به تجمع زدند. کارگران مذکور صبح پنجشنبه گذشته با حضور در اسکله فولاد بندرعباس از بازگویی محصول جلوگیری کردند. تجمع کارگران یاد شده به خاطر پرداخت نشدن حقوق ۸ ماه گذشته آنان است. در تجمع اعتراض آمیز کارگران مذکور که ۵ ساعت ادامه داشت،

اعتراض کارگران نساجی اصفهان و مازندران

روزنامه ایران ۲۹ آذر: برای چندمین بار متوالی کارگران واحدهای مختلف نساجی کشور نسبت به عدم دریافت حقوق معوقه خود در مقابل دربهای ورودی و محوطه داخلی کارخانه ها اجتماع و نسبت به عدم پایبندی کارفرمایان خود اعتراض کردند.

اواخر پارسال هم تجمعات اعتراض آمیزی در کارخانه های مختلف نساجی از جمله کارخانه های نساجی بافناز، رحیم زاده، کوه فرد و بارش رخ داد که تا کنون نتیجه مطلوب بین کارگران و کارفرمایان به دست نیامده است.

در تازه ترین این اعتراضات ۱۰۰ کارگر کارخانه نساجی بافناز در مقابل خیابان چهارباغ اصفهان اجتماع کرده و نسبت به بی تکلیفی خود و بی مسوولیتی کارفرما در پرداخت معوقه های آنان اعتراض کردند.

همچنین گروهی از کارگران کارخانه رسندگی و بافندگی رحیم زاده اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت معوقات خود برای دومین روز متوالی دست از کار کشیدند.

دیروز نیز جاده اصفهان - تهران در نزدیکی شاهین شهر اصفهان از سوی جمعی از کارگران زن و مرد کارخانه تعطیل شده کوه فرد بسته شد. کارگران معترض در پی مذاکرات سه ساعته فرماندار، جاده اصفهان - تهران را بر روی خودروها باز کردند.

گزارشی از یک صحنه سنگسار در خیابانهای ایران

در روز ۶ ژوئن جمعه خبردار شدم در میدان دریند، تعدادی جوان را شلاق می زدند. حدود ۸ نفر جوان را به میدان آورده بودند به جرم مشروب خواری در کوه و حکم شلاق برایشان صادر شده بود. چهره بعضیها معلوم بود که خیلی خشمگین هستند و از این کار ناراضی و خلیلهای صحبت می کردند که خود محکومیتها بدتر هستند.

مردم به طور عادی به صحنه نگاه می کردند گویا خیلی تازگی برایشان نداشت و به طور مرتب از این اتفاقها دیده اند. خلیلهها به طوری از کنار مراسم گذر می کردند که برایشان عادی می باشد و هیچ عکس العملی نشان نمی دادند. مأمورین انتظامی مردم را به صورت دایره وار کنترل می کردند.

مأموری با لباس معولی نام مجرمین را صدا می کرد و تعداد ضربات تعیین شده شلاق هر نفر را می خواند و حکم انجام می شد تعداد ضربات بیش از ۱۵ تا ۲۰ ضربه نبود و بعد جوان را همراه خود می بردند. درست یک هفته بعد در میدان تحریش هنگام پیاده شدن از تاکسی متوجه انبوهی از جمعیت شدم که به طور غیر ارادی توجهم را جلب کرد. انبوهی از جمعیت برای تماشا آمده بودند، تماشاچی؟! در گوشه و کنار صداهایی می شنیدم از قبیل این که حقش است، فحشاگری کرده و صدایی دیگر که چرا جلوی چشم همه؟ آخر این طوری که کناه دارد و خلاصه این که خودشان فحشاگری و فساد را به جامعه آورده اند و حالا تیبیه می کنند! مأمورین نیروی انتظامی، مردمی را که برای تماشا آمده بودند را کنترل می کردند. چشمهای ازو حدقه بیرون زده می دیدم که با نابوری نگاه می کردند. صحنه دلخراشی بود، زنی را که صورت و بدنش را پوشانده بودند می خواستند سنگسار کنند.

فاصله مردم از صحنه حکم زیاد نبود. خیابان را بسته بودند، مردم با نگاه تفرامیز از کنار این صحنه می گذشتند و تعدادی ناراحت و چشمهایی را هم می دیدم که خوشحال بودند. خبردار شدم که به علت روابط نامشروع با مردها این حکم را برایش صادر کرده اند. انبوهی از مردم که به بیش از ۲۰۰ نفر می رسید دور تا دور محل حکم اجتماع کرده بودند من فقط توانستم. انقدر شاهد ماجرا باشم که سنگها تا کمر زن محکوم را پوشانده بود. این چیزها در ایران تازگی ندارد.

فساد مملکت را برداشته، فقر و بیکاری پیدا می کند، مردم برای به دست آوردن معاش دست به هر کاری می زنند، بعضی از زنها دست به فحشاگری و تعدادی مردها به دزدی و قتل. این گونه زنها معروف شده اند به کارگر! برای این که به اندازه یک کارگر از بدنشان کار می کشند. فقط تفاوتشان با کارگرهای اصلی این است که فحشاگری می کنند.

گزارش یک نفر از اعضای انجمن مها (بیناد محسن هشترودی)

محیط زیست ««««»»»» اندیشه ها و چشم اندازها آبخوانداری (۲)

کریم قصیم

عام است. در غرب، جنگلهای زاگرس به شدت آسیب دیده اند. در برخی عرصه ها، از جنگلهای انبوه سابق چندان اثری برجای نمانده است، به قدری غارت شده و به اندازه ای در احیای عرصه های آسیب دیده اهمال شده که اکثراً جز زمینهای کم درخت یا حتی بی درخت، چیزی دیده نمی شود. در استانهای شمالی کشور نیز مناطق جنگلی و انبوه، طی دو دهه اخیر، محل قاچاق چوب، برداشت و سوء استفاده بی رویه دولتی و خصوصی و تخریب مداوم بوده اند. نابودی جنگلهای، ضربه سهمگینی به منابع و ذخایر خاک و آب این مناطق وارد کرده است. به خصوص، زمینهای غنی دامنه های کوهستانی خشک و فرسوده و سست شده اند و اکنون دیگر در بخشهای وسیعی از شمال کشور - همانند دیگر سرزمینها و استانهای ایران - بر اثر فرسایش شدید و ازدست رفتن خاکها، زمینها سخت شده اند و هر سال به محض ساعتی بارندگی سیلهای خانمان برانداز جاری می شود. در دهه اخیر، منابع خاک کشور واقعا به یک مصیبت بزرگ ملی دچار شده و روند فرسایش خاک به طور دایم رو به افزایش بوده است. اکنون در ایران سته به محل، سالانه بین ۲ تا ۱۰ تن در هکتار فرسایش خاک داریم. این رقم تخریب و نابودی منابع ذقیمت خاک، بعضاً از شدیدترین درجه فرسایش در افریقا هم وحیم تر است. در یک کلام، در ایران آلوده، دور باطل نابودی جنگلهای، فرسایش شدید خاکها، کمبود و اتلاف آنها، تعادلهای اساسی محیط زیست طبیعی را بهم زده، روی هم رفته یک دینامیس فاجعه ایجاد شده که یکی از عواقب خطرناک آن خسارتهای سنگین به تولید و اقتصاد کشاورزی کشور می باشد. به همین علت، کارشناسان دلسوز و اساتید برجسته دانشگاهی احساس نگرانی شدید می کنند و نسبت به مخاطره های قریب الوقوع (افزایش سیلابهای مهیب، نابودی بخشهای گسترده تر کشاورزی، کمبود مواد غذایی اولیه و حتی بروز قحطی) مرتب هشدار می دهند. پرستی که به ذهن می زند این است که آیا اصلاً هیچ شانس برای تغییر و تحول مثبت باقی مانده، آیا اصولاً امکان واقعی و چشم انداز روشن وجود دارد؟ بعضیها می گویند، ایران در جنبه

در حال حاضر حدود ۹۰ میلیون هکتار مرتع داریم که بیشتر آنها از کیفیت خوبی برخوردار نیستند. این مراتع عرصه تعلیف بیش از صد میلیون واحد دام می باشند، که خود تولید کننده عمده مواد پروتئینی و محصولاتی چون پشم و چرم و غیره هستند. متخصصان حساب کرده اند با فرض ادامه رشد جمعیت به صورت کنونی، نیاز به آب، مواد غذایی و مواد خام اولیه و محصولات تولیدی گیاهی و دامی - که خود وابسته به تولیدات گیاهی هستند - در اوایل قرن آینده (هجری شمسی) به سه برابر امروز افزایش می یابد. این در حالی است که سال به سال از دامنه مراتع کشور و کیفیت بارآوری آنها کاسته می شود. به طور کلی، تشدید بحران آب و عوارض خشکسالی طولانی یک دلیل مهم ادامه این روند تخریبی است. بیابان آب در ایران، تا پذیرش مجموع بارشهای جوی سالانه در کشور معادل ۴۰۰ میلیارد متر مکعب می باشد که بیش از دوم سوم آن هدر می رود. سهم منابع آبهای زیرزمینی از مجموع بارشهای جوی حدود ۳۵ میلیارد متر مکعب است که به صورت طبیعی تذبذب می شوند، در حالی که برداشت سالانه از همین منابع نزدیک دو برابر حجم وارده است. «با برداشت سالانه حدود ۶۰ میلیارد متر مکعب آب از سفره های زیرزمینی کشور، این منابع در معرض خطر جدی قرار گرفته اند.» - همشهری، ۱۳ بهمن ۷۶ -

در طرف چهار سال اخیر وضع از سابق بدتر شده و به علت وقوع خشکسالی، حجم سالانه استحصال بی رویه آبهای زیرزمینی باز هم بیشتر است. طبیعتاً میزان آبهای ذخیره مرتب کاهش پیدا می کند. افت شدید سطح ذخایر زیرزمینی آب کشور، خود یک ضربه مهیب استراتژیک به اقتصاد و کشاورزی و محیط زیست ایران است. علاوه بر آبهای زیرزمینی، حجم منابع آبهای سطحی کشور نیز معادل ۹۹ میلیارد متر مکعب برآورد شده، که از این مقدار تنها از حدود ۲۴،۵ میلیارد متر مکعب آن بهره برداری می شود. یعنی، قسمت اعظم آبهای روان نیز به صورتهای مختلف، از اتلاف در اثر آلودگی شدید گرفته تا خروج از مرز و غیره از دست می رود. نابودی و تخریب جنگلهای ایران هم که معروف خاص و

«روند کنونی رشد جمعیت و افزایش نیاز به آب و غذا، گسترش بسیار سریع عرصه های بیابانی و کویرها که سالانه به یک میلیون هکتار می رسد، فقدان آب کافی و تولید مواد غذایی اعم از گیاهی و دامی، اینها همه از وقوع فاجعه ای سهمگین در آینده نه چندان دور کشور خبر می دهند.»

- جمعی از اعضای هیات علمی و کارشناسی مرکز تحقیقات حفاظت خاک و آبخیزداری ایران، روزنامه همشهری، ۲۴ شهریور ۸۰ -

با شرح و توضیح معنای آبخوانداری (در شماره گذشته نبرد خلق) مشخص شد که افزایش بارآوری و محصول زمین به صورت با دوام و بیوسته، مستلزم اجرای طرحهای جامع حفظ و تعادل اکوسیستمهای خاک، آب و گیاه می باشد. برای دستیابی به توسعه کشاورزی، جنگلداری پایدار و ثمربخش و... خلاصه، برای رهایی از شر کم غذایی، کمبود آب و پیامدهای مصیبت بار خشکسالی در سطح ملی می باید در هر حوزه آبخوان، مدیریت علمی و درخور توانهای طبیعی محل یک برنامه آبخوانداری در دستور قرار دهد و طرحهای جامع، با سرمایه و نیروی کارشناسی لازم، به مرحله اجرا گذاشته شود. ولی اول باید بدانیم شرایط واقعی کشور از چه قرار است و چرا این قدر مایه نگرانی شده است. بنابراین، ابتدا، به صورت فشرده هم که شده، مشخصات و داده های مربوطه در ایران را مرور می کنیم، به بنیم چرا اساتید دانشگاهی و کارشناسان محیط زیست و منابع طبیعی میهنمان راجع به فاجعه ای سهمگین در آینده نه چندان دور اعلام خطر می کنند؟

مقدمتاً لازم است برخی آمار پایه را بیاوریم. کل وسعت ایران حدود ۱۶۴/۸ میلیون هکتار است که از این گستره، حدود ۱۴۸/۵ میلیون هکتار آن جزو عرصه های خشک و نیمه خشک به شمار می روند. علاوه بر این، بنابه تحقیقات کارشناسی، سالانه بین یک تا دو میلیون هکتار به عرصه های لم یزرع و بیابانی کشور اضافه می شود. در حالی که طی سالهای اخیر، تولید کشاورزی کشور مرتب کاهش می یابد، جمعیت ایران مدام افزایش پیدا می کند و احتیاج به مواد غذایی بیشتر می شود. «پیش بینی می شود با روند کنونی رشد جمعیت در کشور، جمعیت ایران در سال ۱۴۰۰ هجری شمسی به مرز ۱۴۰ میلیون نفر برسد.» - همشهری، ۲۴ شهریور ۸۰ -

این همه بحران بیج در بیج و ویرانگریهای مضاعف و تو در تو، دیگر به کلی سیاه بخت شده و جز سقوط به ورطه های مرگبار فقر و قحطی و شیوع انواع بیماری و خلاصه جهان «چهارمی شدن» دیگر راهی ندارد. اما، واقعیهایی تجربه شده امکان دیگری را هم نشان می دهند. چهار سال پیش، خبرنگاری که با یکی از کارشناسان وارد در این زمینه صحبت می کرد از وی پرسید در کدام مناطق ایران می توان آبخوان ایجاد کرد؟ وی جواب داد: «در مناطقی که خاکهای آبرفتی درشت دانه و واریره ای وجود داشته باشد... عکسهای هوایی نشان می دهند که ۴۳ میلیون هکتار از اراضی ایران چنین شرایطی دارند، یعنی سه برابر مساحت اراضی کشاورزی فعلی. سالانه ۵۳ میلیارد مکعب سیلاب در ایران تلف می شود. از این سیلابها می توان برای ذخیره سازی آب در اراضی پیش گفته استفاده کرد.» - همشهری، ۱۳ اسفند ۷۶ -

این چشم اندازها بارها شرح شده و راه رسیدن به آنها مطرح گردیده است. ولی در رژیم آخوندی که گوش شنوا و احساس مسئولیت و سیاست و سرمایه گذاری کلان در جهت منافع ملی وجود ندارد. ولیکن، بر فرض سرنگونی رژیم قرون وسطایی و باز شدن کلاف سردرگم سیاستها و سرمایه گذاریهای عظیم به روی یک خط مشی علمی و منطقی، البته ایده های راهگشا و طرحهای امید بخش و کارآمد وجود دارند که قطعاً قادرند بحرانهای آب و خاک و گیاه و اقتصاد کشاورزی کشور را به صورت بیوسته و پایدار چاره کنند. در واقع، با اجرای طرحهای جامع آبخوانداری در سطح ملی، می توان دهها میلیارد متر مکعب سیلابها و ریزشهای سالانه را جمع آوری و به صورت دقیق و علمی بخش و ذخیره کرد. می توان با آلودگیها و تخریبها مبارزه قاطع کرد. می توان به احیای سریع جنگلهای پوشش گیاهی در سراسر کشور همت گماشت، می توان میلیونها هکتار مراتع و دشتهای دامنه های سابقاً حاصلخیز را زنده و بارور کرد، حتی با سرمایه گذاریهای درازمدت و استراتژیک عرصه های بیابانی را به منطقه کشت و رزق تبدیل نمود و اقلیم مناطق خشک را بهبود بخشید. تکرار می کنیم، اجرای موفق طرحهای جامع آبخوانداری در سطح ملی، چشم انداز آبادانی و شکوفایی اقتصاد کشاورزی را روشن می کند.

یادداشت و گزارش

ا. ش مفسر

otanes_mofaser@hotmail.com

بن بست رژیم مذهبی

کشمکش بین ۲ خردادیه‌ها با جناح‌ها به اوج کم سابقه‌ای رسیده است که در دعوای ۲ خردادیه‌های مجلس با شورای نگهبان در مجلس و در کشمکش بین ۲ خردادیه‌ها با قوه قضائیه به طور کلی متجلی می‌شود. رد صلاحیت ده‌ها تن از کاندیداهای نمایندگی مجلس در انتخابات میان دوره ای استان گلستان و مخالفت شورای نگهبان با طرح سه فوریتی مجلس در مورد ضوابط رد صلاحیت کاندیداهای (که بعد مجمع تشخیص مصلحت نظام هم آن را رد کرد)، ۲ خردادیه‌ها را به نقطه بی‌کشانده که آشکارا از نزدیک شدن به خط پایان وضع کردار و مریض کنونی و تلاش برای یافتن راه‌های مقابله با رقیب سخن می‌گویند. در کشمکش‌های اخیر، محکومیت دادفر نماینده بوشهر در مجلس شورای اسلامی، به ۷ ماه زندان، گویی کاسه صبر ۲ خردادیه‌ها را دیگر لبریز کرد. روزنامه نوروز که مدیر مسئول آن میر دامادی نماینده ۲ خردادی مجلس است در شماره ۲۰ آذر با تیترو درشت نوشت مجلس در برابر حکم بازداشت دادفر ایستادگی می‌کند. هیات رئیسه مجلس در بی‌قطعیتی شدن محکومیت دادفر بیانیه بی‌صادر کرد و قوه قضائیه را مورد انتقاد قرار داد. همچنین مجمع عمومی فراکسیون دوم خرداد به طور فوق العاده تشکیل جلسه داد و به گفته محتشمی پور رئیس فراکسیون دوم خرداد و وزیر کشور اسبق، راه‌های مختلفی برای جلوگیری از اقدام غیر قانونی قوه قضائیه در حضور نمایندگان به دادگاه در این جلسه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. محتشمی پور تأیید کرد که «راهکارهای مطرح شده در جلسه فراکسیون استعفای دسته جمعی، تخصص و مذاکره بوده است» (نوروز ۲۱ آذر). آیتی نماینده ۲ خردادی بیرجند در مجلس رژیم مطالب بیشتری در مورد این جلسه در گفتگو با خبرنگاران بیان داشت و یاد آور شد که: «در رابطه با استعفا، اعتقاد اکثر نمایندگان این بود که چون این امر باعث محتمل شدن یکی از ارکان نظام می‌شود، ممکن است سه نفع کشور و نظام نباشد در نتیجه راهکار تخصص مورد بحث قرار گرفت. در این بحث با اشاره به تجربه‌ای که از مجالس دوره مشروطه وجود داشت گفته شد تخصص و بی‌توجهی می‌تواند جزو راهکارهای عملی در جهت بیان اعتراض نمایندگان نسبت به تعرض به حقوق مردم و مجلس مورد استفاده قرار گیرد». اگر چه روزنامه نوروز ۲۱ آذر خبر از توقف اجرای حکم

زندان علیه دادفر داد اما در همان روز روزنامه‌های صبح خیر از احضار ۵ تن دیگر از نمایندگان ۲ خردادی از جمله بهزاد نبوی و شکوری راد، توسط قوه قضائیه دادند. اتهاماتی که به داد فر وارد شده می‌تواند او را در ردیف «ضد انقلاب» قرار دهد. به گزارش روزنامه نوروز ۱۸ آذر که خبر از تأیید حکم دادگاه بدوی در شعبه ۳۶ دادگاه تجدید نظر استان در مورد داد فر داد، او متهم شده که اعضای شورای امنیت ملی را خائن دانسته و بر محاکمه آنان در دادگاه خلق تأکید کرده است. اتهام دیگر او این است که در مقاله‌ی در روزنامه همستگي یکی از متهمین دادگاه ویژه روحانیت را به «حضرت عیسی (ع) تشبیه نموده و مراجع رسمی محاکمه کننده وی را با غائبان زمان عیسی (ع) که بر پیغمبر وقت شورش کرده و او را به سوی صلیب می‌کشاندند و بر سر و شانه‌هایش خار می‌نشانندند مقایسه و به ترحم و مسخره ناموجه و تشبیهات مغرضانه و موهن پرداخته است».

اگر چه پایبند شدن و پاپوش دوزی و پرونده سازی برای نماینده‌های مجلس از سوی قوه قضائیه پدیده‌ی جدید و مربوط به بعد از ۲ خرداد ۷۶ است اما دعوا و اختلاف شورای نگهبان با مجلس تقریباً به قدمت عمر رژیم است. حتی در زمان خمینی اختلاف چنان بالا بود که خود خمینی هم نتوانست راهی چاره‌ی بی‌برای آن پیدا کند. البته در مجلس چهارم و پنجم که جناح‌ها اکثریت را داشت فتنه اختلافات پایین کشیده شده بود. در سال ۶۱ بود که خمینی برای اینکه اختلاف بین شورای نگهبان با مجلس خط امامی بر سر خلاف شروع بودن یا نبودن مصوبات مجلس حیلی بالا نگردد و به طور شرع پسند مسأله حل شود، توصیه کرد که اگر قانونی به تأیید دو سوم نمایندگان رسید شورای نگهبان در صورت خلاف شرع تشخیص دادن آن بر اساس احکام ثانویه عمل نکند. مثل «جایز بودن اکل میتة در موقع عسر و حرج» اما این توصیه و توصیه‌های دیگر خمینی برای خلاصی رژیمش از چاهی که در اصل در سر راه مردم و مدفون و نابود کردن آرزوها و حاصل مبارزات آنان با رژیم دست نشانده شاه کنده بود، تا اقتدار اهریمنی خودش را در قالب یک رژیم مذهبی بر مردم ایران تحمیل کند، بی‌فایده بود. سه سال بعد در مهر ماه سال ۶۴ رفسنجانی که در آن زمان خط امامی و رئیس مجلس بود در حاشیه نامه اعلان نظر شورای نگهبان در مورد لایحه تأمین و توزیع کالا (که آن را رد کرده بود) نوشت «با این شیوه که شورای محترم نگهبان پیش گرفته، مجلس شورای اسلامی در وضع قوانین به کلی مسلوب الاختیار خواهد شد. با

این گونه استظهارات هر مصوبه‌ی می‌شود رد یا قبول کرد» (اطلاعات ۲۹ مهر ۶۴). حدود دو سال بعد از این تاریخ روز ۱۳ خرداد ۶۶ رفسنجانی در دیدار نمایندگان مجلس و خانواده‌هایشان با خمینی از در ماندگی دست استمداد به سوی خمینی دراز کرد و گفت: «دائماً گفته می‌شود در تریبون‌ها که مجلس قوانین بنیادی و اساسی بگذرانند. ما هم چنین علاقه‌ی داریم و همین حالا هم تعدادی از قوانین بنیادی در اختیار ماست. به طور سر بسته لازم است که در محضر جنابعالی در این جلسه اظهار بکنم که تحقیقاً ما نیاز به دخالت و کمک صریح جنابعالی داریم. این تقصیر کسی نیست، تقصیر جریانی نیست این یک واقعیت است که برای اولین بار در تاریخ، حکومت اسلامی مانعش دارد تدوین می‌شود. فقهی که در دوران ۱۴۰۰ ساله در میان ملت‌ها به عنوان نظام حاکم مهجور بود، می‌خواهد وارد زندگی انسان‌ها شود... حضور یک فکر قاطع قوی شکست ناپذیر لازم است. در شرایطی که ما داریم، غیر از تخصص جنابعالی هیچ کس زیر این آسمان وجود ندارد که بتواند این مسائل را حل بکند و اگر امروز جنابعالی به داد این مقطع تاریخ انقلاب نرسید و مشکلات قانونگذاری را صریح و روشن، آن طور که تشخیص خودتان است، برای همه ماها حجت نفرمایید، ما نمی‌دانیم که در آینده چه کسی پیدا خواهد شد، این مهم را انجام بدهد». اما خمینی جوابی نداد که گره‌گشای «مقطع تاریخ انقلاب» و پاسخی به التماس رفسنجانی باشد، گویی خود او هم به اندازه رفسنجانی در مانده و مثل خری در گل وامانده بود. پاسخ او این بود: «مشکلات را با تدبیرهایی که دارید حل کنید». رفسنجانی بعد ظهر همان روز در یک کنفرانس مطبوعاتی به صراحت گفت که بر سر قوانین «بنیادی» مثل قانون کار، اراضی شهری، تجارت خارجی... بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف نظر هست. چندی بعد خمینی مجمع تشخیص مصلحت نظام را به عنوان مرجعی برای داوری و تصمیم‌گیری در مواردی که بین شورای نگهبان و مجلس، اختلاف پیش می‌آید تشکیل داد. اکنون رفسنجانی در پستی که خامنه‌ای ایجاد کرد، رئیس آن است و همگام و همراه با رهبر و شورای نگهبان و جناح‌ها در کار مجلسی که با همان شورای نگهبان مشکل دارد، مشوش دوانی می‌کند.

اگر کار شکنهای شورای نگهبان در مجلس در مورد قانونگذاری و حذف کردن بی دلیل کاندیداهای وابسته به جناح ۲ خردادی و اقدامات قوه قضائیه همگی با سکوت رضامندانانه و حتی در موارد متعددی با اشاره یا حمایت ولی فقیه همراه بوده، تعجبی ندارد چون اولاً

خامنه‌ای از اول با خط امامیه‌ها که حالا بیشترشان در شمار ۲ خردادیه‌ها هستند راه نمی‌آمد. موضع‌گیری او در مورد مسأله قانون کار در برابر بر خط امامیه‌ها یا توسل به تفسیر دلخواهی که از دیدگاه خمینی کرده بود، و تودهنی خوردنش از خمینی به خاطر آن، از رویدادهای تاریخی رژیم روضه خوانها و احتمالاً خاطره‌ی شیرین و فراموش نشدنی برای خط امامیه‌های ۲ خردادی شده است. دیگر این که خامنه‌ای به طور کلی از حزب و دسته بندی سیاسی متفرق است. البته بی جهت هم نیست چون اگر بساط «حزب بازی» راه بیفتد و قرار باشد احزاب مردم را جذب و مشکل بکنند و برنامه خود را با تکیه بر ارایی که به دست آورده اند پیش ببرند، آنوقت رهبر باید برود سفاق بکند. بی جهت نبود که خامنه‌ای در پیام خود به مجلس پنجم یاد آور شدند: «... تعبیر های چپ و راست یا اصرار بر وجود احزاب سیاسی در مجلس قانونگذاری و مانند اینها، سوغاتهای بی ارزشی است که شان مجلس شورای اسلامی بالاتر از پذیرش کور کورانه آنهاست» (اطلاعات ۱۲ خرداد ۷۵). اکنون رژیم در حال «فشل» شدن کامل است. جناح‌ها نه پشتگرمی ولی فقیه به چیزی جز شکستن کمر جناح رقیب رضایت نمی‌دهد. جناح ۲ خردادی که شیادانه در تلاش است خود را حامی مطالبات مردم جا بزند، تا شاید بتواند بخشی از رژیم را از چشم مردم در امان نگهدارد و نه بین ترتیب مانع فروپاشی رژیم شود حرأت یک اقدام و ایستادگی انسانی در برابر جناح‌ها را ندارد. اکنون جناح ۲ خردادی و شخص حاتمی مورد انتقاد شدید گروه‌های دانشجویی متشکل در انجمنهای اسلامی هستند که حامی حریات ۲ خردادی بودند. سخنرانیهای نمایندگان این تشکلهای در مراسم برای بررگداشت رور دانشجو در دانشگاه امیر کبیر برگزار شد و شعارهایی که در آن مراسم داده شد، همگی حکایت از «سست اصلاحات» و شکست تاکتیک «ارامش فعال» و به عبارتی تاکتیک «استه‌برو استه‌بیا» ۲ خردادیه‌ها می‌کند. شعله سعیدی از نمایندگان سابق مجلس رژیم که اکنون در دانشگاه تدریس می‌کند در مصاحبه‌ی با رادیو فرانسه که روز ۲۱ آذر از رادیو یخس شد و به مسأله اختلافات ۲ خردادیه‌ها با جناح رقیب مربوط بود در مورد واکنش احتمالی «اصلاح طلبان» در برابر جناح رقیب گفت «اصلاح طلبان چنان منفعل شده‌اند که حتی جرأت استعفا هم ندارند». وی افزود افق آینده رژیم را تیره و تاریک می‌بیند. این البته حقیقتی است درک آن نیاز به هوش و دانش ویژه‌ی بی ندارد.

مردم با این کشور جنگید. در همین هنگام بود که بنیاد گرایان مذهبی از جمله افرادی چون اسامه بن لادن بسوی افغانستان و پاکستان سرازیر شدند. مجاهدین افغانی با تعصبی کور در دل و سلاح آمریکائی در دست می جنگیدند تا سر انجام در سال ۱۹۸۹ نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند.

این جنگ برای افغانستان ۱۷۵ میلیون کشته، ۵ میلیون آواره، نابودی جامعه روشنفکر و تحصیل کرده، ۵۰۰ هزار نفر زن بدون همسر، صد ها هزار کودک بی سرپرست و مذهبیهای دو ائمه و عقب مانده با در دست داشتن کشته ترین سلاحها را بر جای گذاشت. زمین ایستن فجاج شد اما جهان روی حدود را بسوی دیگر برگرداند. بین سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ یک حلاء سیاسی در افغانستان ایجاد شد. مجاهدین "قهرمان" برای کنترل افغانستان و مردم علیه هم جنگیدند. در این میان سربازان به قتل و تجاوز زنان و غارت اموال مردد پرداختند. در حقیقت هر گروهی از آنان که مناطقی را تصرف می کردند برای تحکیم قدرت خود به اعمال خشونت و تجاوز علیه زنان مبادرت می ورزیدند و از طریق احزاب روستهای قبیله ای و سنتهای عقب مانده خود علیه زنان، بیورزی خود را اعلام می کردند. نتیجه فاجعه بار آن هم به قدرت رسیدن طالبان بود. رژیم طالبان آخرین دستاوردهای مردم افغانستان را نابود کرد. میراثهای تاریخی و فرهنگی را از بین برد. ۹۵ درصد مدارس تحت کنترل مذهبها قرار گرفت. طالبان مردان را به جنگ با نیروهای اتحاد شمال فرستاد. در این میان زنان اگر چه به جنگ رفتند اما در جنگی عظیم بر در کبر شدند. آینده دختران با محروم ساختن آنها از



تحصیل نابود شد، حق کار از زن سلب گردید و بسیاری از زنان به علت فقر یا به خاطر از دست دادن همسرانشان وادار به گدائی در خیابانها و یا خود فروشی شدند.

مردم افغانستان برای جلب توجه جوامع بین المللی به این وضع سالها تلاش کردند. طالبان خاک افغانستان فیه در صفحه ۱۰

آیا آفتاب برنیمه تاریکتر افغانستان تابیده خواهد شد؟

— نیلا

دیگری بر سر مردم رنج دیده این کشور را دارد.

نگاهی به وضع افغانستان قبل از فاجعه ۱۱ سپتامبر

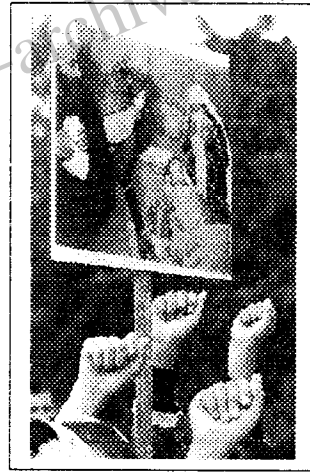
تا سال ۱۹۷۳ که ظاهر شاه در نتیجه کودتائی از جانب سردار داوود علیه او، مسند قدرت را رها کرد، وضع زنان در افغانستان اگر چه چندان پیشرفته نبود اما سیر تکامل تدریجی خود را می بینیم. در آن هنگام زنان ۶۰ درصد نیروی آموزش و پرورش را تشکیل می دادند و بسیاری از مشاغل مهم را در دولت سکولار افغانستان به عهده داشتند. افغانستان از سال ۱۸۸۰ که علیه تجاوز انگلیس جنگیده بود تا این زمان وارد جنگی نشده بود. اما از این تاریخ به بعد از دو جانب امواج آتش افروزی جنگی و تجاوز نظامی قرار گرفت:

۱- تجاوزات خارجی
۲- جنگهای داخلی برای کنترل بر مردم این کشور با اینکه افغانستان یکی از توسعه نیافته ترین و فقیر ترین کشورهای جهان بشمار می رود اما از نظر موقعیت جغرافیائی دارای اهمیتی استراتژیکی می باشد که تمایل به داشتن کنترل در این منطقه را برای متجاوزین غیر قابل چشم پوشی می کند. افغانستان، کشوری با قلمروهای قدرت مرزی زمینی و دریائی محسوب شده و نقطه تلاقی آسیای مرکزی، هند، و خلیج فارس است. به همین دلیل داشتن کنترل و نفوذ در افغانستان، کلید دستیابی به راههای تجاری تلقی می شود.

داوود پس از گرفتن قدرت برای به اصطلاح مدرنیزه کردن افغانستان به آمریکا و شوروی سابق روی آورد. سابق آمریکا به خاطر متحدش پاکستان که خود با آمریکا در نزاع بر سر می برد، منفی بود. در عوض شوروی که موقعیت را مناسب دید

استقبال کرده و در سال ۱۹۷۹ اقدام به استقرار ارتش سرخ در افغانستان کرد. طی ۱۰ سال پس از آن، آمریکا با صرف ۳ تا ۴ میلیارد دلار به آتش جنگی که از طریق پاکستان رهبری می کرد هیزم ریخت و بدین طریق پاکستان با تکیه بر بنیاد گرایان اسلامی و نیروهای عقب مانده مذهبی و با سر انگیزتن احساسات مذهبی

کرن جانکت نیز گفت که کمکهای غربی باید مستقیماً برنامه های مدد رسانی به زنان را در بگیرد. همچنین سیما والی که یکی از ۵ زنی بود که در مذاکرات از طرف شاه سابق افغانستان حضور داشت اظهار کرد امیدوار است زنان در مقامات تصمیم گیری قرار گیرند. او گفت: " ما به کمکهای مالی و تکنیکی نیاز مندیم تا بتوانیم صدای اکثریت خاموش را زنده کنیم" با این حال در خاتمه هیچ تصمیم اطمینان بخشی در این زمینه گرفته نشد. ۵ روز بعد زنان ازادخواه افغانی اقدام به برگزاری تظا هراتی کردند که طی آن کارنامه ستمگری و زن ستیزی نیروهای که دولت جدید را تشکیل می دهند را افشاء کرده و گفتند که با این دولت جدید، زنان افغانی به هیچوجه زندگی بهتری نسبت به دوران طالبان نخواهند داشت. آنها تأکید کردند که اتحاد شمال به مادران و دختران ما تجاوز کرده و نسبت به آنها مرتکب جنایات بی شماری گشته است. اعضای RAWA،



اتحاد زنان انقلابی افغانستان که از بر گزار کنندگان این تظاهرات بودند گفتند که بر داشتن چادر و مقنعه "نشانه حقوق زن و رهائی او نیست." بنابراین می بینیم که اینهمه داد و شیون و تظاهر به کاسه داغ تر از آتش شدن آمریکا و رسانه های خبری در مورد وضع زنان افغانی، هیچ پایه و اساسی بر مننای دفاع از حقوق آنها نداشتند و ندارد. در حقیقت با نگاهی کوتاه به تاریخچه تحولات ۳۰ سال اخیر در افغانستان در می یابیم که چگونه امپریالیسم آمریکا همین شرایط را به بهانه مبارزه با کمونیسم در افغانستان ایجاد کرد و اینک مجدداً به بهانه مبارزه با تروریسم و دفاع از حقوق زنان، قصد گذاشتن کلاه

من زخم که دیگر بیدار گشته ام از خاکستر اجساد کودکانم بر خواسته و توفان گشته ام

از دیوارها و دهکده های سوخته کشورم نفرت به دشمن بر داشته ام
من زخم که دیگر بیدار گشته ام
راه خود را یافته ام و هرگز بر نمی گردم
من دیگر آن زنجیرها را از پا گسسته ام
من درهای بسته بی خبری ها را گشوده ام
با نگاه تیز بینم همه چیز را در شب سیاه کشورم دیده ام.
فریادهای نیمه شبی مادران بی فرزند در گوشم غوغا کرده اند
من کودکان پابرنه آواره و بی لانه را دیده ام
من زخم که بیدار گشته ام
راه خود را یافته ام و هرگز بر نمی گردم
شهید مینا

وقتی جورج دبلیو بوش بر سر کار آمد از اولین اقدامات او دست اندازی به حقوق زنان آمریکا بود که با تلاش دهها ساله به دست آمده بود. او در همان ابتدای به دست گرفتن قدرت، خصومت خود با حقوق زنان را آشکار کرد. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر که به واژه نامه سیاست خارجی بوش تبدیل شده بود، برای سرپوش گذاشتن بر فجاج جنگ در این کشور، بوش ناگهان به کشف نقض حقوق زنان در افغانستان نائل آمد. کالین یاول، وزیر امور خارجه آمریکا، نیز به دنبال همین سیاست گفت: "حقوق زنان افغانستان قابل مذاکره نخواهد بود." اما آنها در مذاکرات بن ودر ترکیبی که آمریکا زیر پوشش سازمان ملل برای تعیین دولت آینده افغانستان ترتیب داد، برای حفظ حیثیت خود مجبور شدند تا حد التماس کردن برای شرکت زنان در شورائی که دولت جدید را تشکیل می داد، پیش بروند.

سر انجام پس از ۹ روز که این کنفرانس به طول انجامید و با برگماری عناصری که دولت جدید افغانستان را تشکیل دادند، یک پروسه سیاسی در افغانستان آغاز گردید که صدا و خواست مردم عادی این کشور را را منعکس نمی کند و هیچگونه امیدی به انجام انتخابات در آینده نزدیک بر وجود ندارد. در حقیقت مهمترین پیامد این موافقتنامه که قرار است تحت کنترل کامل سازمان ملل اجرا شود، همانا اجرای قرارهای رسمی است که قدرت های بزرگ به ویژه آمریکا بر صحنه اقتصادی، سیاسی، و نظامی افغانستان تحمیل کرده و با تهدیدهای قطع کمک به این کشور همراه می باشد.

در روز ۲۹ نوامبر در جریان مذاکرات سن، کمیتههای اروپائی خواهان آن شدند که پس از طالبان تعداد زنان افغانی در دولت جدید از درصد بالای بی بر خوردار باشد. وقتی آنها اعلام کردند که باید حد اقل ۴۰ درصد پست های حقوقی به زنان تعلق بگیرد، با چهره های کاملاً حیرت زده نمایندگان افغانی روبرو شدند. در این کنفرانس همچنین رئیس شورای زنان آلمانی، خانم

بقیه از صفحه ۹

پلیس و زنان

زنان افغانی بطور سیستماتیک مورد تهاجم و خشونت مردوران طالبان قرار می گرفتند. پیدا کردن زنی در کابل که به خاطر رنگ لباس یا کفش و غیره مورد خشونت قرار نگرفته باشد کماب است.

تجاوز به زنان

در چند سال اخیر سازمان ملل و بسیاری از سازمانهای حقوق بشری گزارشهای بسیاری از تجاوز به زنان و ازدواجهای اجباری داده است که اگر چه بسیار عمق واقعی این مساله نیستند اما به عنوان مشت نمونه خروار می تواند بسیار روشنگر باشد. در جامعه ای که مردها می توانند دارای ۷ همسر باشند زنان جوانتر در معرض تجاوز مردان دیگر خانواده قرار می گیرند.

سنگسار و اعدام

زنان به جرم فرار از کشور یا رابطه با مرد غیر خویشاوند، سنگسار شده و یا به اتهام خود فروشی در ملاء عام اعدام شده اند.

خشونت علیه زنان

در روزهای اخیر و تحت تأثیر حملات نظامی آمریکا، گزارشهای بسیاری از طریق رسانه های خبری جهان از زندگی زنان افغانی تهیه شده است که غالباً یکی از مهمترین موضوعهای آنها خشونت علیه زنان است. اکثر زنان افغانی رازهای نهفته خود را برای خبرنگاران فاش کرده اند. مجله تایمز در شماره اختصاص یافته خود به زنان افغانی، رپرتاژ مشروحی در این مورد تهیه کرده است. یک زن ۲۴ ساله که دارای ۷ کودک می باشد به خبرنگار این مجله اظهار می کند: "شوهرم به من می گوید که مرد باید کنترل زن را در اختیار داشته باشد، به هر طریقی که می خواهد". او همچنین می گوید چنانچه علیه خواست شوهرش رفتار کند شوهرش آن قدر او را کتک می زند و با لگد به سینه اش می کوبد که یک هفته قادر به شیر دادن به کودکش نیست.

خشونت علیه زنان را باید یکی از حاد ترین و رایج ترین فرم شکنجه زنان در افغانستان محسوب نمود.

ایا پس از این ما شاهد تغییراتی اساسی خواهیم بود؟

در نتیجه سیاستهای زن ستیزانه طالبان و حمایتهای قلابی بوش به منظور گرفتن مدال افتخار مبارزه با تروریسم، مساله زنان به طور وسیعی مطرح شده است. اما این که روشهای

را لانه شبکه بین المللی تروریسم کرد، غرب اگر چه از این امر آگاهی کامل داشت اما آن را خطری برای خود نمی دانست همچنان که چشمش را به روی جنایات رژیم تروریستی ایران نیز کماکان بسته است. بمب گذاری سال ۱۹۹۳ در ساختمان جهانی تجارت در نیویورک، بمب گذاری سال ۱۹۹۸ سفارت آمریکا در آفریقا و حمله به کشتی آمریکائی در یمن نیز فقط با تحریم اقتصادی روبرو شد.

زنان افغانی و رژیم طالبان

اگر چه وجود شوروی در افغانستان سبب وقوع فجایعی شد اما در این مدت در وضع زنان پیشرفتهائی حاصل شده بود. زنان نقش های مهمی را در جامعه به دست داشتند. به گزارش سازمان ملل، ۷۰ درصد معلمان نسبی از کارمندان دولت و تعداد کثیری از پزشکان و اکادمیسینها و تحصیلکرده ها را زنان تشکیل می دادند. تا قبل از ۱۹۹۲ بالغ بر ۴۰ درصد دانشجویان پزشکی را زنان تشکیل می دادند. در سال ۱۹۹۶ که طالبان کنترل بخش عظیمی از افغانستان را به دست گرفت، زنان افغانی به طور سیستماتیک تحت سخت ترین و دردناکترین وضع زندگی قرار گرفتند. طالبان زنان را نه تنها به فرمان برداری از مردان ساکریر ساخت بلکه قصد کرد آنها را از چهره جامعه نامرئی کند. اگر چه برای غریبهها مهمترین مشخصه ستمگری طالبان پوشش زنان است اما زنان افغانی تحت آن چنان ستمی قرار گرفتند که این در درجه اهمیت یابین تر قرار گرفت. برای مثال می شود از موارد زیر مختصر یاد کرد.

بهداشت و سلامت

در افغانستان از هر ۱۰۰۰ نوزاد متولد شده، ۱۷ تن جان می سپارند. از این نظر، این کشور در جهان مقام دوم را دارد. بسیاری از زنان خود را در اثر بیماریهای قابل درمان از دست می دهند. در مواقعی دکترها مجبور بودند دستورات خود را با صدای بلند به زنان در اطلاق مجاور ابلاغ کنند.

تحصیل و کار

بنا به گزارش سازمان ملل تنها ۷ درصد از دختران به مدرسه رفته اند. این در مقابل ۵۰ درصد پسر است. این در حالی است که دختران با مشاهده رفتن پسر ها به مدرسه از تأثر می کریستند. اما زنان شجاع افغانی در خانه های خود برای دختران کلاسهای مخفی ترتیب می دادند. در مواقعی که این امر کشف می گردید، آنان را مقابل چشم خانواده خود اعدام می کردند.



قبایل افغانی بخواهند نقشی را در دولت آینده برای زنان قائل باشند از یک احتمال جدی بر حوردار نیست. بوش که با اشاره به حقوق زنان در تلاش برای سر بوش گذاشتن برفجای جنگ است، همچنان متعهد به اهداف ضد زن خود چه در آمریکا و چه در خارج از آن باقی می ماند. با این حال با توجه به این امر که افکار بین المللی اکنون متوجه مساله زنان شده است و رسانه های خبری، چشم جهان را به وضع زنان و زیستن در رژیمهای ارتجاعی و زن ستیز متوجه کرده اند، فرصتی استثنائی ایجاد شده است که مبارزه علیه رژیمهای استبدادی و مذهبی وارد میدان وسیع سیاستهای جهانی گردد.

فعالان دفاع از برابری حقوق زنان و مردان و حقوق بشر، در جهان باید از این رویدادها برای مخالفت با فروش سلاح و داشتن روابط دیپلماتیک با کشورهایی که مرتکب جنایات جنسی از قبیل "قتل ناموسی" بردگی جنسی، ختنه دختران، ازدواجهای اجباری و غیره ... می شوند، استفاده کنند. جامعه بین المللی هم اکنون باید برای اعاده حقوق زنان بطور کامل و برای همیشه در افغانستان فعالیت کنند. باید بر حواست امنیت برای زنان یا فشاری نمود. به ویژه برای زنان شجاعی که در جهت پیشبرد وضع زنان در این کشورها فعالیت می کنند. زنان افغانی در طی سالها ستم از ابزار ایده ها و خواستههای خود وحشت دارند. خشونتها و درگیریهای طالبان با اتحاد شمال، به ایجاد ترس و وحشت در میان مردم انجامیده است. با تمام اینها، زنان ریسکهای بزرگی کرده اند و سالها به رساندن کمکهای درمانی، تحصیل و مواد غذایی در داخل و یا در کمپهای اوارگان در پاکستان ادامه داده اند. آنها اما در مقابل، مورد ضرب و شتم قرار گرفته، شلاق خورده اند، تهدید به مرگ و اعدام در ملاء عام شده اند اما بی هراس از تهدیدها و اتهامات به کار خود ادامه داده اند. همه حامیان حقوق عادلانه انسانها، به ویژه زنان که قربانی اصلی جنگ و فقر و گرسنگی هستند باید نخست برای ایجاد امنیت

فعالیت کنند. گزارشهای اخیر از افغانستان گواهی بر این دارند که زنان افغانی در اثر فشار و احتیاقی که سالها تحت آن زندگی کرده اند و هم چنین به خاطر سوابق تجاوز گرانه اتحاد شمال در سالهای بین ۱۹۹۲ تا ۹۶ که اتحاد شمال دارای قدرت در افغانستان بود، هنوز احساس امنیت نمی کنند و با بی اعتمادی به آنچه در مقابلشان قرار داده شده است می نگرند. در جریان مذاکرات در بن زنان افغانی قصد داشتند بزرگترین راهبیمانی اعتراضی برای حقوق خود را در کابل ترتیب دهند که با مخالفت یونس قانونی رئیس نمایندگان اتحاد شمال در بن روبرو شدند. خانم ثریا پارکیکا از ترتیب دهندگان این تظاهرات در این مورد گفت که "من اطمینان ندارم که اتحاد شمال برای بهبود وضع زنان جامعه ما علاقه ای داشته باشد" همچنین خانم نهمینه فریال نماینده جمعیت زنان انقلابی افغانستان RAWA در روز ۲۰ نوامبر در هیاتی از زنان در سازمان ملل گفت که "طالبان و اتحاد شمال در قتل و عام مردم و نقض حقوق بشر در افغانستان روی دست هم زده اند" او گفت که «در سالهایی که اتحاد شمال قدرت را در دست داشت چادر را اجباری کرد و علی این دوران صد ها دختر جوان نرجیح دادند که خودکشی کنند تا مورد تجاوز یا ازدواج اجباری با مردان اتحاد شمال قرار گیرند». از این جهت برای زنان افغانی مبارزه برای احقاقی دوران طالبان نیست. آنچه مسلم است آینده افغانستان بدون مشارکت زنان و آزادی و امنیت برای آنان هرگز روشن خواهد بود و تا زمانی که همه عناصر جامعه به ویژه زنان در آن مداخله نداشته باشند مشکلی حل نخواهد شد.

منابع:

خبرگزاری رویتر - خبرگزاری آسوشیئد پرس - نشریه The Women's Forum، مجله تایمز - سازمان سوسیالیست های بین المللی - نیورک تایمز - حزب رادیکال ایتالیا، خبرگزاری بی بی سی - همینیسب - مجارتنی.

ادبیات ایران در هزاره دوم نگاهی به گذشته و اشاره‌ی به هزار سال مبارزه فرهنگی (۲۲)

— اسماعیل وفا یغمایی

دور از مرکز خلافت، در ایران نفوذ ترکان در امور لشکری و کشوری از زمان سامانیان آغاز شد. سلاطین سامانی و بعدها در دربارهای آل زیار و آل بویه غلامان ترک را به دلیل جنگاوری و قدرت بدنی زیاد و کنیزان ترک را به دلیل زیبایی چشمگیرشان می‌خریدند و اندک اندک در دربارهای ایرانی شمار ترکان افزون و نفوذشان زیاد شد و سرانجام با رسیدن به مقامات کشوری و لشکری حساس توانستند با ایجاد حکومت‌هایی نظیر غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و... نفوذ خود را قریباً در ایران و ممالک همجوار ایران تا آسیای صغیر و سوریه داشته باشند. در حقیقت تاریخ ایران پس از اسلام به جز سه قرن اول و به غیر از چند دوره کوتاه تا دوران قاجارها جولانگاه حکومتی‌های ترک و ایلات و عشایر جنگجویی شد که تاریخ ایران و سرگذشت مردم را با خونریزی و جباریت رنگ آمیزی کردند.

پیش از استیلای ترکان دوره‌ای را که طی آن حکومت‌های طاهری، صفاری، سامانی، آل بویه و آل زیار حکم راندند باید دوران حکومت‌های ایرانی نامید. به دست آوردن استقلال و احیای زبان پارسی، رشد ادبیات و احترام به اهل هنر و آزادی نسبی افکار و عقاید مذهبی حاصل این دوران است. از پایان قرن چهارم عنصر ترک به دو عنصر عرب و ایرانی افزوده شد و به زودی بر آنها غلبه یافت و تمدن اسلامی تا حد زیادی صیغه ترکی گرفت. با این توضیح اشاره‌وار به سلسله‌های حکومتگر می‌گذریم.

حکومتگران و سلسله‌های حکومتگر در ایران از دوران طاهریان تا پایان قرن چهارم هجری

حکومت طاهریان از سال ۲۰۴ هجری ۸۱۹ میلادی شروع می‌شود. پیش از این دوران، از زمان زوال دولت ساسانی و فتح ایران، حکومت بخش‌های مختلف فتح شده در ایران در دست فاتحان بود. اکثر اوقات امیران و حاکمان عرب انتخاب شده از مرکز حکومت، و تحت نظر خلفای اولیه عمر ابن خطاب، عثمان ابن

عفان، علی ابن ابیطالب، و بعد خلفای بی‌امیه و سپس خلفای بنی عباس بود.

سلسله طاهریان اولین سلسله ایرانی تبار بعد از اسلام است که در زمان مامون یا طاهر ابن حسین سردار و جانشین مامون در خراسان و قاتل امین - برادر مامون - در خراسان بنیادگذاری شد و به نوعی اعلام استقلال کرد.

سلسله طاهریان

۲۰۵-۲۵۹ (هجری)، ۸۲۰-۸۷۲ (میلادی)

۱- طاهر ابن حسین (۲۰۵-۲۰۷ هجری) سرسلسله طاهریان است، او در خراسان نام مامون را از خطبه انداخت و اعلام استقلال کرد و اندکی پس از آن به دلیل مسمومیت به دست ماموران مخفی مامون و به روایتی کنیزی که از سوی مامون مراقب او بود حاکم خود را از دست داد. ۲- طلحه ابن طاهر (۲۰۷-۲۱۳ هجری)، حاکم سیستان بود و بعد از مرگ پدرش جانشین او شد، روزگار او به جنگ با خوارج مخالفت خلافت به خصوص حمزه خارجی از شورشیان نام آور سیستان، و روزگار برادرش به تهیه سپاه برای جنگ با بابک خرمذین سپری شد.

۳- عبدالله ابن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ هجری)، جانشین طلحه و از سرسخت‌ترین دشمنان شورشیان سیستان و در خدمت دستگاه خلافت بود. او پس از سرکوب شورشیان خارجی در سیستان به دستور معتصم خلیفه عباسی، مازیار را دستگیر کرد و به بغداد فرستاد.

۴- طاهر ابن عبدالله (۲۳۰-۲۴۸ هجری)، دوران او به طور نسبی دوران آرامش در سیستان بود.

۵- محمد ابن طاهر (۲۴۸-۲۵۹ هجری) آخرین امیر سلسله طاهریان است. او امیری مستبد و خوشگذران بود و دولت او در سال ۲۵۹ به دست یعقوب لیث مضمحل گردید.

در باره طاهریان

طاهریان خود را ایرانی تبار واز نژاد رستم پهلوان باستانی ایران می‌شمردند. مصعب پدر طاهریان در موقع قیام سپاه حامگان حکومت پوشنگ را داشت و در جریان قیام به عنوان یکی از دبیران نزدیکان ابومسلم فعالیت می‌کرد. جنگ‌های طاهریان با نیروهای قدرتمند خوارج در سیستان و خراسان، کمک کردن به مرکز خلافت برای سرکوب بابک خرمذین، شکست دادن و دستگیری مازیار ابن قارن از حوادث مهم روزگار طاهریان است. طاهریان

مذهب تسنن داشتند و به همین علت علیرغم نوعی استقلال در خدمت دستگاه خلافت بودند و خلفا را امیر المومنین می‌دانستند. از میان امیران طاهری چهارمین امیر، طاهر ابن عبدالله به نیکنامی و عدالت مشهور بود. صفاریان، علویان و خوارج رقیبان اصلی طاهریان بودند. طاهریان معاصر با امامان هشتم تا یازدهم شیعیان دوازده امامی بودند. در باره طاهریان تاریخ نویسان و محققانی که تنها به ایرانی تبار بودن طاهریان و نه کارنامه آنان در رابطه با سرسپردگی به دستگاه خلافت و سرکوب جنبشها توجه کرده اند خوانندگان آثار خود را به راه خطا برده اند و دیدی یک جانبه از تاریخ دوران طاهریان را ارائه کرده اند. شورش سر سلسله طاهریان بیش از آنکه ریشه در آرمانی عدالت خواهانه داشته باشد شورشی برای به دست آوردن قدرت در گوشه ای از ایران با استفاده از عنصر ملی بود.

سرسپردگی طاهریان به خصوص در رابطه با سرکوب جنبش بابک خرمذین می‌تواند ما را با ماهیت واقعی این سلسله ایرانی تبار و نقطه منفی یا مثبت آنها آشنا کند.

سلسله علویان طبرستان

(۲۵۰-۳۱۶ هجری)، ۸۷۵ میلادی

۱- حسن ابن زید حسنی ملقب به داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۵ هجری). او به دلیل ظلم و ستم ماموران و حاکمان طاهری از سوی مردم به شورش دعوت شد و با کمک مردم و بزرگان دینم کار او در شمال بالا گرفت و طبرستان و ری و دیلم را فتح کرد و موجب شد شمار زیادی از علویان از اقصی نقاط روانه مرکز حکومت او بشوند. او پس از جنگ‌های فراوان با مدعیان محلی و سپاهیان یعقوب لیث بعد از نوزده سال در گذشت.

۲- محمد ابن زید (۲۷۰-۲۷۸ هجری). دوران او دوران کشاکش علویان با صفاریان و سامانیان بود. سرانجام محمد ابن زید در جنگ با سپاهیان امیر اسماعیل سامانی کشته شد و سر او را بردند و به بخارا فرستادند.

۳- حسن ابن علی حسینی، معروف به ناصر کبیر یا اطروش (۳۰۱-۳۰۴ هجری). او ابتدا در دیلمان و گیلان پناه جسته بود و طبرستان تحت زعامت سامانیان بود و لی سرانجام پس از جنگ‌های بسیار دوباره حکومت علویان را در طبرستان تثبیت کرد و حکومت گیلان را به یکی از سادات حسنی سپرد.

۴- حسن ابن قاسم حسنی معروف به داعی صغیر (۳۰۴-۳۱۶ هجری). دوران او دوران تضاد میان علویان بر سر

قدرت و جدال سامانیان با علویان و مبارزه با دیلمیان است، حسن ابن قاسم سرانجام در جنگ با اسفار دیلمی در حوالی ساری کشته شد.

در باره علویان

ظلم حاکمان و فشار مالیاتها و تعدی به مردم و تضاد اهالی دلیر و تسلیم ناپذیر شمال ایران با دستگاه خلافت باعث طلوع ستاره اقبال علویان شد. علویان از تبار خونی حسن ابن علی دومین امام شیعیان بودند که به دلیل تحت تعقیب بودن به ایران پناهنده شده و در شمال ایران و در میان مردم تسلیم ناپذیر گیل و دیلم با اتکا به حرمت امامان شیعه به عزت و احترام روزگار می‌گذراندند.

در اثر فشارهای روز افزون به خصوص به دلیل مالیاتهای سنگین، مردم به جان آمده از ستم در طبرستان دست کمک به سوی سادات علوی که بر مساوات و عدالت تاکید داشتند دراز کردند و با آنان بیعت کرده و آنان را به حکومت دعوت کردند. سلسله علویان

این چنین بر سر کار آمد. علویان نفوذ مذهبی و سیاسی را با هم داشتند. صفاریان و سامانیان رقبای اصلی آنان بودند و سرانجام به دست دیلمیان منقرض شدند. علویان در آغاز کار شیوه ای عدالت خواهانه داشتند ولی سر انجام در گرداب کشاکشهای داخلی بر سر قدرت و فشار آوردن بر مردم بر سر وصول مالیات فرو رفتند. آن چنان که سرانجام مردم برای نجات خود از سامانیان کمک خواستند، وجود علویان باعث مهاجرت شمار کثیری از آل علی به شمال ایران شد. تاثیر آنان بر مردم شمال و امیران و بزرگان و دلیران شمال، در تحولات تاریخی ایران در دوران آل بویه نقش موثر داشت. علویان معاصر با امامان دهم تا دوازدهم شیعه دوازده امامی بودند. در باره علویان این نکته قابل تاکید است که سیمای حقیقی تاریخی آنان با سیمایی که در اذهان مردم و باورهای مذهبی و فرهنگی از آنان وجود دارد فاصله دارد. با اتکا به تاریخ ایران و اسناد تاریخی حکومت علویان در ایران و کارکرد سیاسی و اجتماعی آنان امیزه ای از روستایی آغاز و تاریکیهای دوران اقتدار آنان است. این نکته قابل تاکید است که اگر ناسیونالیسم ایرانی و اتکا به ارزشهای ملی بر ماهیت واقعی سلسله‌های چون طاهریان سایه افکنده است برق تقدس و حرمت‌های مذهبی و فرهنگی همین کار کرد را در رابطه با ماهیت تاریخی و واقعی و نه خیالی علویان به عهده گرفته و در وجدان و ضمیر مردم بسیاری از عیوب آنها را پوشانده است.

(ادامه دارد)

نامه آقای منوچهر هزارخانی به سخنگوی سازمان و پاسخ رفیق مهدی سامع

همین قطعنامه که اکنون به نظرم می‌رسد بهتر بود در ادامه‌ی ماده ۲ آورده شود گفته می‌شود «سازمان دآوری خود پیرامون دولت‌ها و احزابی که خود را سوسیالیست یا کمونیست معرفی می‌کنند را بر اساس میزان وجود دموکراسی، رفاه اجتماعی و رعایت حقوق بشر برای کارگران، زحمتکشان و مزدگیران، شکل می‌دهد» حال اگر با در نظر گرفتن ماده یک قطعنامه که بر تمام مواد دیگر حاکم است و با در نظر گرفتن مواد ۲ و ۶ باید بگوییم که منظور ما از ماده سوم این بوده که ما بر خلاف آن چه بر کمترین و انترناسیونال سوم حاکم بود، برای وارد شدن در مناسبات بین‌المللی و ارتباط با احزاب، نهادها، نیروهای و دولت‌ها از اصلی تبعیت می‌کنیم که در ماده دوم این قطعنامه بیان شده و نه این که الزاماً باید این احزاب، نهادها، نیروها و دولت‌ها مارکسیست یا چپ و یا کمونیست باشند. تازه ما در ماده ۶ هم برای این که برخورد عاطفی، سطحی و در ضمن ولنگارانه و غیر مسئولانه با هر کسی که مدعی سوسیالیسم و کمونیسم است نداشته باشیم، دآوری خود را پیرامون مدعیان سوسیالیسم و کمونیسم روشن کرده‌ایم. در عمل نیز از میان انبوه مدعیان سوسیالیسم و کمونیسم و چپ (چه دولت‌ها، چه احزاب، سازمانها، نهادها و ...) انتخاب و نیز مناسبات ما (چه در یک اتحاد عمل و یا در یک برنامه بلند مدت) نه بر اساس ادعای آنان، بلکه بر این مبناست که آیا این مناسبات در جهت تحقق منشور سازمان می‌باشد یا نه؟ همچنین مناسبات ما با سایرین که مدعی سوسیالیسم و کمونیسم هم نیستند بر همین اساس تنظیم می‌شود با این قید که ما وارد مناسبات با دولت‌ها، احزاب، ارگانها و ... فاشیست، نژادپرست و بنیادگرای مذهبی نمی‌شویم، خلاصه آن که مرزبندی ما در صحنه بین‌المللی سیاسی - اجتماعی است و نه ایدئولوژیک. اما راهنمای عملی ما بری این انتخاب مسلماً ایدئولوژی است.

آقای هزارخانی عزیز، شما مواد ۵ و ۸ را هم خالی از ابهام ندانسته‌اید. در مورد ماده ۵ نمی‌دانم چه ابهامی می‌تواند وجود داشته باشد. چون در این ماده و نیز در گزارش سیاسی مصوب اجلاس تورابعالی سازمان در مورد جنبش علیه جهانی سازی توضیحات مفصل داده شده است. به طور خیلی خلاصه آن که ما خود را بخشی از جنبش سراسری علیه جهانی سازی می‌دانیم و البته با تمامی گرایش‌ها موجود در این جنبش توافق و همخوانی نداشته و حتی با بعضی از آنها مخالفیم. اگر بخواهیم حرف‌هایی که در گزارش سیاسی در این رابطه زده‌ام را تکرار کنم، باعث سردرد شما خواهیم شد و البته کار اضافی است.

اما توجه شما را یک بار دیگر به صفحه ۸ بردخلاق شماره ۱۹۸ ستون چهارم جلب می‌کنم. در مورد ماده ۸ هم ما یک خواست که به نظرم بسیاری از انسانهای مسئول و بشر دوست از این دفاع می‌کنند مطرح کرده‌ایم. ما خواستار «رعایت بدون تبعیض و تعهدآور میثاقهای فراقشوری» ملل متحد هستیم. در گزارش سیاسی هم در همین رابطه آمده است که «ما خواستار ایجاد یک پیمان همگانی، بدون تبعیض و قابل اجرا از طرف ملل

بقیه در صفحه ۲

آقای منوچهر هزارخانی سلام امیدوارم همیشه سلامت و موفق باشید. از دریافت نامه شما بسیار خوشحال شدم. من همیشه مشتاق شنیدن نظرات، تحلیلها و حتی مچ‌گیریهایی شما بوده و از آن بهره زیادی برده‌ام. صمیمانه از این که زحمت کشیدید و با دقت نظر کم نظیری که شما از آن برخوردارید نظرات ما را مورد سؤال قرار دادید، از شما تشکر می‌کنم.

خوشبختانه قطعنامه مورد نظر برای شما «اندکی تعجب‌انگیز» بوده است و اگر شما قید «اندکی» را به کار نبرده بودید من مجبور می‌شدم در پاسخ نامه شما بیشتر فکر کنم و تأخیر بیشتری داشته باشم. با این حال از این که در پاسخ نامه شما که دو هفته قبل دریافت کردم تأخیر داشتم یوزش می‌طلبم.

به هر حال به اصل موضوع برگردیم. ماده ۳ قطعنامه. شما ماده ۳ قطعنامه ما را مبهم و سؤال‌انگیز می‌دانید. من منظور خودمان از این ماده را برایتان تشریح می‌کنم. اگر این منظور در ماده ۳ به شکل درستی فرمولبندی نشده، در این صورت شما که استاد بلامنامه همه ما در جمعندی و موجز کردن و به صورت ماده درآوردن هستید، لطف کرده و شکل درست آن را تدوین کنید. ما در کنه نظر و موضع خود مصمم هستیم. اما در شکل فرمولبندی این نظر هیچ تعصبی نداریم و هر شکلی که بتواند در فشرده‌ترین شکل این منظور را بیان کند می‌پذیریم.

ابتدا تاکید کنم که ما ایدئولوژی را راهنمای عمل می‌دانیم اما از آن ایده‌های اسیمانی نساخته و نمی‌سازیم و یکی از حسنهای جنبش پیشتاز فدایی در گذشته هم همین برخورد با ایدئولوژی بود. در ضمن در ماده اول همین قطعنامه تاکید شده که «سیاست بین‌المللی سازمان تابع منشور آن و در جهت تحقق اهداف سازمان می‌باشد». در ماده یک منشور سازمان هم تاکید شده است که «سازمان

چریک‌های فدایی خلق ایران یک سازمان کمونیستی است که علیه امپریالیسم و انحصارات سرمایه‌داری و برای تحقق شعار "از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه نیازش" مبارزه می‌کند و سوسیالیسم را تنها الترناتیو جامعه سرمایه‌داری و راه نجات بشریت از جنگ، فقر ... می‌داند». در ادامه همین ماده و در بعضی مواد دیگر هم برداشت ما از این قسمت ماده یک منشور بیان شده است. بنابراین این که ما در ماده سوم قطعنامه مورد نظر گفته‌ایم «دکترین روابط بین‌الملل سازمان، بر اساس شاخصهای ایدئولوژیک تدوین و تنظیم نمی‌شود» به این معنی نیست که ما پدیده روابط بین‌المللی را از پدیده‌های دیگر آن چنان جدا کرده که دیگر ایدئولوژی راهنمای عمل ما در این باره نباشد. طبعاً در روابط بین‌المللی هم ایدئولوژی راهنمای عمل ماست. اما مناسبات ما در صحنه جهانی بر اساس مرزبندیهای ایدئولوژیک مشخص نمی‌شود. در حقیقت ماده سه قطعنامه تفسیری بر ماده دوم است که می‌گوید «سازمان رابطه‌ی مستقیم و برابر با کلیه نیروهای، نهادها، ارگانها، احزاب و دولت‌ها در پهنه‌ی بین‌المللی به جز نیروها، نهادها، ارگانها، احزاب و دولت‌های فاشیست، نژادپرست و بنیادگرای مذهبی را حق خود می‌شمارد» در ماده ۶

و ...
۳- از همه این نوع سؤالها گذشته، کافی نیست گفته شود «دکترین روابط بین‌المللی سازمان بر اساس شاخصهای ایدئولوژیک تدوین و تنظیم نمی‌شود». این جمله فقط جنبه سلیبی دارد. خواننده بی‌تاب منتظر است به دنبال آن جنبه اثباتی هم بیان شود و سازمان بگوید بر اساس چه معیارهایی دکترین روابط بین‌المللی خودش را تنظیم می‌کند، تا قضاوت در باره این که آیا عمل سازمان با معیارهای اعلام شده‌اش مطابقت دارد یا نه ممکن شود. اما در باره معیارهای مزبور چیزی گفته نشده و همین امر هزار فکر و خیال و حدس و گمان برای خواننده ایجاد می‌کند: راستی معیار (یا معیارهای) تدوین دکترین روابط بین‌المللی سازمان چیست؟ «مصلحت نظام» است؟ حفظ همبستگی با سازمان مجاهدین است؟ انطباق با جزر و مدهای سیاسی در صحنه بین‌المللی است؟ اصول بازاربایی و مارکتینگ است؟ جهت‌یابی بادی جهانی است؟ یا ...

من به ابهامهایی که همین بند ۳ در دهن ایجاد می‌کند، بسنده می‌کنم و گرنه بندهای دیگر هم (مثلاً ۵ یا ۸) خالی از ابهام نیستند. از آن جا که علاقه مرا به خودت و بستگی عاطفی قدیمی مرا به جنبش فدایی می‌دانی؟ دیگر لزومی ندارد توضیح بدهم که انگیزه ام از این تذکرات نشن زدن با گرفتن ابراهه‌های بی‌اسرائیلی (یا بنی‌صدری) نیست، تلاش برای شفافیت بخشیدن هر چه بیشتر به بیان مواضع یک سازمان ارزشمند «خودی» است.

موفق و پیروز باشی منوچهر هزارخانی

آقا مهدی سلام در مطالعه مطالب مربوط به برگزاری اجلاس شورایی عالی سازمان در شماره اخیر نبرد خلق، متن قطعنامه مصوبه «پیرامون سیاست و جهت‌گیری بین‌المللی» اندکی برایم تعجب‌انگیز بود. در ماده ۳ این قطعنامه آمده است: «دکترین روابط بین‌المللی سازمان بر اساس شاخصهای ایدئولوژیک تدوین و تنظیم نمی‌شود». این جمله، به جای آن که ذهن خواننده را در مورد سیاست خارجی و بین‌المللی سازمان روشن کند، کلی ابهام و علامت سؤال پیش روی او فرار می‌دهد. من به یکی دو نمونه از جوابهای فرضی که خواننده می‌تواند به چرایی صدور چنین حکمی بدهد و نتایجی که این جوابها به دنبال می‌آورند، به اختصار اشاره می‌کنم:

۱- در نظر گرفتن شاخصهای ایدئولوژیک دست و پای سازمان را در روابط بین‌المللی می‌بندد. معنای این حرف به طور ساده این است که ایدئولوژی قادر نیست واقعیت موجود را تحلیل کند و سیاست متناسب با آن را تشخیص دهد و تجویز کند. در این صورت سؤالی که پیش می‌آید این است: پس اصلاً این ایدئولوژی به چه دردی می‌خورد؟

۲- تدوین سیاست بین‌المللی، در نظر گرفتن عناصر و عواملی را می‌طلبد که در محدوده شاخصهای ایدئولوژیک نمی‌گنجد. معنای این حرف آن است که سیاست خارجی نه تنها از ایدئولوژی تبعیت نمی‌کند، بلکه محیط و مسلط بر آن است. در این صورت آیا منطقی‌تر نیست که «دکترین روابط بین‌المللی» جای ایدئولوژی را به عنوان چراغ راهنمای عمل بگیرد؟

سیاست خارجی بر چه بنیادهایی شکل می‌گیرد

— مهرداد قادری

معکوس کردن ایفای نقش آنها به نفع آزادی کامل بازارها و خصوصی کردن کامل اقتصاد می‌پردازند. با بازسازی سیستم اجتماعی بر اساس مدل‌های اعمال شده از طرف ارگان‌های بین‌المللی تحت کنترل سرمایه‌داری جهانی برای همگون بودن با سیستم جهانی و کلاً آنچه را که امروز گلوبالیسم می‌نامیم، تلاش می‌کنند. مطلق کردن فکر رقابت در بازار آزاد در واقع بزرگترین تهدید برای فرهنگ و تمدن جامعه جهانی و رابطه انسانها با طبیعت و اقتصاد می‌باشد.

ظهور بخشهای عظیمی از جوامع پیشرفته که در فقر مطلق به سر می‌برند و اقلیتهای ثروتمند در کشورهای فقیر پیش از این که شاهد سناریوی «شمال - جنوب» باشیم با تقسیم «مرکز - حومه» جامعه جهانی مواجه هستیم.

بحران «دولت - ملت» یک امر غیر قابل انکار است نه به خاطر نابودی آنها بلکه در رابطه با تغییر هویت بنیادی آن. در گذشته این دولت‌ها قادر به برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای تولید مدل‌های اجتماعی بومی بودند و امروز از این امر عاجزند.

این دولت‌ها در گذشته نقش دولت‌های با استقلال نسبی را داشته که بخشی از سیستم سرمایه‌داری جهانی می‌بودند و تضادها و مبارزات طبقاتی با نقش میانجیگری این دولت‌ها را در تدوین سیاستهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرفت اما امروز به اداره کنندگان سیاستهای تدوین شده از طرف تکنوکراسی سرمایه‌داری بین‌المللی تبدیل شده و هیچگونه قدرتی و فضای مانور و رفعم در تغییر این سیاستها را ندارند. می‌توان گفت که فقط آمریکا با این تضاد گریبانگیر نیست چرا که از ابتدا سیستم اقتصادی آن با سرمایه‌داری جدید در یک مسیر می‌بوده است. دولتی که هیچ‌گونه مالکیتی در بخشهای حیاتی اقتصاد نداشته و همگام با یک سیستم اجتماعی که بر «اندویدوالیزم» و بازار بنا شده پیش رفته است.

باید توجه داشت که دولت‌های کشورهای پیشرفته غربی از سرمایه‌داری خود دفاع نمی‌کنند. بلکه اینها در هر چه بهتر نمایندگی کردن منافع سرمایه‌داری جهانی در رقابت می‌باشند. به این دلیل دیگر نمی‌توان با دید گذشته به روابط بین‌المللی نگاه کرد. یعنی بر اساس «تضاد داخلی امپریالیستی» بلکه باید با تحلیل از یک «امپریالیست» و این نیز خود با توجه به تشکیل «دولت جهانی» نیاز به سازینی رادیکال دارد. حتی هژمونی آمریکا بر اروپا را نیز می‌توان هژمونی سیستمی دانست که با قدرت و سرعت بیشتر منافع سرمایه‌داری نوین و

رقا پس از انتشار منشور سازمان که روشنگر چارچوب سیاستهای ما برای تمامی اعضا و هواداران و به طور کلی کلیه کسانی که به طریقی با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران برخورد می‌کنند می‌باشد، در سیاست خارجی نیز به یک برنامه تدوین شده نیازمند بودیم. این یلانفرم پیشنهادی به برنامه سیاست خارجی، خطوط اصلی و دیدگاه ما در برخورد با شرایط جهانی و رابطه با نیروهای خارجی می‌پردازد.

پروسه فرهنگی و سیاسی که به نام «جهانگیری» یا گلوبالیسم می‌شناسیم در واقع مرحله جدیدی در سیستم سرمایه‌داری می‌باشد: سرمایه‌داری نوین - حجم سرمایه‌داری مالی و استقلال آن از قدرتهای سیاسی ملی و بین‌المللی، تولید و رابطه آن با کار انسانها و تلاش سرمایه‌داری برای تولید کار زندگی حیوانی و گیاهی و تلاش بیوتکنولوژی برای محار آن فقط برخی از خاصه‌های این سرمایه‌داری جدید می‌باشند. یکی دیگر از مشخصات این سرمایه‌داری «جدید» پایان دوران «رشد - توسعه» می‌باشد، چرا که همزمان و همگام با رشد اقتصادی و تولیدی با افزایش بیکاری و فقر و تجربه شدن قشرهای پایین کشورهای فقیر و ثروتمند مواجه هستیم. این خود به مفهوم این است که نتیجه اعمال سیاستهای نولسرال در سطح جهانی در همه جا به یک صورت ایجاد تضاد کرده و از خود تأثیر به جا می‌گذارد.

بحران «دولت - ملت» یکی از خاصه‌های بازار اعمال سیاستهای سرمایه‌داری نوین می‌باشد. این به مفهوم ساده سنت قدرت وروال اختیارات این دولت‌ها نمی‌باشد. بلکه به معنای معکوس شدن نقش تاریخی آنهاست. این دولت‌ها ابزار اعمال قدرت خود را از بالا از دست داده‌اند و این را می‌توان در قبول تعیین سیاستهای اقتصادی از طرف ارگانهای تکنوکرات و مالی - پولی جهانی مشاهده کرد.

این ارگانها در تعیین سیاستها به صورتی عمل می‌کنند که دولت‌ها برای شرکت در سیستم جهانی بخشهای خودمختار و مستقل اقتصاد خود را با سروکوب سیاسی - اقتصادی مهار کنند.

در قدمهای بعدی این دولت‌ها با رفرمهای ارتجاعی سهادها و قوای کلاسیک تشکیل دهنده خود، به

جهانگیر را تامین می‌کند. به همین دلیل است که بورژوازیهای کشورهای مختلف همگی به یک نوع و همصدا با سیستم خصوصی کردن اقتصاد و آزادی بازارها و بازسازی سیستم اجتماعی که آمریکا مشر آن می‌باشد موافقت.

دقیقا به دلیل معکوس شدن نقش «دولت - ملت» که در بالا به آن اشاره شد، دولت‌های اروپایی رقابت خود با آمریکا را در پایه‌گذاری دولت یک قطبی جهان و در فراهم کردن شرایط مساعد برای رشد سرمایه جهانی می‌بینند.

مقابلا اگر این تحلیل از شرایط حاضر را بپذیریم به این نتیجه می‌رسیم که با سقوط اتحاد جماهیر شوروی و سیاستهای دولت روسیه و پوتین و چگونگی برخورد چین با سیستم «سرمایه‌داری جدید» دیگر جایی برای سخن از بلوک ضد امپریالیستی نمی‌توان یافت.

در صحنه جهانی مدتهاست که دیگر در فاز رو در روئی دو سیستم سیاسی و دولتی مختلف و شاهد تضاد دو مدل اقتصادی اجتماعی مختلف نیستیم.

نقش وجود «دو کمپ» و تأثیرات ژئوپولیتیک آن و حضور کشورهایی با استقلال نسبی در رابطه با مدل‌های اجتماعی سیاسی در گذشته البته غیر قابل انکار است. هر چند که امروز در همان کشورها شاهد طی یک سیر قهقراپی سرمایه‌داری می‌باشیم و این بار دیگر نفی فلسفه «کسترش - پیشرفت» می‌باشد.

از این رو سیاست خارجی سازمان را می‌بایست براساس تحلیل تضادهای طبقاتی و اجتماعی ملی و بین‌المللی پایه‌گذاری کنیم و از این تحلیل به شناخت شرایط ژئوپولیتیک منطقه‌ای و بین‌المللی برسیم.

همگام با گلوبالیزاسیون اقتصادی یک جا به جایی و سنگرگیری جدید و پیچیده نیروها در رابطه با قدرت سیاسی - نظامی در سطح بین‌المللی موجود است.

آمریکا در رابطه مستقیم با نقش نظامی - مالی که در گذشته و به طور مشخص در دوران جنگ سرد ایفا کرده بود و به خاطر مدل اجتماعی همخوان با منافع سرمایه‌داری در مرحله کنونی دارای دو برتری بزرگ می‌باشد. از طرفی نقش آمریکا در تبلیغ و برد سیاسی در تمام نهادهای پروسه آزادی بازارها و بازسازی تولید، که به آن این برتری را در همخوانی با نیازهای سرمایه‌داری را می‌دهد و این تفاهم را در دورترین بخش و نقاط جهان مشاهده می‌کنیم. تأیید این سیاستها از طرف دولت‌ها و شرکتهای چند ملیتی و حتا تا آن جا که به ایران مربوط می‌شود نقش و سیاستهای خانمی در نزدیکی به آمریکا بیانگر این می‌باشد.

از طرف دیگر این برتری خود نتیجه در اختیار داشتن یک سیستم و قدرت نظامی که از جنگ سرد به ارث برده می‌باشد. این سیستم به صورتی بازسازی شده و در حیطه احتیاجات اداره جهان یک قطبی را به کار گرفته می‌شود.

جنگ‌های خلیج فارس و بالکان و جنگ در افغانستان، هم چنین نقش و وجود صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، OCSE، سازمان تجارت بین‌المللی و G8 و دیگر ارگانهای سرمایه‌داری همه نشانگر این است که هر چند با مشکلات فراوان اما به هر صورت یک «دولت جهانی» برای دفاع از منافع سرمایه‌داری در حال پایه‌گذاری تضادها و رقابتهای موجود در سیستم تجاری و تکنولوژیک و تولیدی که گاهی نیز افزایش بیابند را باید در چارچوب یک سیستم سرمایه‌داری یک پارچه دانست و بسیار مشکل می‌توان اینها را نتیجه سیستمهای سرمایه‌داری مختلف دانست.

گسترش ناتو به شرق نیز از ضرورت دفاعی کشورهای عضو آن نشأت نمی‌گیرد بلکه هدف اصلی آن نزول روسیه در حد یک قدرت منطقه‌ای می‌باشد. خواست اصلی این پروژه استراتژیک ورود روسیه‌ای ضعیف و حل شده در سیستم اقتصادی جهانی است.

سیاست آمریکا در قبال چین نیز همین پروژه استراتژیک را دنبال می‌کند، با این تفاوت که در مورد چین حتا حق قدرت منطقه‌ای بودن را برای او در نظر نمی‌گیرند و ورود چین به بازار جهانی صرفاً یک هدف «دموکراتیک» در رابطه با بازار کار با نرخ ارزان را دنبال می‌کند. چین نیز با ورود به سازمان تجارت جهانی این سیاست را قبول کرده و در حال پیوستن کامل به سیستم سرمایه‌داری جهانی است و مدتهاست سیستم اجتماعی چین سالانه میلیونها فقیر و بیکار تولید می‌کند و بیش از بیس کمر به خصوصی کردن اقتصاد خود همراه با یک سیستم سیاسی که در وحنه اول سروکوب اقلیتها و مخالفان سیاسی را حط مشی خود کرده است. براساس این تحلیل است که نمی‌توان از چین به عنوان دولتی سوبالیستی نام برد. رهبری حزب حاکم در چین با تسناب به سوی حل در سیستم سرمایه‌داری جهانی گام برمی‌دارد.

با دلایل مشابه و از دید مثبت نمی‌توان بدون تأمل از شرایط امروزی کوبا گذشت. کوبا با تمام مشکلات سوق‌الجیشی و استراتژیک تاریخی خود هنوز مبارزه با بیکاری و دفاع و تأمین حقوق اجتماعی شهروندان خود را پایه اساسی سیاستهای خود می‌داند و تاکنون رفرمهای دموکراتیک به هیچ وجه قادر به بازسازی سیستم اقتصادی کوبا در بقیه در صفحه ۱۹

فقر، بیکاری محصور سیاستهای دولت خاتمی

الف. آناهیتا
مروری بر اخبار رسانه‌های رژیم نشان می‌دهد که ریشه‌های بحران مالی، رکود، وضعیت وخیم صنایع و افت شدید تولید در کنار بیکاری، تورم و تشدید فقر و محرومیت در کشور ما محصول برنامه‌هایی است که از طرف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی به رژیم دیکته و زیر نام «تعدیل اقتصادی» به اجرا گذاشته شد و ضربات مهلکی به اقتصاد مملکت وارد کرد و ادامه این سیاست توسط دولت خاتمی نمری جز آنچه در گذشته نشان داده، نخواهد بود. طبق این برنامه، بنیه تولیدی کشور در حال از بین رفتن است و بسیاری صنایع ورشکسته و یا در حال ورشکستگی هستند. سه هزار واحد تولیدی و صنعتی کشور در بحران جدی مالی به سر می‌برند و خطر تعطیلی، آنها را تهدید می‌کند. در شهر کاشان چهل واحد صنعتی که بیشتر در رشته نساجی فعال بوده‌اند تعطیل شده‌اند. خبرگزاری ایسنا ۱۸ تیر ماه می‌گوید: مسئولان استانداری لرستان تاکید کردند که بسیاری از صنایع این استان ورشکسته شده و اعلام تعطیلی کرده‌اند. محسن معصومی شریف رئیس جامعه صنعت کفش به روزنامه کیهان ۲۶ آذر می‌گوید که صنعت کفش مانند صنعت نساجی در وضعیت بحرانی بسر می‌برد. در استان مازندران، آذربایجان شرقی، استان مرکزی و خراسان و دیگر مناطق کشور، اماکن صنعتی و تولیدی وضعیت مشابهی دارند. یکی از برنامه‌های خاتمی اشتغال زایی بود اما به موازات این وضعیت وخیم اقتصادی در عرصه تولید، بیکاری نیز تشدید شده است. طلائی عضو کمیسیون اجتماعی مجلس ارتجاع می‌گوید که نرخ بیکاری از بیست درصد فراتر رفته است و ادامه می‌دهد که جمعیت بیکاران کشور از سال ۱۳۷۴ با ۴ درصد شروع شد و در سال جاری به ۸/۲۰ درصد خواهد رسید. نتیجه روشن سیاستهای که مظاهری و دیگر مسئولان رژیم در عرصه اقتصادی از آن پیروی می‌کنند و آن را از تربیونهای مختلف تبلیغ می‌کنند باعث شده است که جمع کثیری از مردم کشور ما در گرسنگی به سر می‌برند. طهماسب مظاهری مجدداً در اجلاس مشترک سالیانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در کانادا به گسترش روند خصوصی سازی، آزادسازی تجاری و تسهیل در امر سرمایه گذاری خارجی تاکید کرد و از عملکرد بانک جهانی و صندوق بین

الملل پول تمجید به عمل آورد و به سرمایه گذاران خارجی اطمینان داد که دستورات صندوق بین‌المللی مبنی بر اصلاح ساختار اقتصادی ایران که در گزارش سالیانه این صندوق ذکر شده است کاملاً به اجرا در خواهد آمد. نگاهی بر مبارزات صنفی کارگران آن هم فقط در عرض یک مدت کوتاه، اجتماع کارگران بیکار شده کارخانه اهک صنعتی لرستان جلوی فرمانداری پل دختر، تجمع کارگران معترض جامکو، تجمع کارگران کارخانه پارچه بافی فرصتیان شیراز در مقابل استانداری فارس نشان می‌دهد که سیاست دولت خاتمی ادامه همان سیاستهای تعدیل اقتصادی است که با منافع مردم در تضاد آشکار است، صادق زاده دبیر اجرایی خانه ضد کارگر طی یک مصاحبه گفت که ما بر اساس وظایف خود موظف به دفاع از حقوق قانونی خود بوده‌ایم لذا از صاحبان سرمایه و مدیران کارخانه‌ها حمایت می‌کنیم...

با این سخنان دیگر شکی نمی‌ماند که سمتگیریهای اقتصادی دولت خاتمی همراه با مجلس ارتجاع در جهت تامین منافع طبقات غارتگر جامعه و سرمایه داری انگلی و حاصل آن چیزی جز رتد ناهنجاریهای اجتماعی و عمیق شدن شکاف طبقاتی در جامعه و گسترش پدیده بیکاری و فقر در ابعاد وسیعتر نیست. در مقابل چنین سیاستهایی است که کارگران هر روز پیش از گذشته زیر فشار کمر شکن اقتصادی قرار می‌گیرند و محتوای برنامه حاکمیت اسلامی تامین امنیت جهانی و نابودی امنیت شغلی زحمتکشان است. ولی جنبشهای کارگری در ماههای گذشته از جمله کارخانجات چیت ری و بارش اصفهان نشان می‌دهد که جنبشهای کارگری در حال رادیکالتر شدن است و کارگران کشور ما در حال پیوند دادن خواستهای صنفی خود با خواستهای سیاسی خود هستند و وجه سیاسی این جنبشها هر روز پررنگتر می‌شود و رژیم را در بن بست قرار می‌دهد. تنها با اتخاذ یک سیاست اقتصادی در جهت تامین منافع زحمتکشان، در راستای عدالت اجتماعی و رشد و شکوفایی اقتصادی می‌توان در حل معضل بیکاری موثر بود. سیاست دولت خاتمی حرکت در راستای تامین منافع سرمایه داران به نام ایجاد تسهیلات در امر سرمایه داری است. برآستی که «پایان وحشتناک بهتر از وحشت بی پایان است»، با کمی دقت به جمله‌های نمایندگان کارگران کارخانه بارش اصفهان، جلوی مجلس ارتجاع که گفتند ما اینجا می‌انیم، ما را بگیرند و بزنند، حتی اگر ما را بکشند نیز فایده ندارد، مصداق پیدا می‌کند.

اخبار —

فقر و بی عدالتی

روزنامه انتخاب ۲۶ آبان: گزارشهای منتشر نشده بانک مرکزی نشان می‌دهد نزدیک به ۶۵ درصد از جمعیت کشور که زیرخط فقر (۱۴۰ هزار تومان درآمد در سال جاری) زندگی می‌کنند، نزدیک به ۲۰ درصد پروتئین تولید شده یا وارد شده به کشور را مصرف می‌کنند و این امر از دریچه عدالت اجتماعی یک فاجعه است زیرا نشان می‌دهد که ۳۵ درصد جمعیت، ۸۰ درصد پروتئین توزیع شده را به مصرف می‌رسانند. همچنین، جمعیت فقیر کشور قادر به تهیه و مصرف فقط ۲۵ درصد میوه و سبزیجات موجود در بازار کشور هستند که این امر در مقایسه با کشورهای پیشرفته و حتی آسیای تاسف انگیز است.

اجرای حکم شلاق

روزنامه کیهان ۲۹ آبان: حکم شلاق حمله کنندگان به ساختمان نیروی مقاومت بسیج شهرستان رودان دیروز در ملاعام اجرا شد. تعداد ۱۲ نفر از افرادی که طی ۲۰ روز گذشته اقدام به شکستن شیشه‌های نیروی مقاومت بسیج شهرستان رودان کردند، بنا بر رأی شعبه دوم محاکم عمومی شهرستان رودان به ۳۰ ضربه شلاق و ۲۵۰ هزار ریال جزای نقدی محکوم شدند که مراسم اجرای حکم متهمان دیروز در میدان اصلی شهر رودان برگزار شد. گفتنی است متهمان که عنقریب آنان زن بودند، قصد داشتند با حمله به ساختمان نیروی مقاومت بسیج رودان، دو نفر از متهمانی که به اتهام ضرب و شتم تعدادی از بسیجیان پایگاه مقاومت شهید نصرالله روشی سرچوئیه بازداشت شده بودند را آزاد کنند. بنابراین گزارش، قرار بود اجرای حکم متهمان در روستای سرچوئیه اجرا شود که با مخالفت و ممانعت برخی افراد اجرا شد.

۷۵۶ هزار زندانی

روزنامه کیهان ۲۹ آبان: ۷۵۶ هزار زندانی در کشور وجود دارد. سیدمرتضی یحیاری رئیس سازمان زندانهای کشور با اعلام این خبر در گفتگو با خبرنگار کیهان در شهرکرد، افزود: از این تعداد ۹۱ هزار نفر زندانی مواد مخدر - قاچاقچی و معتاد - هستند. وی گفت: بیشترین آمار زندانیان به مواد مخدر را سنین بین ۲۱ تا ۳۶ سال تشکیل می‌دهند.

به قتل رساندن یک روحانی اهل حق در سوئد

راديو اسرائيل ۲۹ آبان: در پی انفجار بمبی در دفتر آموزش موسیقی یکی از سادات روحانی اهل حق ایرانی در شهر یوتوبوری در سوئد که به قتل او منجر شده است، انجمن فرهنگی اهل حق ویزیر سایر شخصیت‌های وابسته به این آیین ابراز اطمینان می‌کنند، که این قتل توسط عوامل اعزامی از سوی حکومت اسلامی ایران صورت گرفته است. آقای خلیل عالی نژاد روحانی اهل حق در انفجار بمب پر قدرتی که ساعت ۹:۱۵ امداد روز یکشنبه پیرروز در کلاس درس موسیقی او در شهر یوتوبوری یا گوتنبرگ در سوئد روی داد از پای درآمد. وی که لیسانس موسیقی بود و در ایران نیز در گروه موسیقی بابا طاهر عضویت داشت در پی اذیت و آزار پیروان اهل حق اخیراً از ایران گریخته و به همراه یسر نو جوانش... در طول اقامت در سوئد نیز به خاطر پایبندی به آیین خود و تبلیغ آن و نیز تدریس موسیقی ویژه پیروان اهل حق همواره مورد تهدیدهای تلفنی قرار داشت. به گونه ای که باران دوستانش نسبت به تامین امنیت وی ابراز نگرانی می‌کردند. کلاس درس موسیقی خلیل عالی نژاد که درون یک ساختمان قرار داشت بر اثر انفجار بمب پر قدرت کاملاً ویران شده است. در لحظه انفجار شاگردان او هنوز به کلاس نیامده بودند. و لذا از اسبب درمان مانند پلیس شهر یوتوبوری وقوع انفجار را تایید کرده ولی به خاطر ادامه تحقیقات فعلاً از انتشار جزئیات خودداری می‌کند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ترور آقای خلیل عالی نژاد را محکوم می‌کند.

زندگی زیر خط فقر فرهنگیان

روزنامه رسالت ۴ آذر: غ الحسینی معاون حقوقی مجلس و املاک وزارت آموزش و پرورش دیروز در زنجان گفت: بر اساس آمار موثق بیش از ۸۰ درصد از فرهنگیان کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

دستگیری سیامک پورمند

راديو فرانسه ۶ آذر: در تهران اعلام شد که مأمورین دستگاه قضایی شنبه شب گذشته سیامک پورمند روزنامه نگار ایرانی وهمسر خانم مهرانگیز کار را بازداشت کردند. (سیامک پورمند روزنامه نگار و سردبیر نشریات ایران شنبه شب گذشته در خانه خواهر خود بازداشت شد).

با تحریف حقایق نمی‌توان آثار تحریف آمیز در مورد چپ ایران را نقد کرد

انتشار کتاب «شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران» نوشته مازیار بهروز که در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده و توسط انتشارات ققنوس با ترجمه مهدی پرتوی در تهران انتشار یافته، بحثهای زیادی را برانگیخته است. کتاب مازیار بهروز نه یک تحقیق علمی و واقعگرا از جریان چپ ایران، بلکه یک بررسی نازل ژورنالیستی و پر از تحریف حقایق است. ترجمه این کتاب توسط مهدی پرتوی (از اعضای سابق حزب توده و یکی از همکاران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی) جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که هدف از انتشار این کتاب در ایران، مخدوش کردن حقایق، تحریف تاریخ و تزریق اطلاعات نادرست و مغرضانه به نسل جوان ایران که شیفته تجربه اندوزی و راهپیمایی است، می‌باشد.

پیرامون انتشار کتابهای تحقیقی در مورد جنبش پیشتاز فدایی و کتابهایی از این نوع من در گزارش سیاسی به آخرین اجلاس شورای عالی سازمان گفتم که: «بسیاری از محققان و کارشناسان مسائل سیاسی در این زمینه بررسیهایی انجام داده‌اند. بسیاری از این تحلیلها و بررسیها به علت عدم اطلاع و یا جهت گیریهای سیاسی خاص تهیه کنندگانش و اغراض و مطامع آنان، مملو از اشتباه، تحریف و دروغ است. با این حال بررسی اهمیت، موقعیت و تجارب جنبش پیشتاز فدایی و نقشی که در گذشته، حال و آینده به عهده آن گذاشته شده همواره مهم و درس آموز می‌باشد.» (نبرد خلق شماره ۱۹۸- اول آذر ۱۳۸۰، ص ۵).

اما آنچه در این بررسیها مهم است، انعکاس حقایق به همان گونه که واقعاً وجود داشته است، می‌باشد. در این تردیدی نیست که با تحریف حقایق نمی‌توان با آثار تحریف آمیز که هدف آن ضربه زدن به جنبش چپ ایران است، مقابله اصولی کرد و تحریف حقایق این فرصت را در اختیار دشمنان جنبش کمونیستی قرار می‌دهد که نگذارند نسل جوان کشور ما نسبت به واقعیات چپ ایران به طور عام و جنبش پیشتاز فدایی به طور خاص آشنایی کامل پیدا کنند. هیچ یک از فعالان گذشته این جنبش نمی‌تواند خود را مبرا از خطا و اشتباه قلمداد کند. تنها مردگان هستند که اشتباه نمی‌کنند. اما مهمترین ضربه به جنبش چپ ایران تحریف واقعیات این جنبش توسط کسانی که در دوره‌های دستی بر آتش داشتند می‌باشد. نمونه بارز این تحریف را توکل در نوشته‌ای که در مجله ارش (شماره ۷۹-۱۳۸۰) ابان ۱۳۸۰ چاپ شده، مرتکب شده

است. توکل در این نوشته که قبلاً هم در کار اقلیت (شماره ۲۶۷- نیمه دوم مهر ۱۳۸۰) البته بدون نام انتشار یافته حقایق را به گونه‌ای تحریف آمیز و حتا بر خلاف آن چه که قبلاً در نشریات اقلیت منتشر شده، منعکس می‌کند. بنابراین افرادی مانند مازیار بهروز می‌توانند با مراجعه به انتشارات اقلیت، نقد توکل را نمونه‌ای از دفاع تحریف‌آمیز از جنبش چپ قلمداد کنند. برای نمونه توکل می‌نویسد: «مهدی سامح هم به خاطر نظراتش از سازمان اخراج نشد. وی به علت ناتوانی‌اش در رهبری تشکیلات کردستان و بحرانی که در این تشکیلات پدید آورده بود و یکی از نتایجش جان باختن یازده تن از پیشمرگان سازمان در درگیری با نیروهای مسلح رژیم بود، از عضویت کمیته مرکزی سازمان برکنار شد. اما عضو سازمان باقی ماند تا کنگره بعدی در مورد وی تصمیم قطعی اتخاذ کند. اما وی این تصمیم را نپذیرفت و به مجاهدین پیوست. اخراج وی در ارتباط با نقض ضوابط تشکیلاتی بود و نه در ارتباط با نظراتش در مورد مجاهدین. او اساساً خطری برای تشکیلات نبود. نظرات وی در مورد مجاهدین نه فقط از سوی کنگره رد شده بود، بلکه در میان تمام نیروهای تشکیلات هیچ پایگاهی نداشت.» (مجله ارش شماره ۷۹- ص ۵۵).

در همین جمله توکل، چندین تحریف و دروغ اشکار وجود دارد که می‌توان با مراجعه به اطلاعات مفصلی که در شماره ۱۲ مجله جهان (تیر ماه ۱۳۶۲) از طرف اقلیت در صفحات ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴ چاپ شده است، به این دروغها پی برد. در این اطلاعات حکم اخراجی که توکل و دو نفر از شرکای آن زمان او در تاریخ ۱۳ خرداد ۶۲ تحت عنوان کمیته مرکزی سازمان طی یک جلسه ۱۵ دقیقه‌ای در یکی از روستاهای کردستان ایران به من ابلاغ کردند چاپ شده است. در این حکم که در صفحه ۷ مجله جهان که نشریه خارج از کشور اقلیت بود چاپ شده، ۱۰ مورد اتهام گوناگون به من وارد شده بود. در بین این اتهامات هم مسائل سیاسی و نظری مثل «عدول از خط ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی سازمان» و «رهبری خط لیبرالیستی حاکم بر شاخه» وجود دارد تا اتهامات شخصی مثل «رفتار نادرست و فقدان اخلاق کمونیستی»، و پس از این اتهامات یوچ توکل و دو نفر از شرکای آن موقع او حکم زیر صادر کردند: «الف - عدم صلاحیت در کمیته مرکزی سازمان؛ ب - عدم صلاحیت در مسئولیت شاخه؛ ج - لغو عضویت از سازمان» و در پایان اعلام کردند «بر طبق تصمیمات فوق‌الذکر حکم اخراج طی همین نامه ابلاغ می‌گردد».

بنابراین ادعای توکل و داستانسرای او برای توجیه اقدام ضد دموکراتیک آن زمانش که من آن را «شبه کودتا» نامیدم یک دروغ آشکار است. گویا توکل اکنون به خطای فاحش خود پی برده و به جای انتقاد از خود برای تصمیم ضد دموکراتیک و غیر قانونی‌اش، می‌خواهد حقیقت را تحریف کرده و اخراج مرا دو مرحله‌ای اعلام کند. همچنین مطالعه مطالب و اطلاعاتی که در مجله جهان (شماره ۱۲- تیر ماه ۱۳۶۲) چاپ شده نشان می‌دهد که تاکید توکل مبنی بر این که نظرات من «هیچ پایگاهی» در سازمان نداشته یک دروغ آشکار است. در مورد کنگره اول سازمان هم، توکل بی‌پهلو می‌کوشد مصوبات آن کنگره را یک «نظر منسجم» قلمداد کند. در کنگره ۶ گرایش وجود داشت که یکی از این گرایشها از سازمان «استعفاء» و بنابراین از کنگره کناره‌گیری کرد. از «گرایش سوسیالیستی» به طور دقیق یک سوم افراد شرکت کننده در کنگره دفاع می‌کردند و چهار گرایش دیگر در یک سازش توانستند کنگره را به نتیجه برسانند. هر کسی که مصوبات کنگره اول و منجمله قطعنامه سیاسی آن را مطالعه کند به روشنی این سازش را خواهد دید. کنگره سازمان در حقیقت هیچ یک از نظرات موجود در آن را با اکثریت مطلق تصویب نکرد و تنها سازشی که من یکی از پایه‌های آن بودم کنگره را به نتیجه رساند. توکل همچنین می‌داند که در ابتدای تشکیل شورای ملی مقاومت ایران خود وی نیز از طرفداران پیوستن به شورا بود و اصرار داشت که من برای مذاکره با مجاهدین به پاریس بروم؛ که من در هیأت سیاسی به علت عدم انسجام سازمان این مسأله را نپذیرفتم. اما همان زمان، سازمان ما، راه کارگر و جناح چپ اکثریت نامهای به سازمان مجاهدین نوشتند که گرایش عمومی این سه جریان را نشان می‌داد. بعد از آن هم، سازمان ما و حزب دموکرات کردستان ایران، نامه‌ای مشترک در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۰ برای سازمان مجاهدین خلق ایران نوشتیم، که مسعود رجوی در تاریخ ۱۸ شهریور همان سال به این نامه پاسخ داد. مدتی پس از این پاسخ، حزب دموکرات کردستان ایران به شورای ملی مقاومت ایران پیوست.

در مورد جان باختن ۱۱ پیشمرگ شاخه کردستان سازمان هم توکل موضوع را به شکل تحریف‌آمیز و البته عوامفریبانه مطرح می‌کند. توکل به جای پاسخ دادن به این که آیا این عملیات بزرگ در سالگرد حماسه سیه‌کل که منجر به درگیری گسترده بین نیروهای سازمان و نیروهای رژیم شد، درست بوده یا نه، به شهید شدن ۱۱ پیشمرگ سازمان اشاره می‌کند تا از این رویداد، فضای عاطفی

برای توجیه تصمیمات عمیقاً سکتاریستی‌اش در آن زمان ایجاد کند. همه کسانی که در تاریخ ۴ بهمن سال ۱۳۶۴ شاهد رویداد تأسفبار در روستای گایلین (درگیری نظامی درون گروهی اقلیت) بودند و یا آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند، باید بدانند که اگر من با هشجاری و حوصله، اعتراض جمع زیادی از پیشمرگان و نیروهای شاخه کردستان که به تصمیم توکل در مورد من، اعتراض داشتند، را کنترل نمی‌کردم، توکل آن زمان جنگی درونی را به ما تحمیل می‌کرد. من و رفقایم در آن زمان از تمامی حقوق حقه خود گذشت کردیم تا لکه ننگی که در ۴ بهمن ۱۳۶۴ (درگیری در روستای گایلین) برای اقلیت ثبت شد، دو سال قبل آن صورت نگیرد. حوشبختانه در تمامی این موارد اسناد و مدارک کافی وجود دارد که در یک تحقیق بی طرفانه می‌تواند حقایق بسیاری را روشن کند. در مورد انتخابات کمیته مرکزی در کنگره اول هم توکل به شکل درستی موضوع را توضیح نمی‌دهد. او فکر می‌کند اگر مسأله را به همان گونه که اتفاق افتاد تشریح کند نه گرایش سوسیالیستی که اکنون هیچگونه وجود خارجی ندارد امتیازی داده است. اما مسأله از چه قرار بود؟ کنگره تصمیم گرفت که تعداد اعضای کمیته مرکزی به جز رفیق منصور اسکندری که در آن زمان در زندان بود و به اتفاق آراء به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد، ۷ نفر باشد که با اکثریت دو سوم آراء انتخاب شوند. در رأی‌گیری فقط چهار نفر به ترتیب هادی، توکل، من (مهدی سامح) و نظام توانستند دو سوم آراء را بیاورند. کنگره به چهار نفر منتخب این اجازه را داد که از بین کاندیداها که حائز بیشترین آراء بودند سه نفر را برگمار کرده و خود را تکمیل کند. بنا براین سه نفر بعدی که محسن، هاشم و کاظم، که بیشترین آراء را آورده بودند به عضویت کمیته مرکزی برگمار شدند. در آن زمان هیچ بحثی در مورد این که سه نفر برگمار شده از چه گرایش‌هایی هستند صورت نگرفت و انتخاب آنان از جانب کمیته مرکزی منتخب، صرفاً به خاطر آن بود که آرای بیشتری از طرف کنگره به آنان داده شده بود. در پایان لازم می‌دانم تاکید کنم که هدف من از این اطلاعیه توضیحی تشریح گفتار، کردار و رفتار توکل و شرکای آن زمان او نیست. بلکه هدف من همان گونه که در ابتدا نیز گفتم این است که نگذارم تحریف کنندگان تاریخ جنبش پیشتاز فدایی از حرفهای تحریف‌آمیز و کودکانه‌افراد مثل توکل سوء استفاده کرده و تاریخ جنبش کمونیستی ایران را به شکل مخدوش و تحریف آمیز و البته در موارد بسیاری مغرضانه به ثبت برسانند.

افغان» را کار گذاشته بودند. این تنها یک قسمت از کل قضیه است، و گرنه حرف در مورد آنها

نوام چامسکی: ایالات متحده سردهسته دولتهای تروریست است

زیاد است.

حال بپردازیم به مقوله دوم که مردم منطقه‌اند. البته این دو مقوله، همان طور که بیشتر هم گفتیم، به یک دیگر ربط دارد. به خاطر بی چارگی مفرط و شتم و نفرتی که در منطقه موج می‌زند، شکسته شدن لادن و گروه‌های هم جنس آن می‌تواند به سادگی حمایت زیادی را در میان طیف وسیعی از مردم منطقه، از فقیر تا غنی و از سکولار تا تندروهای اسلامی، جلب کنند. وال استریت ژورنال اخیراً دو مقاله در مورد گرایش مسلمانان مرفه، اقلیتی که بیش از همه مورد توجه‌اش می‌باشند، یعنی سرمایه‌داران، بانکدارها، تکنوکراتها و دیگران در سراسر خاورمیانه که اتفاقاً خیلی هم در بیان گله و شکایت‌هایشان رک و راستند، به چاپ رسانده است. این دسته از افراد البته نظرشان را خیلی مودبانه‌تر از مردم کوچه و بازار و حلی‌انداها، ام با وضوح کامل ابراز می‌کنند. همه می‌دانند که این شکایت‌ها کدامند. اول، حمایت آمریکا از رژیم‌های سرکوبگر و غیر دموکراتیک منطقه، و یافشاری ایالات متحده در سد نمودن هر گونه تلاش در جهت گشایش دموکراتیک است. خودتان همین الان در اخبار رادیو، احتمالاً بی بی سی شنیدید که دولت الجزایر ابراز تمایل کرده که در این جنگ سهم شود. گوینده گفت که تروریسم اسلامی در الجزایر بسیار فعال بوده است، که درست هم هست؛ اما آن چه که ناگفته ماند تروریسم دولتی است که بسیار هم فراوان است. در آن زمینه شواهد بسیار محکمی هم وجود دارد. دولت الجزایر البته که می‌خواهد ماشین سرکوبش را تقویت کند، و بدین سبب به کمک‌های ایالات متحده حوسنامد می‌گوید.

در حقیقت، زمامداری دولت فعلی الجزایر به واسطه ابطال انتخابات دموکراتیکی است که در آن به طور عمده گروه‌های اسلامی برنده شده بودند. جنگ فعلی از آن جا شعله گرفته است. در سراسر منطقه مسایل مشابه این را می‌توان دید.

در ضمن، «مسلمانان پولدار» که وال استریت ژورنال با آنها مصاحبه کرده است از این مساله نیز گله کرده‌اند که ایالات متحده با «سرب نکه داشتن رژیم‌های سرکوبگر» باعث محرومیت کل منطقه از دست یافتن به توسعه مستقل اقتصادی شده است. اما آن چه که وال استریت ژورنال در این مقاله به عنوان مساله اول مطرح نموده، مساله اول «مسلمانان پولدار» - که اتفاقاً پرو امریکایی‌اند - سیاست دوگانه آمریکا در منطقه در قبال عراق و اسرائیل است. در مورد عراق، در طول ده سال گذشته ایالات متحده و بریتانیا زندگی مردم غیر نظامی را به جهنمی تبدیل ساخته‌اند. این ابراز نظر متضاح مادلین الراجت که گفته بود «شاید نیم میلیون کودک کشته شده باشند، و این بهای سنگینی است؛ اما ما حاضریم که این بهای سنگین را بپردازیم» (۱)، بی تردید در نظر آنها می‌باشد که کشته شدن نیم میلیون کودک به دست ایالات متحده و بریتانیا برایشان اهمیت دارد، نمی‌تواند چندان حواسپند باشد، و فراموش نکنیم که در عین حال دارند حکومت صدام حسین را تحکیم می‌کنند. خوب، این یک وجه سیاست دوگانه آمریکاست، وجه دیگر آن حمایت بی چون و چرای ایالات متحده از اسرائیل در اشغال نظامی سرزمینهای فلسطینی است که وارد سی و پنجمین سالش شده است. این اشغالگری از همان روز

بقیه در صفحه ۱۷

شد. او ادعا کرده، شاید هم داشته لاف می‌زده، که وی در نیمه سال ۱۹۷۹ و به منظور کشاندن پای شورویها به آن چه که وی آن را «تله افغان» می‌نامد، حمایت وسیعی را مخفیانه برای «مجاهدین» که علیه دولت افغانستان می‌جنگیدند، جلب نمود. ایشان البته خیلی هم به خود می‌بالد که تنها شش ماه پس از آن بود که شورویها با فرستادن نیروی نظامی به منظور حمایت از دولت افغانستان به «تله افغان» اصطلاحی که به از بر کردنش می‌آورد، افتادند، و خوب نتایجش را هم که دیگر همه به خوبی می‌دانیم. ایالات متحده به کمک مصر، پاکستان، سازمان جاسوسی فرانسه، سرمایه‌سودی، و با دخالت دولت اسرائیل ارتش بزرگی از مزدوران، در حدود صد هزار نفر یا بیشتر را از میان کله‌خسکترین اسلامیهایی تندرو، همان‌هایی که امروز بنیادگرایان اسلامی خوانده می‌شوند، و به طور عمده از خارج از افغانستان گرد آورد. همه آنها افغانی خوانده می‌شدند، اما مثل خود بن لادن، بیشترشان از جاهای دیگر آمده بودند.

بن لادن خیلی زود به این ارتش پیوست. او در بخش جمع‌آوری پول، که احتمالاً هنوز هم وجود دارد، فعال بود. سازمان سیا به کمک پاکستان، مصر و برخی دیگر این ارتش را برای جنگ مقدس علیه روسها آموزش داد، تجهیز نمود و سازماندهی کرد. و آن ارتش هم جنگید. آنها دست به یک جنگ مقدس علیه روسها زدند. ترور را به داخل روسیه بردند. اگر چه به نظر برخی از تحلیلگران، آنها باعث به تاخیر افتادن خروج روسها از افغانستان شدند، اما سرانجام جنگ را بردند و مداخله گران روسی ناچار به خروج گشتند. البته جنگ با روسها تنها مشغولیت این ارتش نبود. در سال ۱۹۸۱، گروه‌هایی که در همان شبکه قرار داشتند، انور سادات رئیس‌جمهور مصر را که در بریایی آن نقش اساسی داشت به قتل رساندند. در سال ۱۹۸۳، یک بمب‌گذار انتحاری که احتمالاً به همان شبکه متصل بوده، اساساً ارتش آمریکا را از لبنان خارج ساخت. و این جریان همین‌طور ادامه یافت.

در سال ۱۹۸۹ بود که این ارتش در جنگ مقدس علیه روسها به پیروزی رسید. به محض آن که آمریکا یک پایگاه نظامی دائمی را در عربستان سعودی مستقر ساخت، بن لادن و شرکاء اعلام نمودند که از نقطه نظر آنها حضور آمریکاییها در عربستان همچون اشغال افغانستان توسط روسهاست و فتنگیانشان را به سمت آمریکاییها نشانه رفتند، دقیقاً همان گونه که در سال ۱۹۸۳ و به هنگام حضور آمریکاییها در لبنان اتفاق افتاده بود. عربستان سعودی، هم چون مصر یکی از دشمنان اصلی شبکه بن لادن است. آن چه که آنها می‌خواهند سرنگون کنند رژیم‌هایی مانند عربستان سعودی و مصر است که آنها آن را حکومت‌های غیر اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌نامند. و این قضیه همین‌طور ادامه یافت.

در سال ۱۹۹۷ آنها حدود ۶۰ تروریست را در مصر به قتل رساندند و بدان ترتیب تقریباً صنعت توریسم در مصر را نابود ساختند. آنها برای سالیان متمادی سرگرم اجرای عملیات مشابه در کل منطقه، در آفریقای شمالی، آفریقای شرقی و خاورمیانه بودند. اینها همه یک گروه است، که از جنگ‌های دهه هشتاد آمریکا برآمده است، و اگر حرف‌های برژینسکی را قبول داشته باشیم، شاید هم بیشتر از آن یعنی هنگامی که آنها «تله

نوام چامسکی از فعالان قدیمی سیاسی، نویسنده و استاد زبان‌شناسی در دانشگاه ام ای تی است. وی کتابها و مقاله‌های بسیاری در باره سیاست خارجی آمریکا، امور بین‌المللی و حقوق بشر نوشته است. مصاحبه حاضر در تاریخ بیستم سپتامبر امسال انجام شده است. متن مصاحبه در ماهنامه مانته ریویو شماره ماه نوامبر به چاپ رسیده است.

ب. محله

مصاحبه دیوید بارسامیان با نوام چامسکی

س: پس از وقایع یازدهم سپتامبر، به نظر می‌رسد که جامعه آمریکا در خشم و بهت فرو رفته باشد. تاکنون شاهد چندین قتل بوده‌ایم؛ به مساجد حمله شده و حتی یک معبد سیکها نیز به آتش کشیده شده است. همین‌جا، در شهر بولدور، که به لیسرال بودن معروف است، در و دیوار دانشگاهش (دانشگاه کلرادور) بنا شعاری از قبیل «عربها گورتان را گم کنید» و «افغانستان را بماران کنید» و «وحشیها گورتان را گم کنید» پوشانده شده است. نظرتان در مورد تحولاتی که پس از حملات تروریستی صورت گرفته چیست؟

ج: به نظرم امبره‌ای است. آن چه را که شما شرح داده‌ای درست است. اما یک جریان مخالفی هم وجود دارد. وجود این جریان مخالف را در جاهایی که من مستقیماً در تماس می‌بینم، و البته از دیگران هم می‌شنوم. روزنامه نیویورک تایمز امروز گزارشی داشت در باره جو حاکم بر نیویورک، و از جمله در جاهایی که مراسم بزرگداشت قربانیان حمله تروریستی برگزار می‌شود. گزارش به این نکته اشاره می‌کند که در کل تنعاری و پلاکاردهایی که به صلح فراخوان می‌دهند بسیار بیشتر از فراخوان به انتقام است، و جو اگر چه یک پارچه نیست اما در کل مردم مخالف اعمال خشونتند. خوب این هم یک جریان دیگری است که وجود دارد، که در عین حال مدافع انسانی است که به سبب پوست تیره‌شان و یا اسم عجیبشان مورد تهاجم قرار می‌گیرند. بنابراین، ضد جریان هم وجود دارد. سؤال این است که ما چه می‌توانیم بکنیم که تا جریان درست حاکم گردد؟

س: رسانه‌ها تاکنون به طور آشکاری از ارایه زمینه‌ها و پیش زمینه‌های حمله به نیویورک و واشنگتن سر باز زده‌اند. شما چه اطلاعات مفیدی احتمالاً می‌توانید در این زمینه ارایه دهید؟

ج: دو دسته از داده‌ها است که به طور اخص سودمند است. به این دلیل که برای حمله دو سر چشمه اگر چه کاملاً مجزا اما وابسته به هم وجود دارد. بگذارید فرض کنیم که حمله ریشه در شبکه مربوط به بن لادن داشته است. اگر چه در مورد حتمیت این قضیه دست کم باید اندکی تأمل نمود، اما فرض بگیریم که درست است و کار کادر شبکه بن لادن است. این خودش یک مقوله است. اما مقوله دوم مردم منطقه هستند. این مردم و آن شبکه، اگر چه به هم ربط دارند، اما به هیچ روی یکی نیستند. این هر دو مقوله باید در صدر مباحث ما قرار داشته باشد. در مورد شبکه بن لادن، تردید دارم که کسی در دنیا بهتر از سازمان سیا آن را بشناسد، چون که در ایجاد این شبکه، سیا نقش اساسی کلیدی داشت. اگر ما حرف‌های زیگنیف برژینسکی، مشاور امنیتی کاح سفید در دوران زمامداری کارتر را قبول داشته باشیم، نطفه‌های این شبکه در سال ۱۹۷۹ بسته

نخستین خشن و بی رحمانه بوده است.

خوب می بینیم که بسیاری از این قبیل مسایل را این جا مطرح نمی کنند؛ و بر نقش ایالات متحده در همه این قضایا سرپوش گذاشته می شود. این مسأله هم چنین برمی گردد به بیست و پنج سال تلاش بی وقفه ایالات متحده در سد کردن هر گونه تلاش دیپلماتیک که از سوی دیگران برای حل مسأله شده است.

نه تنها آن، بلکه حتی حقایق آشکار را هم در این جا پنهان می کنند. برای نمونه، به محض شروع جنگ فعلی در سیام سپتامبر، اسرائیل بدون فوت وقت و یک روز پس از آن با استفاده از هلیکوپترهای آمریکایی (این را می گویم چون که خودشان نمی توانند هلیکوپتر تولید کنند) یک بار دیگر دست به حمله به اهداف غیر نظامی زد. در طی دو سه روز آنها دهها نفر را در مناطق مسکونی تحت اشغال به قتل رساندند. در حالی که فلسطینیها برای دفاع خویش به سمت نظامیهای اسرائیلی سنگ پرتاب می کردند و از آتش فلسطینیها مطلقاً خبری نبود. خوب، اینها مردم غیر نظامی هستند که برای دفاع از خویش سنگ پرتاب می کنند، یعنی مقاومتی که با هر استانداردی هم که ارزیابی شود کاملاً مشروع است.

بیل کلینتون در سوم اکتبر (سالش مشخص نمی شود. مترجم) بزرگترین معامله اسلحه را در طی یک دهه با اسرائیل برای ارسال هلیکوپترهای جنگی به اعضا رساند. این معامله را کسی در این جا گزارش ننمود، و تا آن جا که من اطلاع دارم تاکنون نیز کسی به آن اشاره ای ننموده است.

مطوغات اسرائیل، اما، همان موقع انعقاد این معامله را گزارش کرده بودند. اما فلسطینیها حتی اگر هم روزنامه های اسرائیلی را نتوانند از این معامله خبر دارند. زیرا آنها آسمان را نگاه می کنند و هلیکوپترهای آمریکایی را بر فراز سرشان می بینند. این هلیکوپترها با آگاهی به این که برای حمله به غیر نظامیها استفاده خواهد شد به اسرائیل فروخته شده اند؛ و هیچ قید و شرطی نیز در هنگام عقد قرارداد گذاشته نشده است.

تنه یکی دو هفته پس از رسیدن هلیکوپترها به اسرائیل بود که برای ادم کشی مورد استفاده قرار گرفتند. ایالات متحده صرفاً به صدور چند اعلامیه سرزنش آمیز اکتفا نمود، اما کماکان به فرستادن هلیکوپترها، که در ردیف پیشرفته ترین جنگ افزارها در زرادخانه آمریکا به حساب می آیند، ادامه داد. از سوی دیگر، سیاست ایجاد شهرکهای یهودی نشین، که بخشهای عمده ای از مناطق اشغالی را در بر گرفته است، و به منظور جلوگیری از هر گونه امکان ایجاد یک دولت پایدار فلسطینی طراحی شده است، همواره و به طور همه جانبه از سوی ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفته است. ایالات متحده از نظر مالی و دیپلماتیک اسرائیل را حمایت می کند. ایالات متحده یک تنه در برابر محکومیت جهانی تمامی این اعمال که بر اساس کنوانسیون ژنو صورت می گیرد ایستاده است. قربانیهای این سیاستها و دیگران در منطقه این همه را به خوبی درک می کنند.

س: آیا چیز دیگری هم برای افزودن به آن چه که گفته اید دارید؟

ج: گفتنی بسیار است. این یک حقیقت مسلم است که ایالات متحده همواره حامی رژیمهای سرکوبگر، خشن و دیکتاتور بوده است؛ و هر گونه حرکت برای دموکراسی را تا آن جا توانسته است سد نموده است.

من الجزایر را برای نمونه پیش تر گفته ام. ترکیه و تمامی سه جزیره عربستان هم را می توان مثال زد. بسیاری از رژیمهای قلدر در منطقه توسط ایالات متحده پشتیبانی شده اند. رژیم صدام حسین در عراق، حتی در دورانی که مرتکب بدترین جنایتها می شد، مانند بمباران شیمیایی کردها، مورد حمایت قرار داشت. او دوست و متفق ایالات متحده به شمار می رفت و مردم منطقه این را به خوبی می دانند. هنگامی که بن لادن در مصاحبه اش، که بی بی سی آن را باز پخش نمود، این گونه مسایل را می گوید، مردم درکش می کنند.

نگذارید به یک نمونه برجسته اشاره کنم، در ماه مارس ۱۹۹۱ و بلافاصله پس از پایان جنگ خلیج و در حالی که ایالات متحده کنترل بلامنابع آسمان عراق را در دست داشت، قیامی در جنوب عراق بر پا شد که برخی از ژنرالهای ارتش عراق نیز در آن شرکت داشتند. هدف این قیام سرنگونی رژیم صدام حسین بود. تنها چیزی که قیام کنندگان از ایالات متحده به طور ضمنی خواسته بودند دستریشان به جنگ افزارهای عراقی بود که به دست آمریکا افتاده بود، و این خواسته شان البته از سوی آمریکا رد شد. در عوض، ایالات متحده به طور ضمنی به عراق اجازه استفاده از نیروی هوایی برای درهم کوبیدن قیام را داد. آلن کاول، مفسر نیویورک تایمز در امور خاورمیانه، «اتفاق آراء ایالات متحده» و هم ییمانان منطقه ای اش را این گونه شرح می دهد: «بر رغم همه گناهانی که رهبر عراق مرتکب شده است، ما وی امیدواری بیشتری را برای ایجاد ثبات در منطقه به غرب می دهیم.» از دیدگاه توماس فریدمن، مفسر دیپلماتیک تایمز، برای واشنگتن و متحدینش یک «دارو دسته عراقی یا مشتبه ای همین» که یک پارچگی عراق را تأمین می کند، همان گونه که مشت آهنین صدام تاکنون انجام داده است، به مراتب بهتر از یک قیام همگانی است که احتمالاً به خون کشیده شده و کشتاری را چه بسا بیشتر از بمبارانهای آمریکا در پی خواهد داشت. شاید در این جا نمی خواهیم این چور چیزها را ببینیم. اما در آن جاها این وقایع سر تیر تمام روزنامه ها بود. خوب، این هم یک نمونه دیگر. اینها از جمله دلایلی است که بانکدارها و سرمایه داران پرو آمریکایی در آن منطقه آمریکا را به خاطر حمایت از رژیمهای ضد دموکراتیک و انسداد مجاری توسعه اقتصادی محکوم می کنند.

س: لطفاً در باره رابطه میان هدف و وسیله صحبت کنید. فرض کنیم که هدف بسیار والایی دارید. می خواهید انهایی را که مرتکب جنایت می شوند، تروریستی هولناکی شده اند به عدالت برسانید. برای رسیدن به چنین هدفی از چه وسایلی می توان سود جست؟

ج: فرض کنید که می خواهید رئیس جمهور آمریکا را به عدالت برسانید. آنها (گروه بن لادن) در مورد این عمل مهیب مجرم اند. برای رسیدن به عدالت در این گونه موارد راه وجود دارد. در حقیقت، در این مورد اصلاً سابقه وجود ندارد. نیکاراگوئه در دهه هشتاد از سوی ایالات متحده مورد تجاوز قرار گرفته بود. دهها هزار نفر بر اثر این تجاوز کشته شدند. کشور انچنان نابود شد که ممکن است هیچ گاه نتواند آن خرابیها را جبران کند. تأثیرات این تجاوز بر کشور بسیار مخرب تر از آثار منفی حمله به نیویورک بوده است. پاسخ نیکاراگوئه به این تجاوز انفجار بمب در واشنگتن نبود. بلکه آنها به دادگاه جهانی رجوع کردند، که حکم صادره اش به نفع آنها بود

و آمریکا را برای استفاده غیر قانونی از زور، که به معنی تروریسم بین المللی است، محکوم نمود و از ایالات متحده خواست که به تجاوز خویش پایان داده و مبالغ هنگفتی غرامت بپردازد. ایالات متحده در مقابل بلافاصله با افزایش حملاتش به نیکاراگوئه، قضاوت دادگاه را به شکل توهین آمیزی رد نمود. نیکاراگوئه سپس به شورای امنیت مراجعه نمود که نتیجه اش صدور قطعنامه ای بود که از ایالات متحده می خواست که به قوانین بین المللی احترام بگذارد. این قطعنامه توسط ایالات متحده وتو شد. پس از آن، نیکاراگوئه به مجمع عمومی ملل متحد شکایت نمود، که قطعنامه مشابهی تقریباً به اتفاق آراء صادر کرد. برای دو سال پیاپی تنها آمریکا و اسرائیل با این قطعنامه مخالفت کردند (البته یک بار هم السالوادور به این دو پیوست). این راهی است که یک دولت باید در این گونه موارد در پیش بگیرد. اینها معیارهایی است که ایالات متحده باید دنبال کند و کسی هم مانع آن نمی شود. تمامی مردم منطقه و همین طور هم پیمانانش همین را از ایالات متحده می خواهند.

از یاد نبریم که دولتهای خاورمیانه و شمال افریقا، مانند دولت تروریستی الجزایر، که یکی از تبهکارترین رژیمهای منطقه است، از همکاری با ایالات متحده در حمله به تروریستهایی که با آنها می جنگند بسیار استقبال می کنند. اما آنها می خواهند که حداقل معیارهای بین المللی را رعایت کرده و از آمریکا خواهان ارایه مدرک هستند. موضع مصر بسیار پیچیده است. آنها جزء آن سیستم اولیه ای بودند که شبکه بن لادن را ایجاد نمود. ولی با قتل انور سادات آنها در زمره اولین قربانیانش قرار گرفتند. پس از آن هم مصریها کماکان در زمره قربانیان عمده این تروریستها قرار داشتند. مصریها هم می خواهند که این شبکه را داغان کنند، اما تنها پس از آن که اسنادی دال بر دست داشتن آنها ارایه شده باشد، و تازه آن هم در چارچوب منشور ملل متحد و زیر نظر شورای امنیت، راه درستش هم آیر است.

س: در مورد همکاری و شرکت در یک پیمان با آنهایی که «شخصیتهای نامطلوب» خوانده می شوند، با قاچاقچیها و قاتلان برای رسیدن به آن چه که گفته می شود هدف مقدسی است نظرتان چیست؟

ج: به یاد داشته باشید که دولتهای منطقه، دولت خودمان و هم پیمانانش در زمره نامطلوب ترین شخصیتهای قرار دارند. اگر در حرفه ایمان جدی هستیم باید پرسیم که این هدف مقدس چیست؟ آیا کشتادن روسها به «تله افغان» در سال ۱۹۷۹، بدان گونه که برزیلینکی ادعا می کند، هدف مقدسی بود؟ حمایت ازو مقاومتی که در برابر دخالت روسها صورت می گیرد یک چیز است. اما سازمان دادن یک ارتش ازو تروریستها متشکل ازو فناتیکیهای اسلامی به منظور رسیدن به اهداف خود چیز دیگری است. سؤالی که اکنون باید پرسیده شود این است که این اتحادی که به کوشش ایالات متحده در شرف تکوین است چگونه اتحادی است؟ فراموش نکنیم که ایالات متحده خودش پیشتر دولتهای تروریست است. ماهیت این اتحادی که دارد میان ایالات متحده، روسیه، چین، اندونزی، مصر و الجزایر صورت می گیرد چیست؟ همه این کشورها از شکل گیری یک سیستم بین المللی با پشتیبانی ایالات متحده، که برای آنها این فرصت را ایجاد می کند که به سببیتهای تروریستیشان ادامه دهند استقبال می کنند.

بقیه از صفحه ۱۷

برای نمونه، روسیه از این که پشتیبانی ایالات متحده را در حملات خنثی‌کارانه‌اش در چینیا داشته باشد بی‌اندازه خشنود است. همین «افغانی»‌ها هستند که در چپ‌تیا علیه روسها می‌جنگند و احتمالاً دست به عملیات تروریستی در داخل روسیه نیز می‌زنند. و یا مثلاً مسأله هندوستان در کشمیر. همین الان هم در اخبار شنیدیم که الجزایر از این که می‌تواند دامنه عملیات تروریستی‌اش را گسترش دهد بسیار خشنود است. همین طور چین، که علیه نیروهای جدایی‌طلب در استانهای غربی می‌جنگد، که اتفاقاً همان «افغانی»‌هایی را نیز که چین و ایران در سال ۱۹۷۸ برای نبرد با روسها سازماندهی کرده بودند شامل می‌شود.

س: نظر شما که گفتید که ایالات متحده «پیش‌تاز دولت‌های تروریست» است، بسیاری از آمریکائیه‌ها را متعجب خواهد ساخت. ممکن است در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

ج: نیکاراکوئه را به عنوان یک نمونه گفته‌ام. ایالات متحده تنها کشوری است که به خاطر تروریسم بین‌المللی توسط دادگاه جهانی محکوم شده است، و تنها کشوری است که درخواست شورای امنیت برای رعایت قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشته است. این کشور هم چنین سیاست تروریسم بین‌المللی را تعقیب می‌کند. مثال بالا تنها مثنی نمونه خروار است. در عین حال، چیزهای دیگری هم هست که در مقام مقایسه نمونه‌هایی جزئی به شمار می‌آیند. پس از انفجار اوکلاه‌ها، مردم به شدت عصبانی بودند، و برای یکی دو روز تیرهای روزنامه‌ها این بود، «اوکلاه‌ها بیروت شده است». متأسفانه در آن ایام کسی نگفت که بیروت دست کم بخشاً به این خاطر بیروت شده است که به دستور دولت ریگان در سال ۱۹۸۵ بمبی در آن شهر در مقابل درب یک مسجد و برای ایجاد حداکثر تلفات، زمانی منفجر شد که مردم در حال خروج از مسجد بودند. این بمب که برای کشتن یک اخوند تعبیه شده بود، هشتاد نفر را کشت و دویست نفر را مجروح نمود، در حالی که اخوند مزبور جان سالم به در برد. نمی‌دانم به حملاتی که علیه عراق صورت گرفته است و هم چنان صورت می‌گیرد و تاکنون نزدیک به یک میلیون نفر را کشته است، که احتمالاً نیمی از قربانیان را کودکان تشکیل می‌دهند، همان که وزیر خارجه آمریکا (مادین البرایت) معتقد است که بهایی است که وی حاضر است بپردازد، چه می‌نماید؟ آیا برای آن می‌توان اسمی یافت؟ دلیل دیگر حمایت از جنایت‌هایی است که اسرائیل مرتکب می‌شود. از حمایت بی‌چون و چرا از ترکیه در کشتار شهروندان کردش، با تامین هشتاد درصد تسلیحات این کشور، می‌توان به عنوان یک مورد دیگر نام برد. با بمباران سودان را در نظر بگیرید، که تنها یک یاوروقی بسیار جزئی در سیاهه سوابق مربوط به یازدهم سپتامبر به حساب خواهد آمد. گزارشگرانی که مسایل مربوط به یازدهم سپتامبر را دایماً گزارش می‌کنند، اگر به فرص بن‌لادن و شبکه‌اش نیمی از مراکز و کارخانه‌های تولید داروی آمریکا را داعان کرده بودند، چه واکنشی نشان می‌دادند؟ اگر چه این مقایسه به جایی نیست، زیرا که هدف ایالات متحده در بمباران مزبور کشور فقیری است که مقدرات دارو و واکنش‌های موجود در آن بسیار ناچیز است، و به هیچ روی توان باز ییر سازی آن را ندارد. کسی چه می‌داند که چند هزار نفر در نتیجه این یک فقره جنایت تاکنون جان باخته‌اند، که بی تردید

افشای تعداد قربانیان اف‌ضاح‌امیز خواهد بود. اگر کسی چنین کاری را با ایالات متحده و یا یکی از متحدینش کرده بود، آیا می‌توان سطح واکنشی را که برمی‌انگیزد تصور نمود؟ در حالی که در این مورد ما شانه‌هایمان را بالا می‌اندازیم و به سادگی می‌گوئیم، آه، چه بد! صرفاً یک اشتباه کوچک بود، و بلافاصله سعی می‌کنیم که تا موضوع بحث را عوض کنیم. مردم در جاهای دیگر این گونه واکنش نشان نمی‌دهند. هنگامی که بن لادن این بمباران را مطرح می‌کند، حتا در میان کسانی که از او متنفرند و هراس دارند نیز رزناس ایجاد می‌کند، و متأسفانه بقیه لفاظی‌هایش نیز همین طور است.

یا اگر بخواهیم به «منطقه کوچک خودمان در همین جا» برگردیم، باید نمونه کوبا را ذکر کنیم. پس از چندین دهه از ترور، که از اواخر سال ۱۹۵۹ آغاز شده است، و جنایت‌های سنگینی را نیز شامل می‌شود که آمریکا علیه این جزیره مرتکب شده است، تا کنون کوبا می‌بایستی که حق استفاده از خشونت را علیه آمریکا، بر طبق دکترین ایالات متحده که به ندرت مورد سؤال واقع می‌شود، داشته باشد. متأسفانه این رسته سر دراز دارد، نه تنها در رابطه با ایالات متحده، بلکه در مورد دیگر دولت‌های تروریست نیز صادق است.

س: در کتابتان با نام «فرهنگ تروریسم» نوشته‌اید که «صحنه فرهنگی با وضوح خاصی با تفکر فاتحه‌های لیبرال که حد و مرزهای مخالف مورد قبول را مشخص می‌کنند روشن شده است». پس از واقعه یازدهم سپتامبر، رفتار این (فاتحه‌های لیبرال) چگونه بوده است؟

ج: از آن جا که چندان علاقه‌ای به تعمیم ندارم، پس اجازه بدهید که مثال مشخصی را در نظر بگیریم. روزنامه نیویورک تایمز در گزارشی در شانزدهم سپتامبر فاش ساخت که آمریکا از دولت پاکستان جواسنه است که تا به ارسال کمک‌های غذایی به افغانستان حاتمه دهد. این مسأله پیش‌تر نیز مورد اشاره قرار گرفته بود، اما در این جا بی‌پرده گفته شده است. در ردیف دیگر خواسته‌های ایالات متحده از دولت پاکستان این کشور هم چنین ملزم شده است که تا «کاروان کامیونهای حامل مواد غذایی برای شهروندان غیر نظامی افغانستان را متوقف سازد» - غذایی که احتمالاً میلیونها افغان را تنها در این سوی خط گرسنگی نگه می‌دارد. آجان برنز، گزارشگر نیویورک تایمز از اسلام‌آباد) معنای این درخواست این است که تعداد بشمارای، شاید میلیونها تن، از افغانها از گرسنگی کشته شوند. آیا اینها طالباند؟ خیر، این مردم خود قربانیان مقدم طالبان هستند. بسیاری‌شان پناهندگان داخلی‌اند، آنهایی که حلو خروجشان به زور گرفته شده است. اما این جا، گفته می‌شود که بگذارید تا برای کشتن تعداد بسیاری، شاید میلیونها نفر، از گرسنگی و قحطی، که از قضا جملگی خود قربانیان طالباند، شتاب به خرج دهیم. واکنش ما در قبال این موضوع چه بود؟

پس از خواندن این مطلب تقریباً تمام رور را به گوس دادن به رادپوها و تلویزیونهای مختلف جهان صرف کردم. مسأله را با افراد بسیاری مطرح ساختم. چه در اروپا و چه در آمریکا، کسی نتوانست حتا یک موضع‌گیری علیه این عمل بیابد. در حالی که در جاهای دیگر، و از جمله حتا در کشورهای پیرامونی اروپا مانند یونان، واکنشها فراوان بود. واکنش ما می‌بایستی چه می‌بود؟ فرض کنیم که یک قدرتی وجود دارد که توانش را داشته باشد که بگوید، بگذارید کاری کنیم که یک میلیون از گرسنگی بمیرند. آیا در آن صورت فکر می‌کردید که با یک مسأله جدی روبرو هستید؟ بار هم

باید بگویم که قیاس مع‌الفارق است. در مورد افغانستانی که پس از بهره‌برداری حداکثر در جنگ واشنگتن علیه رقیبش به حال خود رها شده بود تا بیوسد، بخش وسیعی از کشور به بیغولهای بدل گشته است و مردم بیچاره‌اند: کشوری که بسیار پیش‌تر از این مرزهای بحرانی انسانی را درنوردیده است.

س: رادیو NPR، که در دهه هشتاد از سوی دولت ریگان به عنوان «رادیوی ماناگوا» تقبیح شده بود نیز در طیف لیبرال این مناظره قرار دارد. نوادامز، مجری یکی از برنامه‌هایش این سؤالها را مطرح کرده بود. آیا باید اجازه قتل افراد را صادر نمود؟ آیا می‌توان به سیا فرصتهای بیشتری در امور عملیاتی‌اش اعطاء کرد؟

ج: سیا نباید حق کشتن دیگران را داشته باشد. این حداقل چیزی است که می‌توان گفت. آیا می‌توان به سیا اجازه داد که اتوموبیل بمب‌گذاری شده را در این جا کارگذاری کند، مانند آن چه که در بیروت شرحش رفت. اتفاقاً این بمب‌گذاری در بیروت نه طور مسووطی در این جا گزارش شده بود، اما متأسفانه به سادگی به دست فراموشی سپرده شده است. آیا این بمب‌گذاری هیچ قانونی را نقض نمی‌کند؟ فقط که سیا نیست. آیا می‌توان این اجازه را داد که ارتشی از تروریستها را در نیکاراکوئه سازماندهی کنند که وظیفه رسمی‌اش از زبان وزارت خارجه آمریکا حمله به «هدفهای نرم»، یعنی تعاونیهای بی دفاع کشاورزی و کسینکهای پزشکی بود؟ اسم این عمل را چه باید گذاشت؟ آیا این که شبکه‌ای مانند شبکه بن‌لادن را سازماندهی نمود؟ آیا ایالات متحده نباید این اجازه را داشته باشد که هلیکوپترهای جنگنده را به اسرائیل بدهد، تا آن کشور در ادم‌کشی و حمله به غیر نظامیها از آنها استفاده نماید؟ این که دیگر سیا نیست. این دولت کشتن است که بدون آن که با اعتراضی روبرو نشود، این کار را می‌کند.

س: لطفاً می‌توانید به اختصار استفاده‌های سیاسی از تروریسم را تعریف کنید؟ این مسأله چگونه در سیستم عقاید نظری جای می‌گیرد؟

ج: ایالات متحده به طور رسمی به آن چه که «جنگ کم شدت» نامیده می‌شود متعهد شده است. این دکترین رسمی است. اگر به تعاریفی که در کتابهای راهنمای نظامی از اصطلاح «جنگ کم شدت» تسده است رجوع کنیم، و آنها را با تعاریفی که به طور رسمی از «تروریسم» می‌شود مقایسه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که این دو تقریباً یکی هستند. تروریسم استفاده از حریه زور علیه غیر نظامیها به منظور دست یافتن به اهداف سیاسی، مذهبی و یا اهداف دیگر است. بنابراین تعریف است که حمله به مرکز تجارت جهانی یک جنایت هولناک تروریستی به حساب می‌آید. و این دکترین رسمی است. چند تا مثال را پیش‌تر برنموده‌ام. آن مثالها را همین طور می‌توان ادامه داد. اینها بخشی از عملکرد دولتی است؛ البته فقط دولت ایالات متحده در این حاد مد نظر نیست. آفرون بر آنها، این چیزها را باید به خوبی درک کرد. سطح عدم آگاهی واقعاً سرور است. پیشنهاد من این است که آنهایی که می‌خواهند این طور چیزها را بدانند به عنوان اولین کام مجموعه مقالاتی را که با عنوان «تروریسم دولتهای غربی» توسط انتشارات Routledge در سال ۱۹۹۱ به چاپ رسیده است مطالعه کنند. این چیزها را قربانیان تروریسم دولتی به خوبی می‌دانند، در حالی که مرتکان این جنایات خودشان را به کوچه علی‌چپ می‌زنند.

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای اشتراک نبرد خلق با آدرسهای نبرد خلق تماس بگیرید

بهای اشتراک سالانه

اروپا معادل	۳۰ دلار
امریکا و کانادا و سوئد	۳۵ دلار
استرالیا	۵۰ دلار
تک شماره	۱ دلار

آدرس نبرد خلق

در شبکه جهانی اینترنت

www.iran-nabard.com

E.Mail:nabard@iran-nabard.com

جنگ خبر

www.jongge-khabar.com

احبار روزانه در جنگ خبر مطالعه کنید

جنگ صدا

اخبار و تفسیر خبری و سیاسی رویدادهای هر هفته را بر روی شبکه اینترنت گوش کنید

http://www.jongge-seda.com

سیاست خارجی بر چه

بقیه از صفحه ۱۳

همگامی با سرمایه داری جهانی نبوده اند.

به طور کلی می توان گفت که در جهان امروز شاهد انفجار تضادها و کسستگی، متمیز شدن جوامع می باشیم و اینها همه از مشکلات طبقاتی و اجتماعی نشأت می گیرد.

این مشکلات جدید که عرصه طبیعت و زندگی انسانها را در بر می گیرند نتیجه مستقیم گلوبالیزاسیون اقتصادی می باشد.

برای هر کس که بخواهد به طو مشخص از سرمایه داری گذر کند، داشتن یک سیاست خارجی خودچوش که قادر به کمک به رشد و ساختمان جنبشهای اجتماعی در گوشه و کنار جهان باشد ضروری است. جنبشهایی که هدفشان برپایی دولتهایی الترناتیو سیاستهای دموکراتیک باشد.

به عنوان نیرویی کمونیست باید ایده انترناسیونالیسم را بازیابی کنیم و دیگر از دیدگاه جنگ سرد و از دید ایدئولوژیک به این مقوله نپردازیم. در غیر این صورت خود را ایزوله کرده و از جنبش جهانی علیه سرمایه داری دور خواهیم ماند.

این در واقع تنها سیاستی است که به ما اجازه می دهد تا با تمام نیروهای کوچک و بزرگ دولتی و غیر دولتی، سیاسی و اقتصادی که به نوعی در مقابل پروسه گلوبالیزاسیون قرار گرفته اند رابطه برقرار کنیم.

این دید غیر ایدئولوژیک گسترش روابطمان را در سطح بین المللی تامین می کند. در مقابل تاکید بر هویت کمونیستی سازمان را می طلبد. مسأله مهم برای ما تنظیم روابط با جنبشهایی می باشد که بعد از سیاتل اغلب بدون هیچگونه شاخص ایدئولوژیک علیه سرمایه داری جهانی و ارگانهای آن به پا خواسته اند.

در چند سال گذشته با وصف این که پلاتفرم مشخصی برای روابط بین المللی در دست نبود با مهمترین ارگانهای اجتماعی، دینیماتیک، سیاسی احزاب، دولتها و انجمنهای جهان رابطه برقرار کردیم. در تمام این روابط در وهله اول استقلال سیاسی سازمان مدنظرمان بود. هیچگاه تفاوتها در برخی موارد عمیق با مخاطبانمان را غمخیز نکرديم. همه جا انتقادات خود را نسبت به سیستمهای غیر دموکراتیک و دول به اصطلاح کمونیست و یک حزبی و نظراتمان را در مورد پروسه گلوبالیزاسیون سرمایه جهانی بیان کردیم. در منشور سازمان به صراحت استنباط می شود که کمپ سوسیالیزم وجود ندارد و اینجا نیز تصریح می کنیم.

سیاست صلح طلبی ما نیز یک سیاست صوری نیست. ما به صلح و مبارزه با این اعتقاد داریم. در دورانی که جنگ به عنوان ابزار «عادی» کنترل و حکومت جهانی تبدیل شده، تمام نیروهای مترقی و پیشرفته، کمونیست و ضد سرمایه داری صلح را طبعاً در دستور کار خود قرار می دهند. جنبش زنان و صلح دوستان در جهان یک جهش تکاملی را در پیش گرفته اند و ما نیز باید همگام با آنها در عرصه سیاستهایمان از «مبارزه علیه جنگ» به «مبارزه برای صلح» گذار کنیم. این خود از مفاد اصلی یک برنامه سیاسی مشترک برای یک نظم نوین در جهان که بر عدالت اجتماعی و دموکراسی تکیه داشته باشد می باشد. در سیاست خارجی روابطمان را باید از سطح عادی رد و بدل اطلاعات در مورد شرایط محلی هر کشور که به هر حال بسیار مفید است به برنامه ریزی های مشترک و ایجاد اهداف مشترک در مبارزه با سرمایه داری جهانی و مشکلات جدیدی که گلوبالیزاسیون اقتصادی بر سر راه آزادی، دموکراسی و بهبود رفاه اجتماعی در جهان قرار داده ارتقاء دهیم.

به جرأت می توان گفت که سازمان ما یکی از شناخته ترین سازمانهای سیاسی چپ خاورمیانه می باشد. ما با ارگانهای بین المللی، پارلمان اروپا، پارلمانها و دولتهای غربی احزاب و انجمنهای فعال حقوق بشر و صلح طلب رابطه داریم. پیوستن ما به جنبش صد جهانی شدن جدید نیست از سال ۹۵ با شرکت در جنبشهای سیاسی اروپا از BASTA که برای پنجاهمین سالگرد صندوق بین المللی پول آغاز شده، در جنبش صلح نیز بعد از جنگ خلیج فارس و در تمام اکسیونهای بین المللی صلح طلبانه به طور مشخص در اتن و ژنو شرکت کرده بودیم. تدوین یک برنامه عمل مشخص به ما کمک می کند تا با اتکاء به منشور سازمان بتوانیم در جهت پیشبرد خطوط سازمان در سطح بین المللی گام به گام پیشرفت کنیم.

فاجعه بی سوادی در ایران

— شهناز بیات

مدیر نهضت سوادآموزی استان تهران اعلام

کرد یک میلیون نفر بی سواد و ۴ میلیون نفر کم سواد در تهران، ۱۰ میلیون نفر بی سواد و ۱۷ میلیون نفر کم سواد در کل کشور وجود دارد. یعنی از هر شش نفر ایرانی یک نفر بی سواد است و این نسبت در پایتخت یک نفر از هر ۱۰ نفر است. (رادیو آزادی - ۲۴ آبان)

با توجه به این که کودکان کم سن در این آمار محسوب نمی شوند و با توجه به این که کم سوادان نیز آن قدر سواد ندارند که بتوانند از راه مطالعه، معلوماتی را کسب کنند. از ۶۳ میلیون نفر جمعیت ایران (مطابق آخرین آمار ثبت احوال) باید گفت که ۲۷ میلیون نفر بی سواد جمعیتی بیش از نصف جمعیت بزرگسالان ایران است.

در هزاره سوم میلادی، در عصر ارتباطات که دانستن کامپیوتر و زبان انگلیسی شرط با سوادی محسوب می شود، در کشور ایران که تمدنی دیرین و کهن و چندین هزار ساله دارد، این آمار ماشین تمدن امروز به کجا رسیده است. این آمار وحشتناک و سرسام آور بی سوادی؛ این است دستاورد حکومت اسلامی؛ این است ادعای تمدن خانمی!

جای آن دارد که خاتمی و خامنه ای و همه ایتاللهها و حجت الاسلامها از شرم این شکست بزرگ و این فاجعه فرهنگی خود را در پوستوی حجره خانه های حوزه علمیه قم پنهان کنند اگر کمی حس مسئولیت و غیرت در رگهایشان می بود!

اگر رابطه بی سوادی را با فقر و پس از آن رابطه فقر را با فساد و فحشا در نظر بیاوریم عمق فاجعه را بیشتر درک می کنیم. کم سوادی و بی سوادی یک طرف قضیه است. طرف دیگر سیلی از جوانان تحصیل کرده است که جایی برای خود در جامعه پیدا نمی کنند. از ۱۵۰ هزار نفر فارغ التحصیلان سالانه دانشگاه، تنها برای ۵۰ هزار نفر فرصت شغلی وجود دارد (به نقل از قائم مقام جهاد دانشگاهی، روزنامه اطلاعات، ۵ بهمن ۷۸)

بعد از توجه به درصد بی سوادی و کم سوادی و بیکاری نسبت آن را با سطح بهداشت و درمان و مسکن و رفاه در نظر بگیرید. به راستی اگر منابع عظیم نفت و گاز و سنگهای معدنی در ایران نمی بود، وضع امروز ایران از افغانستان بدتر و اسفناکتر می بود.

برای ما ایرانیان با تاریخ و تمدن کهن و با افتخاراتی چون ابوریحان و ابوعلی سینا و حیا، در قرن بیست و یکم این سطح از بی سوادی در کشورمان موجب ننگ و شرم است. استینها را باید بالا زد و برای پاک کردن این ننگ باید ابتدا عامل به وجود آورنده آن یعنی حکومت مذهبی، حکومت خرافات و جهل را از میان برداشت و برای ساختن ایرانی متمدن و آباد کوشید.

NABARD - E - KHALGH

No : 199 22. Des . 2001 / Price: \$ 1 - 2 DM - 7 Fr

Organ of the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Fax: USA / 1- 703 904 78 10 / Italia / 39 - 085 802 53 56

NABARD / B.P. 20 / 91350 Grigny / Cedex / FRANCE
NABARD / Postbus 593 / 6700 AN-Wageningen / HOLLAND
NABARD / P.O Box / London N7 / 7HX - ENGLAND
NABARD / Post fach 102001 / 50460 Köln / GERMANY
NABARD / P.O Box , 710631 / Herndon, VA / 20171 U.S.A
NABARD / Casella Postale 307 / 65100 Pescara / ITALIA

www.iran-nabard.com

E.Mail: nabard@iran-nabard.com

Published by : NABARD CULTURAL ASSOCIATION

Name of Bank... SOCIETE GENERALE / Address: Boulogne - S. - Seine / FRANCE

Bank Code: 30003 / Post Code: 03760 / Account No: 00050097851 / Beneficent Name: Mme. Talat R.T

شهادای فدایی دی ماه

رفقا: فتح انه کریمی - خاطره جمالی -
مرتضی حاج شفیعی ها - حسین
محمودیان - مرتضی احمدی - سیروس
قصری - محمد رین الیدیسی - یوسف
رکازی - فاطمه حسن پور اصیل -
بهمن روحی آهنگران - سرور فرهنگ -
حسن نوروزی - فاطمه (شمسی) نهانی -
شاهرخ میثاقی (اولین شهید جنبش
دانشجویی خارج کشور) - خدابخش شالی
به دست دژخیمان شاه و خمینی در مبارزه
برای دموکراسی و سوسیالیسم از سال
۱۳۵۰ تاکنون به شهادت رسیدند.

اعتراض رانندگان اتوبوسرانی

ارومیه به تعویق پرداخت حقوق
خبرگزاری ایسنا ۲۸ آذر: رانندگان
اتوبوسهای شرکت واحد اتوبوسرانی
ارومیه و حومه برای دومین روز
پیاپی از حضور در سر کار خود سر
باز زدند. به گزارش خبرنگار
اجتماعی ایستا در تبریز، این
رانندگان، دلیل اعتراض خود را
تعویق ۹ ماهه در پرداخت
اضافه کاری و حقوق ماهیانه و نیز
عدم پاسخگویی به رانندگان
قراردادی و مشکلات بیمه ای اعلام
کردند.

اتوبوسرانی برای حل این مشکل از
دیروز عصر رانندگانی را از ارگانهای
مختلف مأمور راهاندازی اتوبوسها کرده
است. دلیل این اعتراض، سرویس دهی
به دانشگاه ارومیه نیز مختل شد.

یکی از رانندگان جدید اتوبوسرانی، به
خبرنگار ایستا گفت: من راننده کمپرسی
در شهرداری بودم. با آوردن من به
شرکت واحد اتوبوسرانی، هیچ تضمینی
وجود ندارد که مردم را سالم به مقصد
برسانم.

یکی دیگر از این رانندگان گفت: من
حتی نحوه باز و بسته کردن درهای
اتوبوس را نمی شناسم: مرا اجبار کرده اند
که به این شرکت بیایم.

کارمندان را بپردازد. این نمایندگان
همچنین خواستار رسیدگی به مشکلات
ایجاد شده توسط مسبین برخورد با
کارگران در محل کارخانه شدند و به
خبرنگار ما گفتند تا مشکلات کارگران
این شرکت حل نشود، تهران را ترک
نخواهند کرد. گفتنی است کارگران
بارش اصفهان تاکنون ۲۹ مرتبه اقدام به
بستن جاده در اصفهان کرده اند و
تصمیم گرفتند به مدت نامحدودی در
محل کارخانه مستقر شوند که با دخالت
نیروهای انتظامی این نشست به
درگیری کشیده شد.

اعتراض کارگران کاشان به برخورد نیروهای انتظامی با کارگران نساجی بارش اصفهان

روزنامه کاروکارگر ۱۴ آذر: در کوردهمایی
مشترک نمایندگان کارگران شهرستان
کاشان، نماینده کارگران این شهرستان
مراتب اعتراض کارگران کاشان به
برخورد نیروهای انتظامی با کارگران
شرکت بارش را اعلام کرد.

بسته شدن جاده ها

ایران دلیلی ۲۷ آذر: در روز شنبه،
کارگران کمپانی نساجی بارش اصفهان
در اعتراض به وضعیت کار، یک
تحصن درجاده اصفهان-تهران در
شاهین شهر ترتیب دادند. گروهی از
کارگران همین کارخانه در حرکتی
مشابه در هفته گذشته جاده را بستند.
یک منبع مطلع گفت، این تظاهرات در
رابطه با پاداشها بود. این منبع گفت،
حقوق کارکنان بارش طی ۳ ماه گذشته
پرداخت نشده است و همچنین
مشکلات مالی در رابطه با مدیریت
بارش دارند. در حال حاضر بارش
۱۳۰۰ کارگر دارد. مالکیت بارش اخیرا
توسط بنیاد مستضعفان و جانبازان به
یک بخش خصوصی تحویل داده شد.

درگیری کارگران بارش اصفهان با نیروهای ضدشورش

پاسخ دهند. شایان ذکر است که عصر
روز سه شنبه مأموران ضد شورش
مبادرت به اخراج کارگران از کارخانه
می کنند که با مقاومت کارگران روبرو
شد. و از این زمان درگیریها آغاز می
شود.

خبرگزاری ایسنا ۱۳ آذر: در پی
اعتراضات روز سه شنبه گذشته
کارگران کارخانه "بارش"، "نیروهای
انتظامی استان اصفهان در اقدامی
غیرقانونی و بدون داشتن هر گونه
مجوز قانونی، با ورود به این کارخانه،
به ضرب و شتم کارگران معترض
پرداختند. شاگردین دبیر اجرایی خانه
کارگر اصفهان در گفت و گو با خبرنگار
اقتصادی ایسنا، در تشریح علل
اعتراضات سه شنبه گذشته کارگران
کارخانه "بارش" گفت: اعتراضات از
روز کارگران کارخانه "بارش" در پی
واگذاری مالکیت کارخانه مذکور از
سوی بنیاد مستضعفان به بخش
خصوصی و بروز برخی نارساییها در
پرداخت حقوق کارگران این کارخانه به
وقوع پیوست.

تجمع نمایندگان کارگران شرکت بارش اصفهان در مقابل مجلس

روزنامه کار و کارگر ۱۳ آذر: دیروز تعداد
-خمنفر از نمایندگان کارگران شرکت
بارش اصفهان در مقابل مجلس شورای
اسلامی تجمع کردند. به گزارش
خبرنگار ما این کارگران خواستار حل و
فصل مسائل مشکلات شرکت بارش
اصفهان از طرف مراجع ذیصلاح شدند.
انها همچنین خواستار دخالت بنیاد
مستضعفان برای تعیین تکلیف مالک
شدند. نمایندگان کارگران بارش
معتقدند، بنیاد مستضعفان یا باید اسناد
کارخانه را به مالک منتقل کند و یا
شرکت را تحویل بگیرد و حقوق معوقه

روزنامه کاروکارگر ۸ آذر: با اعتراض
کارگران شرکت نساجی بارش اصفهان
نسبت به وضعیت معیشتی و حقوق
خویش، بار دیگر بحران این واحد
صنعتی را در بر گرفت. ۱۳۰۰ کارگر
شاغل در این واحد نساجی ماههاست
که حقوق نمی گیرند و اکثر آنان در
بدترین شرایط بسر می برند.
بالاترین کارگران بارش موجب نرسد
که کانون گرم خانواده بسیاری از آنان
از هم بپاشد و دردناک تر این که هیچ
فرد و سازمانی نیز خود را در قبال این
موضوع مسئول نمی داند. کارگران
بارش طرف دیروز، پریروز ساعتها جاده
اصفهان-تهران را بستند و با نیروهای
انتظامی درگیر و ضرب و شتم شدند،
اما هیچکس نیست که بگوید که
تکلیف آنان چه خواهد شد.

عصر سه شنبه اعتراض کارگران بارش
به اوج خود رسید و داخل کارخانه با
نیروهای انتظامی درگیر شدند. به
گفته یکی از آنان کارگران در کارخانه
با گاز اشک آور افطار کردند. آنان می
گویند که در مکانی کتک می خوریم
که محل عرق ریختن و نان در آوردن
می باشد و نه محل ضرب و شتم.
نیروهای ضدشورش با حضور در
بخشهای یافندگی، ریستنگی، چاپ و
رختکن، کارگران را مورد ضرب و شتم
قرار دادند و تعدادی از آنان را مصروب
کردند. در این میان کارگرانی همچون
تیمور خلیلی، محمدرضا عسگرزاده،
فریدون زقیان، اکبر ابراهیمی منصور
نیرومند، منصور امینیان، رضا طاهری،
سفر علی یرنده، اصغر داودی، محمد
لطفی، امید امجدی و اصغر برجسی از
ناحیه های مختلف دچار محرومیت
شده اند. حبیب الله ترکی جانباز
تیمیایی که بر اثر استنشاق گاز اشک
آور در بیمارستان امیر المومنین تحت
درمان می باشد، گفت: چرا باید حق
خواهی کارگران را با گاز اشک آور